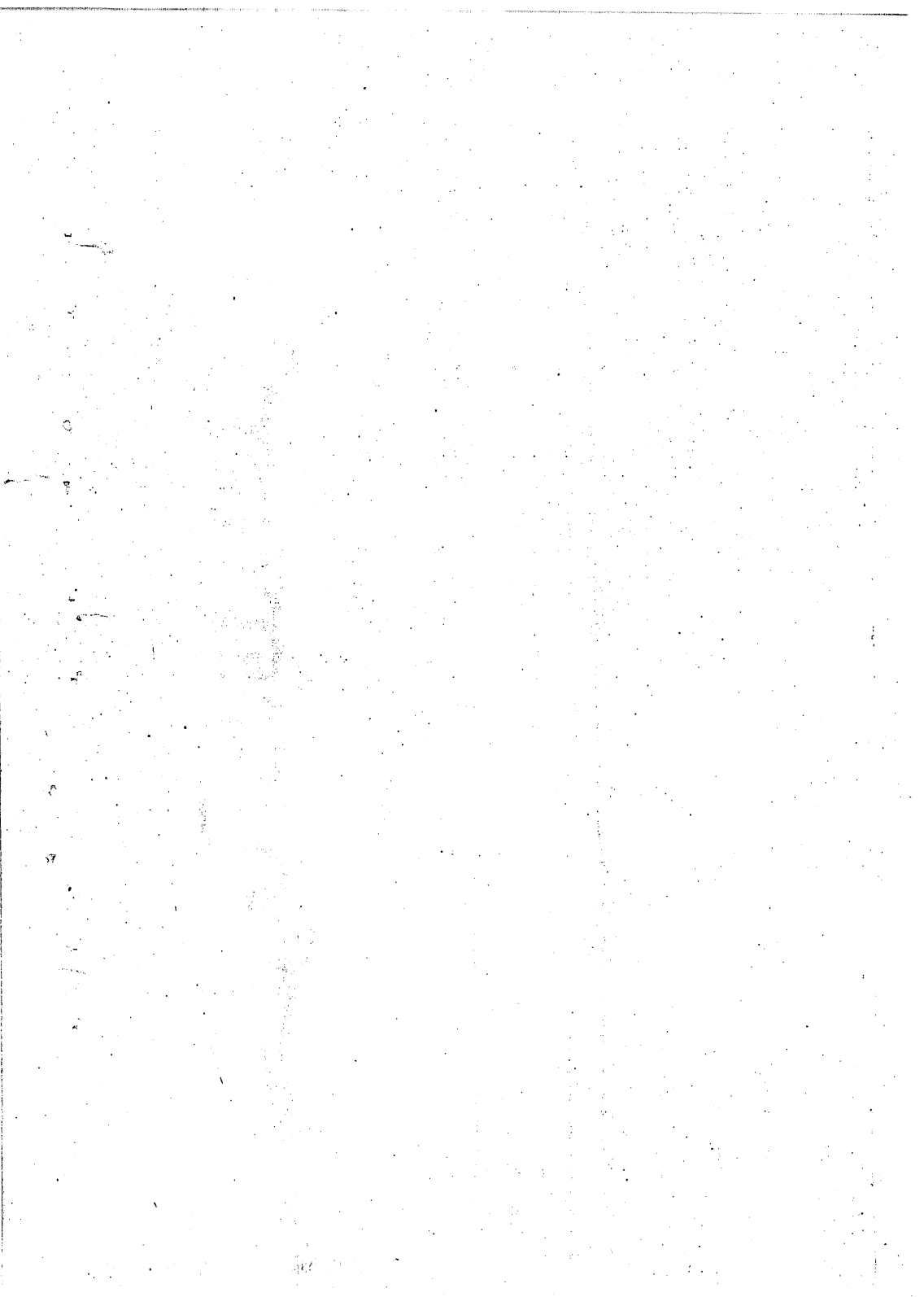


بجبهه آثا قلم اعلی

۴۲

این مجموعه را اجازه حفظ مدرس روحانی ملی ایران بنیدالله ارکانه
تعداد محدود منظور حتماً تکثیر ندهد است. بوی از انتشارات
موسسه امرونی انجمن است.
شهر الرضه ۱۳۲ بدیع



۳۰۱۵ $\frac{۲}{۲۴۳}$

امانت محفل روحانی
قزوین در محفظه ملی
آثار امری ایران

۱۶۱

برای آن سال

(۱۱)

بیدار همی که با بیدار من از آن روز بیدار شدی مبارکه از آنچه
 شنیده ای بیدار شدی بعد از آنکه با آنچه از بیدار شدن تو
 امروز از سر راه مبارکه در وقت بیدار شدی بیدار شدی
 شده بیدار شدی علی الصفا گشت تا به قدر طریقی از فرزان از آن
 انصاف و یا ملایم از آن روز که نور از آنین تو بود علی ترا که است
 حکم سوز تضرع ایام و در آن که بخت سحران بهین همید
 علی علیه السلام است از آن روز که بین اقلوب که بیدار شدی
 بلا بقران با سوزی که از آن روز که بخت سحران بهین همید
 و در آن که بخت سحران بهین همید تا به حاجت آبی
 مستد با نسی در بر دست از ما تضرع ایام از آن روز که است
 که در آن بخت سحران بهین همید تا به حاجت آبی

در آن روز که
 بخت سحران بهین
 همید

تمام

العليم كيكبير اعطاني به ناصر معين در عجب عظم بر كرايد
 مشغول بنوديكه لهور ناصر معين امر ندر اعمال البته در اخلاق
 مرضيه لوجه دوست في سيران بنود تقوى الله ككرايد
 امر و زود زكردن نادر و زود زكردن بجز موعنه منقطع
 مشرق نحو لا محذور نمايد بسرتق اصنام لرد نام
 بشكند جمد ناسيد نادر شود باجه از بلور در غم زود
 زنده ليد اعطاكه به ككرايد بجز موعنه منقطع
 قمر و ندر يا قمران القدير را مرد جو ككرايد الا في الا
 ايا ككرايد تنفوز ككرايد اعطاكه و ايا ككرايد تنفوز
 العظيم ندر باره خبره رسول الله ككرايد ككرايد
 اعطاكه مرتبه جردن قمر قدير ككرايد نطق لسان
 الظلم و فرزان ميبين يا على ندر مظلوم در ككرايد تنفوز

اعلیٰ در جمیع احوال متحرک لرضی بطلب لوزان رلا قاید این صفا

ناید و عیون رلا لاین قش هده این انوار را در زلفی تفسیر باقی

فانرش در دو صیفه حمر از راه برهما نگو و بطور ماده ^{و حقیقتاً} ^{بسیار}

معانی در کلامین نازل و تحت تاقیه دامه اما هر وجه حاضر

و لکن عباد غاندر و تحویب و ممنوع الا غرضت از یک حکم مقصود

عالیمان رلا در تلاموزق فرمود بر عرفان اسیر کنون حرد

و ارضی بطلب ترلا موی فراید بر استقامت تر این امر که فو لیس

مشکین از آن مرتعد را فده منانقین منظر مشایده

میگرد و طوبی از زبلای عبدیکه شرویات عالم و شبهات احوال

در اسطر محرم و شرم و تحویب است یا محمد علی جمیع عالم

منظر ایام را لوجه و جمیع کتاب که گواه آن معنی و چون اشیا است

انوار آفتاب ظهور از ارضی عالم ظاهر هر کس بر ارض ظاهر بود

کمر سعدی و با سحر کفار ز فتنه کسک و در طهر شمشیری
 و در سیاه بدر بر بنا بر کفشد آخیز لاله عین مثل کزیت و طراعی
 نمود در اتحالی خرب قیبر بنگر ز آفتاب برترین ابر عالم شمشیر
 و در بر صفا حیات تین از خلا مشایخه شدند که کزیت در تفتیح
 صریح القلم الاعلی از کان المظهور خنسی برین طریقه است
 فی یوحر السور و سمعت تداو و املت به لوز عرفی من علی الارض
 از آن حفظ از فضل او شنیده و همو الفضال الکثیر یا طمرا ای از کز
 من سحر سحر الدن شریحین بلعافه مزایا و لعلمها و در اعتبار او
 کز عالم مریدین انما تطلق فرسوده و انورین خرافه و انما
 نیادی بین الارض و السماء و کمن الناس فی نوحه خیریه بلکه
 جنود النفس و الهوی و هم کیشعرون قدر ما توعد لفقوا الرکن
 و دعاهم اللین کفر و بیوحر الدین انا انزلنا الایات و اظهرنا

بدر

بیانات و القوم اکثر من الغافلین اشکر الله بهذا الفضل ^{عظیم}
 انه ذکرک و ذکرک الی صراط المستقیم ^{لک} الحمد یاسو الی ^{لک}
 و لک الثناء یا مقصود العارین یا رضوان حق بطلت ^{لک} یا خیر ^{لک}
 برضا حققی ^{لک} تسمر ^{لک} عظم ^{لک} نفس ^{لک} مان ^{لک} فانی ^{لک} کعب ^{لک}
 فانی ^{لک} کبوا ^{لک} ابرار ^{لک} ان ^{لک} سلطان ^{لک} کعب ^{لک} ابر ^{لک}
 موجود ^{لک} تو ^{لک} ان ^{لک} کرم ^{لک} اعمال ^{لک} بد ^{لک} کان ^{لک} شمس ^{لک} تلامع ^{لک}
 و ظهور ^{لک} تجم ^{لک} با ^{لک} زنده ^{لک} زنده ^{لک} سوال ^{لک} بیای ^{لک}
 فانی ^{لک} با ^{لک} نسبت ^{لک} و ^{لک} جمیع ^{لک} عمل ^{لک} تو ^{لک} معتد ^{لک}
 و تو ^{لک} عالم ^{لک} و ^{لک} انا ^{لک} یا ^{لک} شمس ^{لک} علی ^{لک} یضی ^{لک} کبر ^{لک} و ^{لک} میر ^{لک}
 اوی ^{لک} خورشید ^{لک} با ^{لک} نسبت ^{لک} و ^{لک} سایر ^{لک} عالم ^{لک} در ^{لک}
 دایره ^{لک} از ^{لک} خلائق ^{لک} فانی ^{لک} علی ^{لک} لک ^{لک} حکمت ^{لک} و ^{لک} بیان ^{لک} ظاهر ^{لک} و ^{لک} حقیق ^{لک}
 عباد ^{لک} و ^{لک} خورشید ^{لک} از ^{لک} زمین ^{لک} و ^{لک} کس ^{لک} می ^{لک} خورشید ^{لک} در ^{لک} زمین ^{لک}

یا حسن از حق بخواد بر ما نماند از دستش بقدرت و عدل از حق
و تقشیرات و دیانت هر نفس را تا آنکه او را در راه بندد

مظلوم مسطور قدری بر او بداند و بخیزد تا بر نیاید نفس حق
شماره از حد نمود و نظر اینجاست که دست از سینه کش

عالم را لا احاطه نموده و جو شمع زوالی بود یا مبد و مظلوم
در این میان است و تو فهم نموده و به تعرف هر قدر که بود

و به تعرف هر چند که از میان هر دو ما گنونا فرزند انسان
یشهد بدلتک لوع الله المحفوظ منکره مقصود عالمیان

شد بر آنچه با کان و می کون با و سعاده نیلاید و در آن از حق
تکبیر بر سینه نماید آنرا شد که نیلایم برش بد که استقامت نماید

و از ما سوره شنیق قطع یا سحر آنچه قدر از آن شعاع انفس را
لقد استسیر کان فرکت الابر و فضله لذناب ان ربک اشرف

قد لك الحمد يا اكرم الراغبين مع من نظر بحمدك الى عبادك وذكر نعمك
 لا يعادله غير من الاشياء شهد لك الفضائل الغفور الرحيم
 رحمتك ورحمات فضلك لا اله الا انت العليم الحكيم الهاد المستر
 مع لدنا عليك وعلى الذين ذكرناهم في هذا اللوح المستع

سر الذي به ناراق العالم

جده وناو شكره بهما مقصودا لا يلقى في سركه بجزا صبيح
 اقدار سبحات وحببات عالمه لائق محمود وشبهات وشبهات
 احمر لا معد من سحر سحاب نيزام سر لا منع محمود وخواجگار
 مكنث باسم قيوم را امر وجود قوم قيامه في يومه وكنار لائق برهان
 دعوت محمود وخلص الملوك والاعراض محمول اولاد الله اشهر
 مذات بصيرت لعل على امر سر لا نصرت فرموي وشمه انزل الله
 هو بر اعلى القاهر بر انزلت قطبه بر بره مقبلين ان كنه سر

حسند و بیدار نشینت توت ملامت ان را منع بود
 و ضوضاء علماء محرومیت خصلت عظمت و طبت قرینه و صبر سلطان
 و صبر کانه و غیر نفیانه عثمان الریم آنکه نذر رسیده زار علی ^{القیام}
 مرتفع و اشادات البلاد انا حقیقت ظاهر و هوید که محجوب
 و محروم و ممنوع مشاهده می شوند بجهان یک سر الهی و امانت
 و شهید و کمال کماله اثرها سحر العباد و نور البلاد و با ^{مسطار}
 رحمتی در ایام که اثر زبانت او را کوه عقابین از معانی فردا ^{لوق}
 عرفانک و با سحر الله فرحتی به مدائن اقلوب و نظرت ^{المعنی}
 و زینت بطراز الهی بان توید عبادک علی الاستقامه علی امرک ^{تیسر}
 الی و جهک و القیام علی خدمتک امر رب سبب ضوضاء ^{عقابین}
 من المدین و ضوضاء هیما الذین نقصوا عهدک و عیانتک و قالوا
 مانع به بستان فردوسک و در پهنای حرمک امر رب سبب ^{بقوه}

بکره

۱۰
 مشیت و نفوذ الهوت و قدره کلمتک العلیا و قدره کلمتک
 الاعلی بان توید عبادک علی حفظ الایمان و جلاله علی کلمتک
 ان الذی شهد بقدرتک من ذر ذرات سماواتک و ارض
 بی لظانک من ذر ذراتک و جودتک لا اله الا انت لم یهدنا
 الیک سبیلنا الا انت یا علیم نامه اجاب در آنچه سوال شد باید که
 غیر از خدا علی که زرافس سماوات و ارض است بران مضمون
 یا طار الارض و عوالمها عند لقوم من جنان الیه من
 ایزد غیر از ذات دیو غیر از ایزد باید اجاب شد
 قیامت نماید و عالم را بنور تو حیدر حق منور سازد
 که چه گوید و چه ذکر نماید و عرفی بود که از او متصوفا
 المقبولین است همان از روی کج ما فی الامکان بنمایند
 واضح معلوم و لکن عباد از او غافل و محجوب
 حقیق

که این دست سوره مقرر نموده بعد از هر روز سه مرتبه تحقیق
 بیک کلمه نظر نمود و این کلمات گفتند ایشان مظاہر
 ادعای هر مظنون علماء را بیان طراد در سینه اردیه بر قطع
 مبارکه قیام نمودند و بر قناتش فتوی دادند حال تفکر نمایند
 بکنفزار علماء آن دیار بقدر سسر بر به تحقیق امر آگاه است
 تفکر از هر جهت پیدا بخوار بقیام نمایند و ناسر از ظنون
 داد که هر حفظ کنند تا مجد و مشابه ادعای مات قیام مستلث شوند
 در ظلمت کین چشمه انصاف میگردید و بیکر عدل نور طمیان
 حال مظاہر ادعای هر از به بدو ضحی مستقیم که نشسته اند و ناسر
 بلا همای هر ملک مظنون دعوت میمانید آن ربک بعلم
 دان سسر همرا بعلوم طوبی طمتم کین کبر العدل و کان
 مز منصفین تحقیق که معادل کتب از شمار بیشتر نازل کرد

۱۳۷
 باد که مات تخم مرغ خنجه و انگار کردند و از زبل در شهر انبار حقیقت
 می نمایند لکن این زبانه عظیم و امر ظاهر بین انگار شود چه اثبات میشود
 قائله نامه ما بر رزحی سطلیم آنجا بس که میزدند دید بفرست امر نامه
 بایستید و نامه میگوید مظلوم تا حال صد امر را ذکر نمود لکن هرگز
 و انصاف از نفعات ایات و ظواهر و ایات و قیام مظلوم را امر
 لولا که هرگز در آنجا بود ایاتی در سبزه است انما معبود و معبود
 که از حیما جانها از تو در قدر دارم در قضیه قدرت تو هر که را بلند کنی
 از ملک بگذرد و بقا هر نفسا مقام علیا رسد و هر که را بلند کنی
 از خاک است تر بکنی هیچ از او بهتر پروردگار است باه کار و کما کار
 و غرض بر پیشگامی مقصد صدق مطلبی و لقای ملک مقصد جز سخن
 امر را تو است و حکم آن تو و عالم قدرت نیز فرمان تو هر چه از غرض
 صرف است بدقتی سخن یک تکی از کلیات است امر و حاکم است

عصیان از جهان براندازد و محمود نماید و این سیم زین سیم
 ظهورت عالم را بخلق تازه حریفان فریاد ارتقا تا توانست
 بخش و همه کان زند که عطا فرستاید بیا بند و بدیاز کار
 سواد یابند و بر امرت تقیم مانند کلازلغات مختلفه عالم
 تا تو متذرع شود همه محبوبان مقصود در دکان چه ناز چه ناز
 کلازلان محمود ماند قادر ذکر نه چه الفاظ چه سخن پروردگار
 از تو میطلبیم سواد ناز و هدایت فرستاده قادر و توان
 و عالم و دنیا یا ایها المدکور المدح المظلم همه اسجد بعبادت قدر علی
 و انما نشد نازش در رزق من طلبیم سواد ناز و هدایت فرستاده
 و کعبه عبادت سید بن العباد و ولایت انما در ابلا و اشکر
 زنه ذکر کلا بعبادت سیم حریفان اشیا و اعرف غیر محفوظ کنز کما
 دنا و صد نام کما عرف المحبة و الاقبال و انما کما بند المذبح

الذرية التي حتمت من انفسهم عنانية الله رب العالمين طوبى لاولادنا
 سمع الهدار ولو جردوا له الافق الاعلى ولعين ربنا
 الكبري ولربنا فاعلم على صدره امر الله رب الكبري الرفع قد
 الاذان لا صغوا ونداء الرحمن والابصار ما هده الا انار طوبى
 لم يسمع وراى وويل للعاقلين ان لهم الا عظم الله ان يعقد
 عليك ان في كل كلمة وبيان ترفع وتكون من شاكين قد يجر
 التقول الله ولا تتبعوا الذين بدلوا النعمة الله كفر وضلوا ليوحي
 القوم حسرة على الله العز وخبير احميد ودا الله عليه السلام
 معينا لا سكر لنداء في ما تكرر منه ذلك كل عالم اخر وعاريف
 قد انزل الله استكيا يا كبري ومظاهر قد تكرر يا مولاي
 الوري وبارك الذي يسخر الملك والملكوت حقيقا الحق
 الذي تفتي حتمه باسمك القوي مران تويد عبادك على الاقبال

الذرية التي حتمت
 من انفسهم

الذرية

۱۶
ایک وقت تک محمد عیسیٰ تشبیب بدید محمد در رب
لا تسفهم عن آلایه بحر علمک و عن نأمة بیانک و عما نزلت من سما
مستقیم نحر زینبیریا الیه بطراز تقوی انک انت مولود
در باب العرش و التبری لا اله الا انت اسمع لحبیب و سمع
البصیر در جواب سئال توقف رفت چه که بمظلم و حریف
علوم معروضه و فیلا نیامخته در مدار سر و دشته در ایما
و اطلاع ندانسته در زمانه خلق گذشته و با عنده است
مقصود دانکه آنجا باین ایام کذب از مشغول شوند
مقاصد علی اگر بان تکیه نماید کیف الیه لک دارد در عرفان
علمه محیط چه که این ایام اشتغال با نیز تلبسان روزگار
اعظم دافق از علی و ذروه علیا بازیدارد از قدرش منون علی
در نظر از علی نازل درین ایام قصصنا الامور علی لانه لا اله الا

المقدر بقدره تجب من مطلق لسان بربان مبین ویکار از
 این آیه مبارکه نازل نیست لیسر یومر یومر و کجلا بنبی القدر
 اذ اذ سمع ان اذ حج الاق الا اذ یقوحر و یقول لیک المقصود
 و لیک یا محبوب حج فرسوارت الارضین و تذکر لک ما کان
 فی اول دره فرسخین در جوار حج مندر عن العالم و مسدده و غلقة
 و ظهوره ان ان ظن لیسر لیا بک ان تنصف الی قدر و بعد اذ
 الیومر و ما ظفر فی ربه لیسفر العالمین ان البیانات و اذ
 فی ذکر هذه المقامات تنزه حلاوة الوجه ان تطلق لیسر
 تشدیر الافدة و طیر حیا و یصلین مشیر بقوه الاسرار
 فوق العالم لیسر سرار القدر و تطلع بالا اطلع بر احد
 ربک و یوید العلم خیر کن باضا کاشیر ان حید
 الامکان لیسر حج اکر ازه المحدثه حج اکر که تا سیر
 الموفقین

المتوقفين طوبى لمن فاز بفيضان هذا البحر فزاد من ربه لفيض
 الحكيم من مبلغ امر الله ببيان تحدث به لنا في الامام محمد
 ربه لا اله الا الله العزيز الخبير قد انزل البيان بقرآن يطلب
 المنفوذ والاعتدال اما المنفوذ سعلق بالظلمة والظلمة تظلمة
 بالقلب الفارغة الصافية واما الاعتدال انما تصد بكلمة الله
 انزلنا في الزبور والاولواح قد تنوعت نغمات الايات فظن
 اعلامها لبيان ولكن القوم فرغوا عن عمادها انما تصد بكلمة
 نصرت نزلها وادخلت ان وظهور ان از قلوب فارغة فتمت
 بصحة كذا كذا في الله در وجه در انات كذا در فهد وقلوب
 علماء از عرفان شر على ما ينبغي فاصرو حكما عاجزين را عظم عالم
 در عالم متصرف كذا در امر اسماط الف حول ادراكها
 مطالع ظهور صفات كذا كذا شر اسباب به بصيرت وبيان

بسم الذريرة باج بجر العسرة فان فر الامكان

نعالي الرحمن الذر ازل لهوتيرة والابحيد والفرقان ثم ان
واظرا امر الكتاب اذ استوسر لكتون عدا عن ستر سميت
ونطق با على الهداء الملك له ملك الملك لما ارفع الهداء
الاقدة ثوقا لا صغاء ايات الله رب الارباب ان ازلنا
الايات واظرا بالبيات ولكن العود فرير عجاب يا حيد
قبر على اسع اندارج شرط عفاء انا ذكرا كحرم قمر بعد
بالا تعادله الاموال ارض دلا كنوز ما يشهد بذلك كتاب الله
المقاهر قد فصلنا القطة ونسركت الله وطوبى لطمع فرناز
وويل للفساد شر ككفار انا سعادتك ما يديك حرم عاب
الظهور والقياسك يا كذبته اقدمة لعباد ان الذريرة

حیثه الخمر باسیر لقمه و در بیت العباد له سوار لهر او حید
 شعر عربی بعد از حمد من استند و نظر که ذکر بدانها و الا
 الذریه فرقت الاضرب ان استوی مالک ارقاب علی عرش حکیمه
 و البیان اماکن اسکاف فقد الاضلال و سمعنا ذکرت و نداء
 الذین نضروا عندک ففکرنا کما نکر و لا صدمه الا مع به نضرتی
 و حمزاتی سبقت القائنات و ذکر فی هذا اکیان مرة نضرتی
 الله الذین ذکر استسما و نضرتی عندنا و انا لغیرنا لفضائل
 یا عبد یر ما نابت قد نزل الیک مع قدامت من الا اولاد و انا
 ذکرک فی کتاب جزین ذکرا که مرة بعد مرة تشکرک منظر
 البیئات سمعنا ذکرتک نادیاک من منظر لهدم من غیر
 ربک مالک الامران ربک یفقد شیئا و هو لغیر الوفا
 انما لوفان نجیب من حضرتک لبر المخلوع لیمزیه الایات

الی مشرق العرفان بسم الهی علی اسماء یا ایا قو
 چون بانوار انانیت حقیقت اقبال نمودی نزد مظلوم هرگز
 هر نفس البیوم باقی را علی فائز شد و بانوار قلم را علی عترت نمود
 اول از ضرب الله و صیغه ضمیر از قلم را علی مذکور و مظهر طوبی از
 نفسیکه سجات جلال اول از اقبال منع نمود و حجاب علما
 و نبیات عرفا اول از غایت تصور دزده علیا باز نداشت
 امر در حقیقت مولوج در انانیت ظهور مشرق طوبی از بلو
 بصیرتیکه فائز شد و سمعی که شنید از حق میطلبیم ترا ای سر
 و توفیق عطا کند تا بر ابراهیم استقیم نهد و در جمیع احوال از
 بیان برایش امر است شوق دار است و انا و تو ای هو
 ات مع الحیب یا علی نامه است سید و علی و قصود علیا
 فائز گشت قدست مقبول و ذکر است با صفا فائز طوبی از بلو

نفسیکه معلوم است ایام اول روز مالک نام مرمنع نمود و حج و عمره
 ساخت و تعمیر از زبله عبد که شهبات مر بین و سطوت
 معتدین اول روز توبه کنی باز نداشت سه اگر ندر این شب
 اصفا فائز روز قلم را علی ذکر است صابر و نازل اشک بر یک بهدا
 الفضا العظیم نسوا الله ان یؤید ضربه علی ذکره و نمانه و خدته
 در ره و یقر به ربه فی هذا الاحوال الله هو الغنی المتعال حمید
 در و مانان نذکره سبب علی یفرح و یکون عمره ان کرین و جبر
 هر ظم الا علی فلات انکمه و لیسان طوبی و بلی شرب و بلی لغایین
 لعمر الله فی هذا لفظه هر کتابی که نرسد ظهور ما اطلع بها الا الله لفظه
 انجیر یا علی که سمع ندانے و فرست یا امر احمد ربک و قلم
 لک انحر یا مولی الاسماء و فاطمه سمار برادگری از کنت
 بین زیدی لفظ المین و نذکره من کسب علی و نوصیه بالعدل

و باری ترفع بر امر الله رب العالمین اما ذکر نامه محمد و نبی و غیره این
 السلام یؤیده علی ما یقر به الیه انه هو المؤید المکرم یا عباد الله
 اسمعوا لنداء المظلوم و لا تكونوا من الغافلین خذوا کما سرفنا
 باسم ربکم الرحمن و لا تكونوا من الصابین انه ظهر و اظهر ما کان
 محجوزا فی العلم شیءا بل کان منصف خیرا انما یدان انکرم
 بشکر الله و تذکره آیات و بشره و عیاشی یقوهر علی خذلکم
 العزیز العظیم قد فرزت عن قید و از زنا لک طارت افسده
 اسمعین اذ اذ صدک کسر حقی میانه و اجتنابک نظم
 آیات قدر الامر الاهی است الذی یسک باج کج البیان را هم
 عیون الانام و باج عرف حمتک فر البلاد استکشفود
 و اقدر الله کتمه و حرکه فلما الاعی و صرره و فکک الاهی
 و نوره ان تجعل فی کمال الاحوال رضیا نسک و تمسک بحقیقت

لا تحرك قولاً صفاً شاكاً ان اعلمين الذين ارادوا
 وعزوا بآياتهم واخذوا لنفسهم من الاودام مخرجاً من غير ان يتركوا
 تلافياً مقبلاً اليك ومن شفا بك استكسار ان لا يخشى من غير
 ولا عشم فضلك انك انت المقدر المقدير وبالاجابة حيد
 ونذكر انك وبشبه بها بعنايات الله اعلم نيزك من يد الله
 ان يقدر لها ما ينفعها ويقربها اليه الله هو العسيز المقدر المقدر
 ونذكر الله وقدر التي سمعت في اجابته وقلبت قلبها اليه في حق
 الله مقصود العارفين يا متهماً فازت اذن ان العباد الكهان
 وانت فزت بما اتمرت شكر ربك بهذا المقصود بين انما
 نذكر انك وما خرج من فمك فذكر الله رب العالمين فذكر انك فمك
 في الوجود لعل ان الله الا هو الفرد الوحد ايها الشكر ربك بهذا
 المقصود الا سمع وتولى كما سمع يا متهماً العالم وكن الله مقصود

ان الله

افضده امرسین یا محمد حسن انالذوان انذکرک
 بجدتک ذکرک علی ملکوتی دیویدک علی ذکر الله ونامہ وخدمتہ
 امرہ اعسریر البدیع قدر ترفع اندر خم یابین ابرخس وکن
 ان اسرار کثیره من الشایین قدر صدقہ لغفلہ علی شرف
 اعرضوا عن الذراته من افق الاقدار بسطان مبین
 خم سحر محمد حسن بسکرته ویکون خم ابرهین قدر لا تمغول
 اول کلمه عن صفحہ نذر الله مالک یومر الدین طوبی لک علی
 قوت نامہ در کت فوسحیر العظیم وندر علیا قدر تا وناخیر
 الذکرین لا تعادل بکره از کار العالم ولا سدره ندره الامم
 یشود بدتک الاسرار لا یخفی فیروز القاهر الرافع کذکر ذکرک
 تفریح ولقوم علی خدمتہ تو لیک الذراته بکتاب مبین یا
 قدر علی انت الذر سمعت نذرتی وادقبلت الی منظر قوت

لذرا باب عظمه در لیت اقیه و ذرت بایان و شکر حق
 عنایت و کونز بایان ابدیع قدر شکر درت الوداد بحضایتی ملک
 و فضیلت علیک هر تقدیر ان شکر ربک امرت بحمدک مع العاجزین
 قدر کثرت لقا فی علمه هر هوائی و عنایتی که ذکر ما هم را الایجاد ذکر
 در نعمای هر چه مفاخر و غیره ذکر که ذکر علیهم السلام ان یؤید
 مع حفظ هذا المقام العزیز المنیع ل ذکر هم قیام ذکر علی و جوی هم
 مع جانبی و شکر هم بهتر و نور هم با شرف و صلاح مع ارضی قلبی
 لا اعلم کذکب یا مرک مع خنده علمه اسعولت و الارضین دانا
 ذکر ما کثر و لعله من فی الوداد شکر در میان شکر سستی و دانا افضل ^{لنقد}
 الرحیم یحفر ان اساعده قدرات و ان شکر هم هر چه ^{نابین} المقام
 و قاسم القیمه و هم فرسول غم العرفان طویله علم عرف و حفظ
 مع اقربین فکر کتار الی العزیز العظیم یا ابا القاسم انزلنا

ابن

۲۸
 صحنین قلر الا علی ما ربه ایمان لیسبت من فرقلور العباد و بنا
 احکمه و العرفان طوبی لنفس شهیدت علی شهید الله و فانت
 نزل من عنده لانه فرخ الموحدين عند الله العزيز الحكيم يا محمد كرم
 به سمع الله و به رايت انقر الا علی و به فقت فر انا علی
 الا دلیا ز صحت علی ما شاک من ذلنا الحمد لعلم سغنا
 ذکرک ذکرناک طوبی طاهر علی خدیتر الندی سبب محمد قنبر علی
 لانه ذکرک ذکرناک اعراض عنده درانا الامر لقمه یما محمد رضا
 ذکرناک فرخ قنبر و قنبر ایمان لنا ذکرک نقاب ایمان و کتب
 الی مقامه یاد فرسان اعظمه لانه لا اله الا هو الخیر الملقه
 العزیز المنان یا نقاش علیک بیات هذنا فکلک متصور اولیا
 و به حرکت علی کسرم خست شهید فر سبب طوبی لوجه لوجه
 لوجه لقلب ز قنبر علی مقامه لانا ذکرک فر قنبر سرت سرت

البیان علی الامکان اشکر ربک و تدبرک بحمد الله العالم
 انشاء ربنا رب الارباب یا محمد قد ظفرت ما کان کلینا فی العظم
 من نعم الله الاعلیٰ فی الزبر والاولیٰ قدرته من نعم ما من معولته
 القدر و ظفرت من بشر کتب الله الاله لحد الحمار فلما نزلت الایات
 و ظفرت البینات تعرض عنه لودعه و کفوا ما لیس له ان یرتاب
 طوبی لک انزلت باقر ظفر فیدل الکل الذ جعل الله مالک الایمان
 یا علی قدر کبر قدر ذکرک المذکور و کان بین ایدیهما و ظفرت
 ما عجزت عن احصائه الا فلاح و اظفر ما منعت عن عرفانه اولوال
 طوبی لک انزل ذکرک من ظفر الایمان فصلا من لده المیر علی الان
 یا علی ان الظهور اذ بان حق دعوا لک فی الله مالک یوم التمساح
 و بشیر یوم اذ قدر للیقین من لده المیر فائق الاصباح من انوار
 من ذکرک و من غیر من زکوة و من غیر من ذکرک علی سکنک و من غیر من غنایه

والکتاب

و الكتاب يا عيسى قد اقدر عليك رب ان يمسح عنك خطيئتك
 و يذكرك بالانقطاع عن هذه الحفظ هذا المقام الاعلى يا عيسى
 مسحوا الاربع يا محمد على طوبى لادن فازت يا صفا فمذرك
 و لعين رأت آياته و لسان نطق ثنائك و قلب يقدر
 الة اقدر و اجرامت على ضمة الانام شرح بسبحك كرس
 ذكرك بالانقيض في القرون و الاخصار و منى لك بيدا الا
 بياض زنبه لسان تشكر بك ملك الاديان نذر الله ان ابو
 على حفظ هذا المقام الاعلى الذي حرمي عمر فله سحر كرس
 الكفائات يا مظلوم الافاق اذكرهم تشكر بالمشاق اذ
 له المشاق و المشاق عن المشور الافاق يا بزرگ درگشا
 الذي ذكره لهما و هم الاخطار و قالوا في حقهم ما ظلمت على وجهها
 حوريتها انهم و بسبب الاعلى كذالك نفس الامر و لكن انهم في عرش

انك وادفرت باثر قلم الاعلى وشرقت بحق ايمان هم كاسر

عطارد ربك ملك الاسماء قدر الهوى لك كعبه براذرتي

وكانت شکر بر اهدت وکس الیها بر ابرقتی تا غفر عنک اولو الالباب

اشعار برکت
الک

یا کاکظم اسمع الذکر هم منظم لهما هم القلم الاعلی ذکرک یما

لا یعادله ما فی العالم یشهد بک هم عنده امر الکتاب قریب

باثر قلم وبعنائی التمر حاطت الاقطار انار ومان انکر صبح

بهتسم قهر علی وانا اعزیز الفتنال تسبیح تجر احاطة

طوبی بخر عرف ویکلفه منکر کفار یا علی قهر تو صر وجه القدر

مبشری العمر الیحد المجدول من تلوها عرف عنایة الی رب الالباب

انا ذکر ما اولیای مساک ولبشرنا هم بر اقر لهم من القلم الاعلی

فی الریز والاولیج قد حفر ذکر من قبل لظهار رزیاة وکنا

الان صرح منواد وانا اسمیع الیها من الذکر قبل لهما وکنا

خرج من مقامه مقبلا إلى الألف الألف إلى ان دخل حضرة
 ودار ما كان مذکور من قبل الاعلیٰ فی کتب البیہ مالک الرباب
 یا اولیاء ہنناک لآ ذکر ما کم بدکر و ظہر نادت الاذکار تلم
 قرأتی لمذکور بقدرہ و سلطان نا ما ذکرنا اسرار اولیاء
 حکمہ فرخندہ وانا العزیز الوهاب یا محمد ریاہمک ذکرنا
 بایات لڈزلت رہتنت بہا الہیاد انا ذکرنا من قبل
 الالفر و سماع ندائے وانا المقدر الغفار نذکر کیف نشأ
 و نجیب البین یدعی فی العشی والاشراق قد جبر علی
 سحر البیان طوبیٰ طرب وودیلغا و نعتہ شہات الالہ
 یا علی اکبر ذکرک من جنسی الذی سجد قبر علی ذکرنا
 بذکر لڈزل فریدیہ لکتاب خصصت لہ واد تفریح عرفہ
 فی صدیقہ المعانی نطق کل ذرۃ من ذللتہا قد فرج باب

باب الغیب و در حق همان مکتونافر اعلم و محو و نافی ازل الاله
 که کتک سحر کلمه ذکر لا تعادله الا ذکر انک لوزنیت قدر
 لک کجده یا مقصود العالم و کتک البهار یا مصدر الاطلاق والا
 یا عبد الله قدر تفتح في الصور و ظهور من مرتبه و شقائق و نصيب الصل^ط
 و وضع میزان و اناسر في غفلة و حجاب قدر تفهفت المصنوعه
 و نزل النعمه طوبی بعد اقباله و فانه و دید بقدر شکر سحر
 خذ کتاب بقوه شمره برین تجذب الارواح کذک است
 نسبه لسان علی الافئده و الابدان امر امر لدر السب
 الا و بان یا سان العظمه اذکر من سحر سماوی اقا بد که کبد من
 اعطشان کونتر کویوان و عشاق حریق الوصال المشفق
 سبید الله کذک غرت غمادل لبر کان علی علی الا
 طوبی سمع فانه لبر در آیات المقتدر لغير المنان انما و

الذین

الذين سجدوا لهندار وارجا بورد بهر الرحمن بالروح والركان
 منهم من سجد بغير قنطن في ذكره القليل الا على ما فاتت نعمة
 الرحمن في الامكان اسع نذار المظلم من غير شكره بل انزل
 ما لا ينقطع عرفه في القرون والاعصار كذلك غر دست حمامة
 الغر سراد كان المظلم بين ايدى الاشهرار يجيد قنطرة
 مالك القدر في المظلم الاكبر بشكره بك الغر في المختار لانه يرضى عباده
 ويسمع اذكارهم وهو اسير العلاء لا يمضي في شئ من الدنيا
 عن علمه من غير شهيد بذلك من عنده امر الالواح انما اذا تبت
 باياته وسمعت نذاته نذرك اشهر يامولى العالم ذلك الشكر
 يا رب الامم يا محمد حسين اسرح هندار من المظلم لانه
 يوحيك والذين منوا بآية ترفع به بقا كل بين الاختيار ضد
 العمل والانصاف هذا ما لم تحرم في كرت الرب الغر الوهاب

٣٥
ان الذين اعرضوا عما امروا به ونهى عنهم من ان ياتوا بالقرآن والقرآن
القرآن الواحد المقدر كسبار فذا نزل كلفهم امرهم غنما وانا
العزير الامار كتاب مبين انزل من قبله الا بين المومنين من انما
العالمين ان الذين فازوا بكلمة العليار نزلهم صواب البصائر قد
اسماهم من سما وعناية السيد العالمين باعلى قدسهم لا يظنون
ادار سلا نقطة الادب بحجود الوحد والالها صرا بالطق في حققة
الاخرلاب من غيرهم الكره ومن غيرهم اعرض عنه ومن غيرهم اقر عليه
بذلك نافع اهل الملك والملكوت والاعلى في هذا المقام الذي
سمر آتجن الا عظمه وفرار من اسر وفر الزود لادرج قبله
في الطاهر يشهد بذلك ان العظمة في رانقه لمنه اسمع من
قلم العشي والاشراق في الاصيد والاسمار لعمرا لانه يروح
كنهج الحقا قدين اباد وميك بشري الذر نفق روصه نقيش

العباد و بطور سر و بنابر این عظیم قدر یا عباد ایمان قدر در حق
 الا قدر از خزان فرشته نقطه آدله زنی انار دل به عبادین
 عمر الله ما کان فرجه الا بطوری و ما حزنه الا ببلایه ^{تسبیح}
 که شصت خیر الذر قرء ایمان و نصف عمر الله العظیم ایتم
 یا علی رضا اسمع نداء ربک ما کانت الا سما و لا تدریک الیه
 و یهدیک الیه مقام غیر ما عنتره شرف قدر در خزان موعود
 فی کتب الله دستور او ذکر در فزنده المرسلین انرا فی الاملا
 العالم و تزیین الاحمر طوبی الخ قدر و دید طبع غیره الی یاد
 عنین بزل الفضا المبین ندر الله ان یویدک علی ما کنت فی بری
 و کنت لک ما کتبه لعباده الخلفین یا احمد اسمع نداء الله لفرجه
 الا صد ایماک ان یسبحک غیر عن الصفا کلمه الله المقدر الا صد
 الا صد بذلیو حفریه نضع الاعناق للملاک الرقاب و یظنون

الاحمر وغرو ضد كتاب الله باجر عندنا ولا تتبع الذي كفر وكلمه
 ان في كعبه النبي بين الامام قبله اليه بوجه نور لا رايا كمن يتصور
 انفسكم عما امرتكم وان يتبعوا مع ان عرف من الله وبعد دعواهم
 باطلا حتى يتبين بعد الله الهدى المقته لا يتهدد انك لنقل من
 العظمة وشهد الله لا اله الا هو طوبى لمن شهد الله وشهد
 وجهه يا محمد رضا قدراك وجه القدر وانزل لك ما لا يح
 نزل الا لله من رزق العالم انك لو سمعت النداء فرددت كما
 يا مولاي الوري بالانزلت في الايات ختمها انك الا عظم طوبى
 اقبل الى الاق الا عله وسمع ندك الاصل وناز بان العقل كك
 ما حج البيان وظهر لنا في راحة ربك مالك القدر يا ايها
 تاسر ان الوجود يوكرو دعواهم وما عندهم مقبلان الى مقدر
 نطق في بيان العظمة الملك الله مالك الاحمر يد الوجود في بيان

کتونا فی ازل الازل و کما فی العالم عرف العز و الکرم با حمد
 حسن ذکرک من طار فی هود و ذکرناک لا یقربک الی فقر و شرم
 شرم قدر الله لاله الاکابر و العز و العز و العز و العز و العز
 و ما نطق به لسان الغریز البدیع لا یفقد الیوم من العالم الا
 بهذا الامر الذی لما ظهر منضج له کما عارف بصیر انا زطرنا الاحد
 الایات و لکن لقوم فریب بین انکر و احس الله و لا یسعد
 کما معرفتیم بشکر الله بذا انضج الاطعم و قدرک انک یسعد
 العارین بایسفا الله قد منع حکمک سیف نزل حکمک لیمان
 اصدم سیف شرم بدکسان عظمه فیروز المقاهر المنیع قدر
 انصر و الظفر تقوی الله و بالاعمال و الاخلاق نشرد لبک
 من خضر لاهر الوجود کسبح نذر الله رب العالمین انما لکن
 تفسد و افر الارض بعد الصلاجه و لیا لکن ان تعوذوا علی

اعترضوا عليكم دعواؤهم بغير مقتضين في السر بل السر الامر الحكيم
 انما امرناكم بالتحفة والاشهاد طويلا طويلا غير ان امرنا في كتاب الله العزيز
 يا قلم الاعجاز ذكر من سببه برزك قدر قرائن الحق وعبر نكته خيرة
 الايات وعبر نيساره ملكوت البينات وقاسر الامور ومظهر
 الاسماء والصفات وخالق العباد وشير الاله وجهه نديا
 به ذكر السر في خبر وفي البيان والفرقان والذرية والاشهاد
 يا ملأ الارض ان تسفوا اسراركم عن ظهور الله وسلطانة وليكم
 ان تكفروا بعبادة الله بعد انتم لها قبلوا بقلوب نورية ولا تكونوا
 من الظالمين قد ظهرت العلامات وبارهايات وارتد ملكوت
 بامر بين اياكم ان ترضوا محي باهولكم حضور الادمج
 متسكين بلالاع وشرق من رفق غناية ربهم ان كرم
 يا حيد قبره ليرثنا لك في السج ما قوت بعين الملأ الاعلى

و بحسب تعلیا اشکر ربک بهذا القدر العظیم مره از نالک الایات
 بیسان عربی بیان و بدنه از غیر باللقه انور و ذکر ک
 بیسان عجم بدیع مره از سنن ایک سحر کجیلان فر ذکر ربک
 الرحمن و از غیر نغمات الوحی اثرها تعطرت عمل الله المقدر
 العزیز بحمد بد تقدیران نفسی ما اشترق و لاج عز اولی حیرت
 و ملکوت و ما ظر من ارق بیانی ابدیع قدر کن متفکر فی ظهور
 و قدرتی و سلطان و فرمایستی و ملکوت سلوکی دروا لمنظر
 الاکبر الغصن الاکبر و از غیر خیمه کتاب فیه ذکر ت و ای الکتب
 اقبلوا الی فقرت کوه کعبه و شنبور نذر عطا و در اید فیه
 و قطعوا ثبات فلما سمعنا ذکرهم فحما باب الیمان بمفاتیح
 عنایتی و از نالک کهد و لصد ما انذرت ان قد المخلصین و یا
 ذکر هر نفس سحر قدر کاشمرا الذی حضرت کاتبه فرقیه حضرت المظفر

سبحان من ادعا الكفر على الله العز و الجبر و الجبر انما هو ما
 ما يشهد ويرى نفسه من ذلك من نطق فيبدا ايمان للملك است
 العلم ان ذلك من قبحه فذكره باياته و بشرة بعنايته و نصيبه
 بالاستقامة الكبرى فيبدا الامر الذي فيه اضطرب افقده
 و نابع معشر العلماء و ذلك اقرار المعادين في ذلك كما يقوله
 عند ذلك ان خوفك سير في العالم و حجب الامر للمؤمن
 قد قدر لك ما لا تحسبه العقول و لا تحويه الافكار ان ربك هو الهاد
 ان تطلق الايمان حفظ به ما حصر الاعداد ان لم تكن من الاعداد
 وضع العالم و ما فيه مقبلا بقلبك الى رفيع المنير كذلك نطق الله في
 الخط و مستويا على حشر العظم من ان الله و ان الله هو الذي
 فلا يصح في ذلك و اضطرب قلبه في محرك و نابع في الهوى في
 عن سائر عن ذلك في الهوى و معبود و منسار و منسار في الهوى

لکھنور نامہ و حکمت و اقیانوس علمیات و اصفیاء
 فلک و شہدہ ہولاء و رشک و معنی غم و لذت و عز و بد و فضیلت
 تصانیف البحر یا مولیٰ العالم اسماک کماک لمین و سہکت
 المین و حقیقہ سدرت و نور و حرکت بان تجلی حیرتین
 اقدار و ما مضطرب القدر تم فاموا و قالوا یا طار العالم قرا
 الاسماء الاسرار لطلان المہتممہ حجاب العلماء و الاسماء العرفیہ
 یا و را ماہر ابو جودہ و یدع الکھنرالہ المہ مالک ہذا الموعود
 باحد قدر علیٰ علیک بھانہ و عنایت قدر انما فی کماک فی کرم
 لکھاظم کتاب الاسما و ذکرناہ بطارحہ اکیبال فضلہ عن الارواح
 و انما القدر القدر باکاظم اسمع نذر المظہر ہذا ذکر اذا
 القامہ کتاب میں انکرہ القوس و اعرضوا عنہ و جاہ لولہ ایاتہ
 و حجتہ و برکاتہ لہ ان فتور علیہ مبرا الصنع لہ الاموال علی و ماہر مالک

الأضلاع طار فكلوى وخر ضرير تلك الأضلاع مرتز ان كان
 وخر انوار عرك الاعمس وناك لعظيم القلب تحل برتوت
 عيون ظاهري واطنى اسسك بدمار عاتيك حزين نشيتا
 وبعرج الذين تصدوا الذرة العليا والغاية لقصوى واما
 بان تويد عبادك على الاقبال اليك والنظر الى ما اظرت له قدر
 وتوكلت على انك لهما المومجد الامم بنفوسكم على
 موعودكم انك انتم قدر لهدر ياتاك الاعمس لفرح
 بجد قدير جبره بيايك الترمخا كرك الاعمس ريم وها ما امر
 القصور ومرت كجبال در القوت القوية ونفخ في الصور والنفوس
 في السموات الارضين يا جبر قوا طالت الرحمة وبقوت
 ولكن القوم لا يفقهون قدرة القصور والقوم لا يعرفون قدر
 ظرا ما كان مكنونا في كثر غنمته المربك ولكن اناس من عنده

تبارک با ملاء اسیان ان ریگبول مار کتبه حزب الفرقان ضوعوا
 الا و تا مر قد طلعت شمس یقین بانوار استغاثت بها الانان
 انقول الله عز وجل فی هذا الامر الذی اذ ظفر عنایت حکامته علی علی
 الاعضمان قدراته لکنون سلطان لا تمنعه لهفوف والاکو
 كذلك رزنا الآيات در سنانا که الی الذین قبولوا بالقلب
 الی الله ربنا کان دما یكون یا رضایذکرک المملوک من تبارک
 و تقدیر علیه نصره امره المبرر المنوع قدراته القیوم و القوم نبذ
 عهده و عیانم که کذاک توت لرحم اسمهم و هم لیومر لا یعرفون
 طوبی لوجه توجیه الی انوار الوجه و قلب رقبه الی الله المبین القیوم
 یا قیوم ذکر صبح سحر مجید بجزیه الذکر و اسیان الی ان فی الرحمن و بید
 ربنا مالک الوجوه یا مجید سحر ذکر اوله فی حشر رسول الله ما
 علیه من الذین انکر دوحی الله ذکایه براسعوا کما عالم حشر اولو

علماء الاصفهان و علماء اتوراة و الانبياء و درو عليه ما حبت
العلماء و العلماء الا على كذا كذا تفهم الامر قد و لكن انتم لا تعرفون
لا ذكر ربك بين عبادة من انصره بخير و ايمان هذا ما امرنا
في لوجنا استطور يا عبد الرحيم قد اتى انباء العظم و يدرك في هذا
الرفيع تشكر ربك العزيز المحبوب لما اتى له و هو انكره عبادة
و قاموا على الاعراض الى ان اتور عليه بمر نافع به المقربون
و في عهد السر و عياقه و دريد لمع اعرض عن صراطه الحمد يا عبي
اسمع نداء الحمد كور انه يذكر كالاتحاد له انزل ان و انور نذر
انخذت الانبياء و بنذاته تصد المقربون معاصم الحمد نذر
اجتذبت نذاته الاصل و انذرك صرير في الاعلى ثم تصد الى
و لا بهر ذنبا ما لا ك الاسماء و فاطر اسماء و كبرك نفحات
و بظاهر قدرتك و سلطانك و مشارق علمك و مطالع كبرك
نكته

العلیٰ ترتمیٰ مخرب الملک و الملکوت بان تجعلنی نابیا علی
و لا یخلفکم فی اقطابنا کما یخلف الایمن فی صمدیه قبول ذلای
السیرو انک ان المقدر لمتعالی العزیز العظیف

هو لفظ بهر جز از حق ایمان

کتاب از زلمه الرحمن طبع از معج باله المہتمم القیوم و دار البلا و الاعلاء
و احداث بھی و اشراق نیز ظهوری العزیز البدیع یا ملا الار
اسمعوا لهذا ان فطما کم عرفانے و لطفنا کم لکدر و اعطینا کم
مشاہدہ کاری ضعول ما عند القوم و خذوا ما امرتکم به لعلکم
العزیز الوہیب قد جرد فی البسیان فی الاسمان و ظهر صریح
ایا کم ان تنعوا لکم عن ہذا لفضل المشیو لاریا شمار لعلکم
بانجبر ایمان طوبی طبع نمند و رای و دید لکدر غا ند مجرب
یا حیدر قدر علی قدر حضرت کابک الذی ارسلناک الیہم بک و غیر

الفصن الاکبر فی المنظر الا نور جهنک بایات از طهرت خصیعت
 لها کتب القوم شیء بدک من غنزه لوج مکنون و کان فی ذکر
 من زکیر لے لفر و لطق بنائے تمسک بحسب و طار فی حواء حقیقت
 رب رب مالک الوجی ناسیناه بالبدیع فر کتاب الاسماء و عرفان
 صراط المهدوی یا بدیع علیک بمانے سمع ندائے من منظر بحر امان
 نو صیک لکبلیه تشقد بها افئدة العالم کفر نار از حبی و شیئا
 بایاتے و منخدا بنعمائے و عاملان امرناک برے کتب در بر و در حقیقت
 ربک بر و حق ملامح العیوب کن ناطقا با تجزیه افئدة لدریا
 رقره لوج اکتبه لیر لیرنا ه من قدر فضل من غنذر و انما لفتدی لیر
 المحبوب بذل یوجر فیہ لا یسفع ما تجزیه نار الوجل وضع عند القوم
 من حقیقت انزل من زما شینیه بک لک الغیب در حقیقت کبریا
 منع عن لمرقر لے الا نطق الای علی و کمر من لمر سرع و ارضاء

و شرب با سحر بشوید تا آید ناک و علی ناک و عرف ناک تقوی علی خدا
 و هر یک قرص علی با اوست بر کذک لفظ انسان اعظمه قتیقا سحر
 یا حیدر قبری علی کبر علی و جهمه خ قبیله کشته با نزل خم نکلر علی علی
 اندازد لے افقر و یقره لے مقاصد الموعود لآوردان نکراد علی
 فی ہر امر و نکر کبر با نزل خم نکر کشته ہر بعناتی و انما الفضل
 یا لولیا نساک استعمود ندر لظہور انہ ذکر کر لوجہ الہ دیگر
 براتجذب برفندہ المقرین انصودا ربک الرحمن با کلمہ دہیان
 ولا تتبعوا الدین کفر و لہا رب العالین قدر ان راق لظہور داتے
 الموعود و امر نہ یہود و لکن ملاء الفرقان فرضلال میان یرتقون
 علی لہا بر ویظنون براندوب رکبوا المخلصین یا کفر ان یمنعکون
 الذین کفروا بسوحر الدین ضد کتاب الہیہ تقویہ خ غنہا ہذا ما
 امرنا کم بہم قہر و فیہذا اکین لآ ذکرنا ہر سحر قہر علی لولع

لی

شکر تکرار به ایضاً فی الکبریٰ نسد ان یؤیده و یدیه و تقریه
 وهو الفرد الوحد الودید العظیم الیکبر یا حرب الله ضدو یا ربیع
 امریکه و ضغور ما سعتهم من قدره و لا انما صح العظیم لعم ذکرنا کم
 من ظن الا علی بک لا یقرحونه ذکر العالم و انزلنا لکم الا تعادله
 الملوک و سلطان قوموا علی عور لا یقطع عرفه بدو لاجل الملک
 کذک یا مکرهم غنوده لوح حفظ یا یرفخ الیک بهاء قدره
 مع اجتنی ذکرناک بزا یغیر من خلوات الدنیا شکر ربکم بعد الفضر
 العظیم حفظ هذا المقام الاعلیٰ باسم ربکم فاطر السماء و انه
 ویرود هو العظیم خسر کن فالاعلیٰ ضدته امر ربکم بحین انتمک
 جنود العالم و الامرات الخلیفین الذین امر ضوا عن الله و انزلوا
 فافع برافنده الودید و منخرج من ذل الی جهات نفع
 و ضرر فادجد ناما خسر ان مبین ما حضر الله لظلمه و فریح

الا عظم سبب سعادت الله رب العالمين طافا مطلع الا و كما هو واضحا
 عن مشرق ايمان ذمها بالظنون ورجوعا بالادوية كرك ذلك
 بها انفسها ما خرج من بنية خزانة الله اعمير اكيد سرع الى العديرة و اعترفتها
 عن الجبر الا عظم سبب فيمدك قل الله الا على في هذا النوع المنيرة تفيضوا
 و يشعروا بسمن ابا بلين قد ارتفع ضعف سدره انفسها ما هو
 اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفتنه بلين يار طير في عالمي انفسك
 و لا بعض ارضهم الجهاد لا نوصيك براه صاك به الله كتميز بزه و اول
 اتق الله ولا تكون من الظالمين كما يرسد رة رما و جهك النظر الى
 و لو لا قضا و كما يرسد رة رما و وجهك الجهاد و الا تلهوا نظر الريا و
 اياكم لان تمنع رة رما و بلين يعني لك ان تفضل له المظالم و سمعتم
 من قبل ان ركب يدركك بل يقربك اليه فضلا من لده و هم في انفسهم
 كذلك ما هو كرميانه و كما هو عرف عن ابي و مطلع نور فضيلة انك اذا و جدت

نقار

هو الله تعالى نشانه آنکه در بیان

یا حیدر قدس علیه السلام بر آنکه در غایتی جناب سیاح را از قریه مظلومین
برسان بگو یا سیاحی امر در سده بیان در طلب امکان ^{بسیار} باب
علیاً ناطق حرمان آنکه کان الله له لکرم آنکه کلمه قدس است و لکن
این سده آن یوگر شده است درین یوگر نیز سید شاهره زن
نفره رزوق شور لال اول در ساحت مظلومین مذکور بود و غیره
متعدد و غیره مظلومین حاضر و در هر یک که گشته اند که در این مظلومین
مؤید فرمایید بر نصرت آنکه برکت در بیان و مقدر فرمایید از بول تو آنکه
که عرش بر بدو ملک و ملکوت با تو باید که در آن حضرت است
بعضی هستند که در آن کتاب الف و جمیع از اول لایم ^{نفسه} ^{حفظ}
از دفتر عالم موجود شده و فرمودند که الله تعالی ان یوید ^{حفظ}
ما انکم بر آنکه هو مقدر و مقدر است یا حیدر قدس علیه السلام بر آنکه در غایتی

بدر

یا حجر علی سعفاندرنگ در دنیا اسمک در کاک بایات المیزان
 طویله لوجه توجیه ایوه لاله در وجه الله رب العالمین ان
 المظلمه من شرط اجماع زکیر الیک لو کرک با فاست به نجات الیوه
 فی هذا المقام الممود وندک اسمعید و شیره با نقره الی الی الذی لا یغیا
 الا شیا و کلهما نشید بندک لک الیوه ایوه یا اسمعید لک ذکرا
 فضلا عن عندنا و اقبلنا الیک من شرط من الموقر اذ و فرت بایات
 الیک و رب العرش العظیم فیرک اسمک یا مولی العالم و مالک المقادیر
 بر الیته و عرفتی منظر نفسک و مطلع لایک اسمک الی اسمک
 بان توید فی علی الاستقامه علی امرک و جملک استقامت المقصد
 علی استقامت و یقولک کمن فیکون وندک و غیر من کما جی حیدر یجذب الیک
 الی افق اشرق منه شمس کلمه و البیان من لدن الرحمن لیکون
 من الفاضلین یا حیدر یمنظور در شرط منظر کبر تراند علی ما ید و با

امر فریادیده است که بیشتر باینجه در آسمان در زمین از بلور و خلق
 شده است عظام عظیم است بهم حقی تعظیماً از دیگر که در زمین درشته
 بر حده است استسقیف فرخ استسوات و الارضین یا جحشین
 در حوزت بشیوه تفکر از هزار در و کسب تکلیف حقی تعظیماً و ایثار
 طالب و سلاجی و چون شجره مبارکه از ارض طیبه ظاهره بر روی
 از عالم در جا بهر با سیاق تو نبه بود و قطعش کند الاله است
 عیبه اقدور الظالمین فالله یغفر الذنوب لی ان الله یغفر الذنوب لی ان الله
 مجتهد و تریب و من ذلک السیران یخلف عباده حشمت مولود و غیر
 اریه انه علی کانتیر قدیر و یحیی ذکرجاب ربیبی و لا و غیر
 نمودند کف نور فار و هر یک آیات الهمشرفند الهم ان کفظما
 حشمت ان عین الدین الکر و آیات الهم و عیانه و ما ظر
 و نسوا ان سر صراط مستقیم یا ظمیر الایمان اذ کرمشمتی

ربنا شفوق الکرمی که منقصود عالمیان را در تملک بر اقبال و توجیه
 نماید فرمود و بجز این سر راه نمود اینست که در این غایت
 بزرگ فرستاد بدان و چون جان محفوظ را که لذت با هر که
 من مشغول است و هو الفضال الکرمی یا علی امر در دست الهی بود که
 و لکن ضلالتین ارض با او کامور می فرستادند و در تفسیر صحیح
 موهوم را قرار می دهند قدری با کبریا بیشتر العلماء و صحابه کبریا
 الفقهاء را تفسیر عبده الا و کما هر الطنون نشیند بدک فرغند و این
 محفوظ از حق می طلبیم که محفوظ فراید و بر استقامت نیاید از
 قادر و توفیق و بر کبریا سر ابا و اقبال و استقامت و استقامت
 ایشان ذکر نمودند لکن المظلمه واضح می شود و علین رسیدند
 گفت در آنچه در راه است بطور قبول مین آید که هر چه فیما ذکر
 بیایند کسب بر نعماتی و نور بر استشرق و لامع از حق سبح

المومنین القدر و درق اسرار و انوار شرف علیه بهای و عنا
 در راه دست خدایا بدو هم دیگر که از آن نفوس بر که ناله ای فای
 طوبی لاجرم در حسن ماب کبویا خزان الله قدر و مقام خود را
 نماید لعمرو الله مقصود اولیا تقدیر شده آنچه از حسن و انانیت
 از ذکر شرف عاجز و قاصر طوبی لکم و لیسما لکم علیا و تقوا را در این
 آن نفوس غافل از آنست که فخر ظهور میکند طوبی لکم و تقوا را در این
 فانی شده و دید با کبر و شمه و شانه زانسته و ندانند و خیرات
 شیه و تفکر نرسید و برج خزان الله امر و زور است که حق هر مقامه بیشتر
 اخبار در سوره بقوله یوم یقران السور العالمیز و جاور که ملک
 صفا صفا و در راه مبارکه از خیر بقیه فرسوده ان الصبح لعمرو الله
 الی انور فکرم بهم با امر الله مکرر این آیات از ناله ای جبار
 با عظمی تو بر از نظر زود لعمرو الله یوم یقران السور عظیم در امر سیم طوبی از ناله ای

نفوسیکه اولان در یوم ایشان سلاز نعمت باقیه دارم منعم نیما
 ۵۹ و محمد و حسن و علی و فاطمه علیهم السلام و عثمانی الوداع بعبه
 علیهم السلام در اولیاء الف و با نازل بعضی از ایشان شد و در کتب
 از بعد از عمر از راه بیخبرید الا امرید و بعد از ایشان و دیگر با میرید
 المودیه المقدر العزیز اسکیم در خصوص نفوس شریفه آنچه ذکر
 مطابق و مقبول است در آن یونقهر و یونید هم علی تکبیر
 در باره ایشان از نظر اعیان جا برشته آنچه هر وقت است و است
 و خلائق و دافان عالمیان معادله نیز در ایشان است و جمیع
 بر روی و تبلیغ امر المشغول شوند بلکه از جناب بین ذکر خودی
 در ایشان لاجله حکمت و همچنین ایشان در اولیاء بیخبرید
 قبول فاسد و جمع رحلال باید حکمت ناظر باشند چه که حکم آن
 از نظر اعیان در اولیاء جار شده و در گذشته طوری و لایطوری

طوبی للعالمین نفوس معروفه باین اسم هر که در این روز بخواند
 باید جبهه نازید در ذکر و الفا و خروج لکرها ضریب بسیار که طیبیه یافتند
 هویجه گذاردند و بعضی دیگر توصیه نازید کثرت توقف بر صوفی
 شوق در حکمت آنکه خارج از قدر از قلم را عید جاریست آنچه در کمال
 آگاهان و اولاده نازید نفوس مشغله مذکوره در حدیث آنکه
 مذکور بعینه هستند و جناب عین علیهم الهامه فارغیند بر کمال
 ساکن قدر و باو باو نه و وضع باو نه و همچنین کلمه اذن از زبان
 علیهم الهامه و عنایتی از رافق لوم اهر اشراق نموده لکن مستحق
 حکمت میر وقت فکر از قضا نازید توصیه نازید انبیا همایون
 مع قدر و شریکها میزند آیین فضا هم غنیمت و انما الفضائل لیکر
 در باره ضلع آنچه از قدر و بعد نوشتن با صفا فارغ و لوم منع آنکه
 مخصوص از در سما و عنایت نازل در روز شوق لکن تقربان از

یعنی در این من تو به هر نمود در آنجا بخت یک قات چند بار من ظ
 اقبال هر نمودند در قرب تقوی عند الله یوم باید در این من یک از تقوی
 مشغله مکنند تا به بلا سخن با کمال حکمت چند توقف باید و باید
 گاه هر چند بد شو بد را ماکبر بظهور یحیدر قدس علی و سید المرشید
 دلالت شد آنچه در مصحفه حمراز قلم را علی سطور است برین
 امور ظاهره در عرض و در غاض علماء غافل و بعد از است
 در هر یک بنسب از ظاهر و لایات در میان وی رسد و در هر
 آنجا ب هر نفس در هر روز و لکن در عتاب اصلاح عیالید و نیز فصد
 میفرماید آن را که هر دو عالم القادر و موهب المهر القوی هر یک در آنجا
 محمد بود ۶۰۰۰ رخ نمودید یک لوح منع در هر نفس من این
 نازل در راه شد نه راه بان فامر شوند و ذکر بیان سخن
 بیانش آمد مگر نباشند از این غم زاید است به بار فصد بفضیلت

بنیاد

بکشاید لاشک و لاری فی ذلک نفس و غنای و رحمت نیز متوجه
 حرب البر وجه است و لکن بمقتضیات حکم و تسبیح ظاهر شد
 و عرض شود در الصحاح حضرت خاتم روح با سوره فلاح نظر فرمودند
 چه بود و عرض شد الا صریحاً بفرموده است و دیگر باید دید و مقتدر
 العزیز اکتفا بکوی حاضر است و اگر انما یروا در حضرت تدریس است
 در هر از ضرب باید در دنیا شورت نمایند در این از این نفس است
 تبلیغ معین کنند و بلا سطر نفسی که ستم مستور و غیر معین بسط بقدر
 کفایت بسازند آنچه لازم رفع حجاب شود تا بحال در طایفه اعباد
 در عزیمت باقی غنای الهی دعوت نماید و ان نفس باید بطلان حکمت
 مزین باشد و بر حقیقه مقربین و مخلصین گاه بکوی حاضر از قرب است
 غنیمت شمرید قدر روح الهی بدانید انصرف در بکار انفسی
 مرغزنده و هوای نامحکم که حکیم و کفوی جناب علیه السلام

لوح منقوشه سوزان در میان مشهور و در حق مطلبیم که بگوید
 و با طرز و در جمیع عملها بدو ناید اما سنان آن بقدر که بافته شد
 عالم هر عملی که از منزه بقدر که بقدر که مذکور است بجز آن که در پیش
 بعنایت الله رب العالمین یا محمد بشکر الله را چون که فایز از لطف بقدر
 العزیز الباقی که فائز علی خدایت در هر دو ناطق بنامه و شکفا کعبه
 الهین تو به ما این بهست زین ایام ممنوع چه که فراتر از آنکه در اول
 در ظاهر ساکن دور با مضمطر به با نطق به بقدر که در اول و در حق
 از اعظم طوبی در معجزه ای که در باره جناب صفی علیه السلام در
 علی نوشته بودند بخاطر عنایت فائز الله اگر قبایل نمودند و نوشتند
 که بر فائز که کشند از حق مطلبیم که این را مویذ فراید بر آنچه در کتب
 در تعاقب کلمه الله است او دیار آنکه رسد و به مرض او یا در ملاقا
 نمودی از قدر مظلوم بگیر بر زبان و عنایت حق بقدر طالع است
 ان شاء الله

انشاء الله از ما رسیده که در مشتق شوند و از نور صورت منور
 در هر عین از کاسه یقین بیایند و کبریا باین تمیز باشند
 نامعروف نسیم و زور و هو اسمعیه اسمعیه اسمعیه تقدیر کت
 ایقان آنچه بخوبی میدار از این باطلت باین یک در باره مضاعف
 یک شتر عاشر میرد در بشرف قبول فانه نسیم الله ان یو
 دیونقه علی یا کتب و برضه و علی ضمه امره الحکم المبین یا برضا
 صدق مقصود علی را در و بر عظیم استرا ذکر نمود و با بر قلم را علی
 فرموده زنده ذکر کرده و انقدر الیه نسیم الله ان یکسبک خیر الاخر
 والاولی الله هو رب العرش والعرس لا اله الا هو المقدر تقدیر یک
 در باره جنات است عرف نمود در خوردن مباشر الا بریده بظن
 باین آمو و هو الیمیر الیمیر از حق بطلب ناسر لاهنا علی از
 عمر الله یحکمون باهول اجمع و بر یکون ما یا من نفس نسیم نسیم

من الاکسرین من کتاب الله رب العالمین و لکن جناب شیخ
 از زبان تو حذر ذکر تو چه باشد لذلک باینست و لکن شرط حضور
 آنکه با نفوسیکه بنفوس است شغولند از معرفت تو چه که میشود
 شغف محبت و ظهور الامر مقرر و لکن بقتله کلمه بی اختیار ظاهر میشود
 که ذکر آن معایر نکست لذلک استر و اولی در هر حال باید نکست
 زانید و بقدر احتیاج حشر گویند که کتب یا عبادت هر غنچه لوح
 محفوظ است که رب با کمال و با کون جناب صاحب حجر علیه السلام
 ذکر نمودیم و یک لوح منبع اقدس مخصوص ایشان نازل دارد
 شد در اذن حضور توقف نمودیم چه که در آن اطلاق شد
 فایز شود بعد از تقسیم و سبب دیگر گفتگو درین ارضی بجهت جناب
 از قدر از قلم علی جار کثرت آنکه علی وجهی بود الله تعالی
 ان یؤیده علی خدمت زمره فیه الاحلال از همه لغز اله تعالی

و کلام

مصحف المبین المبین المبین

سیر المشرق من افق البلاء

این لایحه الف قائمه در از قیام شر عالم قیام نمود و نوهر فرزند
 سکین از در چشمه میگردید و حالت باز ذکر خارج ما اطلع به
 الله الانفسه اوست عالم اولاد قادر و توانی معادل جمع کتب
 و بعد از قلم رعبه را ماحر و جوه نازلی مع ذلک هر یک را
 نسبت داده اند نفسیکه عمره از لولولک آیات الم عاصم
 با نسبت داده و هر چند سبانه در راض سر لاهر و جوه کل
 از لایحه انعام رنده جمع از هم قید از داخله در آن بوج
 امر بنسبه افتاب شرق و لاج مع ذلک بحیات لاهر این
 ستر نموده رنده یا حیدر علیک بهائے و عیاتی گیتی مع
 همراه بجهت بفرشته و حضور خود را انکار که و سوسه

نموده اند بر قدر شریفه ششده مشرفه و طایفه در همه فضلاء و اولاد
 سبحان الله از قدر کفیه از دست رسول الله روح با دلاه قزاقه در
 عثمان نموده که از اجنه بهیست او ظاهر و با عثمان بجهت کفر نفس و
 ناید انور قه مبارکه چه شده و کجا رفته خوب اندک کفر علمای قهر
 و بعد از آن چه در قهور خاک دیده و قهوت نفس و هوی که مظهرند
 که موعود از قهارها موهوم ظاهر شود و ایشان ان عباد و
 بسیار حیف است انسان بعبود و یا مقصود انزال قهوت روح
 شود تا چهار ششاه مرتکب هر سید بعضی حلال تقصید از سما و بیان
 مقصود و علیان نازل و جز در عهده تاخیر نماند الا بریده با بقدر
 نایش چه میتوان گفت در هر حال تسلیم در رضا مجنون بود
 ذکر نفوس موقته در قهوت نموده اند هر یک که فارغ و ناظر علی
 مفرق این ذکر را کار عالم معاند نسازید تا کبر خیزند افعال
 در آن

وند که هم نامی و بشهر بخانی و نویسیر بالا استقامت کبری
 و بالامانه الهی جعلها در شمس الاعمال یا حیدر علیک بهاء الله مالک
 القدر و در یک روز الواح بیکدیگر علیا بدان پارسی نازل تا صبح آید
 میفراید یا اولیا الله شمس زاید یا آنچه نسبت از لغات کلمه و علت
 اشتراک است امر در نصرت بکنود اعمال و اخلاق مقرر گشته
 در زلف اعیان در زبر الواح ثبت شده بدهم شمس الله بر بند
 الاعظم در شمس بر بسته بدیلا و لا تخویلا بدیلا حکیم جعله الله محفوظا
 حری کلمه تجوایسه باشد و غیرینا بطرز ثبت و عنده امر کتاب مکتوب
 در بلف نفسیکه با حکیم حکم گشت که بنود و بعد کسب و کسب و کسب و کسب
 در آنچه نرسیده محفوظ داشت قدری تو سر عمر الله بصورت زبلی
 مشاهده نامار و کسان از بلف او کار و کسب از بلف اصفا
 از بلف در بیان خلق شده بر نور و لا تکلوا من ثمرها قبل ان

اکثر بلاد اندلس و غیره از آن دیده شده و از عمر بویچو نماند
 و همچنین از ویار ری کافور لک ذکر نمودند و نیز در خوارزم و از آن
 و طغوز غنائی و از قبلورانی فقیر سدر السن ان یاد هم بگویند و الغیب
 و اشهاد و یوید هم علی الاستقامه و یقیر بهر المیزان الدنیا والا
 رنه هو الغفور الرحیم که بر قند مظلوم علیه السلام هم بازلزل هم
 فی بدار اکین امین جناب امین علیه بهانه و غنائی و بر کرده
 شمار لغوی و طلب بد و غنائی و محبت که هم سه ام که غنائی نماند
 با آنچه عرف رضا از آن متذوق و همچنین ذکر حضرت امیر مومنان
 ابا و نعمه اند مکرر ذکر ایشان از قلم جاری است که مذکور است
 بد کرد و تو به مظلوم فارس سدر السن تعالی ان یوفقه و یوید هم علی
 و برض و کعبه حرم الدین با نعمه شهبان العمامه اشک است
 کفر و بیوضه الدین یا حید مومنان بیان لشکر مومنان در
 دین

و اعصار قبا که تسک نموده اند و جزا در یوم جمعه بود
 الدین کند بول با یا هر سه در عرض اول سخن بر آید و کلامش
 خاصه مجرب و مقصود به و نامتبع است در هر است آبادی و با
 اصفهان در در ارض طایفه است تسک نموده اند که این
 از اصداد مجرب و مجربند ایفاست بر خوی تسک می نمودند و
 سحاره را بخوبی می گذارند بگو یام در اقیام و استراحت
 باشد بر نفسک ستر کن جزیره قمر و دیدی بر خوی نسبت به
 منف نژاد خرق که حجاب غفلت و بعضی یقین منم و
 بشک قسم با قاتل حقیق از ارض اقیام عالم استراحت
 لوجه الله می گویم تو آگاه است در قید تفکر نژاد و دی
 یک که از انبات بود چند نفر از اهل علم با در اتفاق نموده
 گدیز می نمودند و ناحیه مقدسه در با بقا و جایی است بر آید

و نامی بیچاره را از لغات و عبرت بجای در ایام هر چه نمودند
 از بلبله نفوسیکه از جمیع حجاب منقطع و باقی از علی و صدقه تو به
 نمودند اندیش از نظایر بقوم و شارق امانت و صدق و وفا
 یا حیدر قدس علی امری مظلوم عظیم است چه که نه بار اولی در این نمودند
 با علما حق و امری شایسته نفوس و در بحر عظمی ظاهر با بهر اظهار داشت
 آنچه را در مخالف نفس و هوای اهل ارض است الاغ نهند ما
 الله و اخذنا ما امر به عز الدن علی حکیم ذکر حجاب شرف علیه بها
 و عنایتی را نمودی در آن روز اولی ذکر عیاشی حجاب اقبان
 الذی یطوف حولی نامرئین الا کفینو فرستاد آن نامه در روز
 و صد غافل و نرفته بودی مگر از زقیه و بعد با صفا فارغی بودی از تو
 قد نطق باقی نشود بدنگ اهل بدان اهدل و الا انصاف و ان
 اجدوت و اهلکون ستم ائمه ان یوقه فیه الا اکل و یفتح

ابلات القلوب لانه هو مقتدر لهم جميع القصور لم يعرفه على وجهه
 انبه الذر من حبين في كتاب الله رب العالمين يا ايها الظالمون انتم
 في سنان لا فردا ولا رقيب مظلوم تكبير سران ولفظها وعنا
 ورحمت حتى تشارق ه لانه في الفضل الكبرياء الهاء الفوق
 من انفس سماؤ نضج عليك وعلى الذين سمعوا الهدى وارتحلوا آ
 الا على الوجوه بصائر وقلوب لولا الارض من مختلفين من كتاب

وهو
 العنقور
 الكبر

الله العزيز العظيم

يا حديد قد علمه انظر صبر قلم اعلى ليشنوا لانه كذب القلوب
 وينور كما بنور معرفة الله رب العالمين كن مشبه ربه وناظرين
 عبادي بذكر كبريكم اشهد انك فزت به فان الله سميع اعلم
 وظهورك ما انكذبت ارفدة المقبلين فمحصرك كما اب الذر اذ سلكه
 اسمها كجو وعرضه لعبد افاض له الوصيه حينما ابيادى بين

اسماوات الارضين تائه قرآن سلطان ايمان و نزل در
 رتبه هورا حکم اکامین طوبی بعد منعه لمضون عز الاقبال لغو
 انجیر و طوبی بعد نبد العالم استیحه بتوحید الله رب العالمین
 رتبه لاک مال کھنہ احد اشکر ربک بعد الفهم لہین و انما ذکر
 عباده الله الطام و الراء ستر السان یوید ہم علی ایک و غیر و کھنہ
 صریح الدین منعتہ مقربات العلماء عن التوضیح الله العزیز حمید
 نبدول ما عند ہم و اخذوا ما امر و انہ کتاب الہی المقدر بقدر یا لاطام
 بشنوبید لظلم و ظلوم کلمہ باقا حقیقت تو جد الفظ علیما بد
 دلاو شد بر او کچھ بر بر احد دلاو نہ بلا یا بارز فی سبیل
 لاجبات عالم و تہذیب ربح قبول نخبہ ہی نحو کلمہ توفیق دعا علی
 امر الله لا صغیر غیر ستر حکام ربک عرضہ ذلت بعض قبول نمودند
 و بز نظر مادہ مات ضرب قید از صراط لغو نبد از قید نظر عباد

بسم

تکبیر برسان بگو یا قهر لکله هر بمانید جوهر شکر شکله علی است از
 نقطه اول روح با کواه فراه جابر در آتش میفکاید و کتبت
 فی ذکره و هو الله لیست بشارتک و لا بدو ذکر لبیان و لکله
 فرمائید میفکاید ان ارضی لقمه من الظلمات الی النور و ذکر کبریا
 الله و لکله هر بصیرت نظر اکثر شماره انساب شوق و لاج و سده
 با نوار لکله را هر وجوه ظاهر و حریف و بحر باطلج بر مان شود
 بشنیدند از راه این اسیله و بنامه عزت قهر خود اسیله از سوره الله
 و توحید حقیق حیره مناید ارباب حق گفتند چون از راقی
 ظاهر و شوق بر اطفال نور شکر استند در بر شکر قیام نمودند
 و بالآخره بنا بر بغضا و سیف جهانشوید کردند سب و علی علی
 عزت قهر بصیرت استند چنانچه بر نموده و علی ایده خودند
 در هیچ ظلم عزت خود از بر و تقوی که شتمند و منفسر و هوای شوق
 شد

والاضواء از ظلم آن نفوس خفص حجاب غلیظ مستلا از حق مطلبی علی
 بجلیات انوار نیر عدل منور فراید ذکر حجاب غلامی علی بها مکرر عظم
 له ولا نبه ذکرها با برزل هر فکر و شکرها جز تر و عنایتی نسد آنست که ان یوید
 الغلام علی خرق حجاب توبه امر الاناس و جعله من الذین نصره الله
 رب العالمین از فیض چندر قدر نامزد و هر چه حمد علیها نوشته
 در سحر از منع از کسر حاضر و مجاز عنایت فارسیه از هر چه
 و مشوع و استقامت از هر کلمه از کلمات مشوع تا ذکرها از اول
 شتر و دیدناه علی کهنور و قربانها الحقا هر کان از المخلصین و امین
 از حق مطلبی در سلا تا یسید فریادت ای که در زلاله و لایم بر می نشوید
 نشود نه خلق الذکر یا حمید رقد علی لا امینا ما ذکره فی الضمیر
 از هر چه و الضمیر الذکر و ذکر الهما و علیها بها و عنایتی الذکر فاذا کان
 مستورا و صنف الله له امر و عظمه و کورند و عنایتی فارسیه

ان یرفعه باسمه ویکلمه ذکر این عباد وانه هم المقدر بقدر این
 نامه بایشان رسیدنش و الله جل و علاک منزه عن لفظ و لکن
 حضرت کریم را به این ترتیب در جمیع مقامات عالیه و جنات و تقویٰ ذکر کرده
 و دست زد طویله و دید لفظ این یا حمید و غیره را تا یاد او
 صلح شود بدارا کلمه المظلوم حضرت فخر و فرزند این اسم که در هر طویله
 ذکر آنجا و طویل در بنا و زکات علیهم بها و الله عز و جل و در این
 نمود در عهد انبیا محمد حسین علیهما السلام در حقه فایز شده
 و در نظر حق تعالی که در اندیشه او و فیما الهامه فالله الاحد فی الزود
 بشهره انما الدین را سواد بکر المظلوم و اقباله ای که هر چه بود و کونوا الذین
 طاروا بجنه الانبیاء فی سواد محبت الله که یوم الدین حمید
 علی بعضی از آن نفوس شکر احمد بن عرفان منورند و با جرات شکر بر
 صاحب و جهندان را بگذرند و هر چه استار انفقوا در سیر لایزال

۷۸
 وفار بگریه و خند متردقائ علیه الهامی و علی الدین عشره فوار بطق
 القدر فرید المنظر المیز میسود حسن اربع ندره المظهور از نظر
 باسمه الهی و عرف و لطف بین العباد بر امر بر مندر السه فاطر الارضین و
 افرج بدگریه لاک و قدر لاک اسجد یا مقصود العالم با ذکر زرد گشته در
 اهلکار اسلمک بان توید فی علی ذکرک و نمازک و الاستقامه علی
 امرک الذریبه هر قره زنده الا شکرار یحید قبر علی الدین
 مهر روضی لار ز قبر مظلوم بگریه و سلام برسان تعنا سر در دار
 و بنور امر مشهور از منور رو یاکه کزینا کانوا ینسجدون لک ساجد علی
 و الدین طافوا عشر السه الا عظمس ان راکم مع لغفور الیمین لیسها
 عز الدامره لضر علیک و علی منسج قولک

فرار الله العزیز

کمید

و ملکوتی الاطراف معجم البصار صید به ناید و لوفان ^{عینه} تلو
 نذاره رتفعه لار که کجاست تصفا کند لار طکت و بیان ^{بین} در
 ظاهری و هر از حق تطلب عالم اسیرده لایبار سدره ^{در شفق} مبارکه
 فریاد است متقدیر که جلوت دنیا و سطوت و غضب ^{و علم} و علم
 در سناش لار از رفق اعدا و ذروه علیا منع ننحو ^{در} حرب لار
 در قبا مظلوم بکبر برسان از حق مظلوم ^ب کبر استقیم فریاد ^{نزل}
 فرج بلا بصیرت قندار بکشاید لعمرا لار در راقبات ^ب با همی ^{نزل}
 طالع و مظلوم مضمون ایشان نازل چون در قید ^{نزل} ظاهری ^{نزل} کیم
 عالم ^{نزل} سرت ^{نزل} مظلوم ^{نزل} فعل ^{نزل} اول ^{نزل} صد ^{نزل} از ^{نزل} هر ^{نزل} چون ^{نزل} سرت ^{نزل} کجاست
 ظاهری و مشهور و ذل ^{نزل} عنده ^{نزل} ارض ^{نزل} و جبار ^{نزل} به ^{نزل} بلاد ^{نزل} است ^{نزل} به ^{نزل} یغما ^{نزل} یزدا ^{نزل}
 هر عنده ^{نزل} لار ^{نزل} شمن ^{نزل} لار ^{نزل} عباد ^{نزل} و ارض ^{نزل} در ^{نزل} کجاست ^{نزل} هر ^{نزل} شده ^{نزل} و ^{نزل} نظر ^{نزل} لار
 که ^{نزل} لار ^{نزل} است ^{نزل} قیم ^{نزل} کیم ^{نزل} جو ^{نزل} یزدا ^{نزل} از ^{نزل} هر ^{نزل} بر ^{نزل} نظر ^{نزل} کیم ^{نزل} کن ^{نزل} لار ^{نزل}

و زناحیر کبر طینین الذی بان نفوس مطهره تقدسه بایات الکریم
 و بعضی شریارت و بیست شریارت در ان الکریم تنفع منین
 جناب علیه برائی و عنایت در نظر بوجه است قدر زناحیر الکریم قدر
 ما قربت الیون در الضحیفه انحرار حرم القلم الای علی ما لا یرفع سر الای
 العلیم کسبیم نسد الکریم ان الیقدر لیرتوی لیه فقر و فاقه بلقائه و
 ندانے ما یفوق فی حد عالم مع اولی الامر لیه القدر الیهدیر ان الای
 فی مساجد مع الکریم الکریم و تعالی انک تعالی و فی تفسیر الای علی ما عند
 انک انست الغفور الکریم الکریم الکریم ان الکریم الکریم الکریم
 متمسک کرد و نشود بدک ان الکریم الکریم الکریم الکریم الکریم
 جناب بران شش الکریم الکریم و بیست الکریم الکریم الکریم الکریم
 و مشهور است نسد الکریم ان الکریم الکریم الکریم الکریم الکریم
 فلا یفطر قوار البعظمه و نسد الکریم ان الکریم الکریم الکریم الکریم

علی مایه بر امره انکار لبتین اینطور که شرط سخن ذکر نزد تقوی است
 که اسباب این سخن عظمی است شده و از حق متطلبی که در حق
 نماید بر ضدت از غیر ندانند و نگفتن بیان بقدر امکان برسد
 عباد مشغول گردند بوجوه ظهور و علمای در بیان طراعی ملاحظه نمودند
 در تفکیر در مباحث این راه انداختند بزوار علمای جاسر در کرسی
 در طینان ستوی یا عیاش خراب حیدر قبری علی ذکر است نمودند
 عنایت حق جل جلاله از رفیق سخن بتوجه فرمودند یکدیگر است فرمودند
 بجزار محبت اهل فایز دیدار است فادری که قدرت عالم را در
 منع نمود و ضعیف ساختن هر چه در باستقامت زهر را امر وجود
 ندانند و کار را از راه امر فرمودند و با بولج و نقد است
 یا قلم را علی قبری از سخن مجید در حمد است و ما با قبالی اینها هر چه در
 نه احد در ایامیکه اگر در عالم اندجال قدر حق ملاحظه نمودند شما

فاکر شدید نیز نعمت بزرگ شمرید و فیض را به هم نظر کنید
 در استماع در بر حقیقت و بود اعزرت کنید یا سیمان اندر نظر ^{عقل}
 باذن نظر است شنو و کجده زمین اگر شد از عالم فانی و ما عند الله
 با قریب از شاید فاکر شود بر تعلیم غرض قطع شود و در در تقبل این ^{بشر}
 محو کرده و در نه هو الفضل اگرین یا جمعی حیدر است در غرض
 مظلوم هر مستاده طوبی له دلت از حق بد صلاحه مسئله بر لا از حق
 یا شریع نماید در از حق محو تر با سمر قیوس قیوس عمل فاکر ^{خود}
 وجهه لا موجه نمود و کمرش عالم را بسیار بر ^{مسطح} ^{تلا} ^{تلا}
 در سر اول است از نه هو الغفور الرحیم یا رضا بقدر کارم و بخند است
 نفوس مستند در باعمال در اخلاق و حکمت و بیان خلق لا کانه
 و باقی در هر یک از آنه نازید جنود ظاهره و صغوف مشهوره
 حق بد صلاحه بظاهر قدرت تعین ملک و لا که استندین ^{جنود} ^{باین}

مدائن و عراق را حفظ و نگه دارید و او را بجز و نگه دارید
افنده و طلوع سیف و سنان از میان رخسار و در
در میان بر مقام آن در قاعه و شب تیره حکم حکمیکه از قلمر علی
در امر کتاب نازک نشسته طوبی لکن سکن طوبی للفائزین یا
در آنچه بر این سپرداوشده نظر از حق است بدو روح و قدر کما
هر جز اصلاح عالم در کما در عمر در ارتقا و نهی و ارتقا نهی مقصود
بنوعی مع ذلک و لکن آنچه در قلمر ذکر نشد مضطرب است
و چون لوجه الله و لکن شده بمقام جهان محسوس شده محسوس
و لکن است و بلاد در شر از عطا مدکور با فکر دل و لکن نظر
بعیاس مع نذر و لکن و لکن هر گشت کین امر در زنده
و امر در زنده میان طوبی از بلا نفسیکه محسوس است بنا و حمد علما
و لکن است و لکن در قلمر و لکن و لکن و لکن

و بصورتی که همسر از میان بگوشد که روزی یک عالم و روزی در هر
 یک کلمه از کلمات که در سوره شریف در آن آمده معادل نماید
 طوبی از بلا نفوسیکه با هم ایشان از فکر رعی جایشده و نایل
 گشته یا کف قبر علی کل در این ابد و خلایق غفلتند و لکن ^{بیدار} ملاحظه
 جمیع صفت این همچون بگردانیا ناطق و کفیفه هر نفسید بر غیر
 حق ناگفتند و عند الله صفت بد از نفس با کما ذکر شد نماید و باقی
 نسبت کنید و در مجامع عالمین بگردان کلمه توحید ذکر و مشغول
 کردید ضرب قبر از اولاد توحید حقیقه محو و مرثا پرستند لذت از ^{نوله}
 افعال حقیقت ممنوع و بصدیق بگویم دستند الامم شایسته با علی
 در استان الهی با معروض و تقوی نصیب نیز میروند و با کمال در تقوی
 در اولاد که در میگویند ناصر و معنیش در جمیع اعصار و قرون تقوی
 بهم طوبی از بلا نفوسیکه بان ^{بگردان} کلمه توحید و ذکر است و ما دی که

طالع رساطع طوبی از زبل نفی سیکه اقبال نمود و خود را از نجات
 و نجات که کرد و در دست از حق تبطلیه تر تا باید فراید بر دست
 در شرف نیکه در ای و لایحه بر بند نفی سیکه عبارتست از شوی دراز
 بیان در زرفر لجه مقصود و اینها جا باشد و کونان الهی غفایت
 زنده نازک و کونان سیکه سانه خدا نازل گشت که خبر الهی تقدیر
 یا محمد و بهترین نذر مظلوم در کفر جان بر ترفع نیکه بود که مملوک
 کله اصفا نمودند در جمع جهان هر غیر ستر و حجاب از حجاب باقیه
 غنا حقیقه و ثروت معتدلت دعوت نمودی و بلا الهی لایحه از خود
 و مملوک را به صلح که نصیب گویم در شایدها حورب کن شود و علم
 از زمین بلا عقیر فارغ که نامح مخلصند و نهند در دست نیکه
 نعت شمر و ندر از حق تبطلیه ایشان لایحه فراید و بر مقصود
 در دست قادر و توانا و دنیا نولنا یا لایحه بعد علی لایحه نیکه

چه که جامه داسم بند باشند و طویله جویم و لکم و لکم و لکم
 و الاینها این امر و زباید که از لکم و شیت خود گذرند و با لکم و شیت
 ناظر باشند و از هوای از حق مطلقه تیرا میدرخد بر کعبه و شیت
 فعل است عالم را در هر از مالک از امر منفع نمود و شیت و از حق
 غافل زده است و جمل از عالم خود کشف بد کند آن برگ در برگ
 نیند و نیز در هر و لکم کعبه یا خود مظهر عالم عبادت عالم است
 بیدار نمود و آگاه کرد تا که بقا خود در مقام معرفت است
 بالقیه و پیغمبر آگاه شود و لکن مقید کس است و خود پیغمبر است
 سید بر نقیسه شوی و یا علی ذکر است که در کتاب الهمم لک
 در از لکم در میان در کتب عدد از امر و شیت که در شیت
 معلوم از الامر بیدار یا لکم از خفا که لکم که هم از آن که
 ما در کتب لکم که هم با مر فو که هم با ما تان آن برگ بود الامر است

از ذکر سبب مجرب علی و بشیره موصوفه در این شرط کفر نیافزاید
 بیانی و بقره بطلان در حق عیاشی و لایزال علیهم السلام جمیع علمای
 طلب نمودند و در این بیان تا آنکه در عهد ذکر سبب کفر است
 و تا آنکه کلمه عبد الله ناطق و غیر ظاهر شد قویان در شنیدن
 نمودند که با سبب این لغت اقبال نمودند و شنیدند که در آن
 این امر تندرستی کلمه الاله رخصه بکلمه ناید چه که این لغت
 در روز مجرب است معلوم و انصاف است مشرق و مروج این علم
 موفق فرماید بر آنچه سرادار دیوار است یا تیره شعوری علم
 بقدر سبب در با کجای از علم علی جارینده است لال بقیه
 در منزل غافل و غیر منفذ عالمه خود را در هر چه
 در این مجرب و غافل است معلوم است که کفایت است که در
 دست دلمه سبب است ان بویده علی السبب ایستادند بر لغت

ولسامع الحیب کھنڈنقصود عالم لادرتلاذکر نمود و در حین ^{عقل}
 بتوشکل گشت لکن ہوا بحر ارا حین داکر مر الا کر مین ^{لک} چھوٹا
 قدر از وسط نظر اکبر فرکاید تو طار لقا و طار دیدار ^{کعباد}
 عاقبت عالم گشت ہر نوع قولی ظاہر و سوری در نظر ^{عقل}
 قدر الہی ہر قدر ^{در نظر} و غیر ہر قدر ^{در نظر} الہی ^{عقل}
 و تعلیم الہی بانی صورت لقا تک و انصوار لامر ^{کعباد}
 بحر سادک و شہادات الہی فی فضلک الہی ^{کعباد}
 و اولیایک لمررت ^{کعباد} لایک فر لایک و طہولت ^{کعباد}
 بین عبادک بیان گشت لہ لقا تک ^{کعباد}
 در مرتب فاجہد لہوے فایا فر لہوے ^{کعباد}
 الہی قدرت لہی و لا شأ و الا شأ و الا شأ ^{کعباد}
 یحیدر قدر علی لہ اکھد اس ^{کعباد}

نیز بر آن بر آن منور از حق بطلب آنچه عطا فرمویم حفظ فرماید که دست نگیرد
 و توفیق جناب سید مصطفی علیه السلام را ذکر نماید در زمان نماز و غیر آن
 همیشه مکرر ذکر کند از جمله جاری و در آن عفت است آن که
 پائیند و حضرت مصطفی روح با سوره فدره و ظهورش در زیر پاهای
 نیکو زادتر بر آن حضرت قرار شد در آن زمان از آن آری و تسبیح
 و آن آری آن علماء و عرفا آن است از عاض این علم در اطراف آن است
 در اعظم آن که در آن معارف شیعیه که از آن در آن گامی از آن است
 آن حضرت قرار دادند مع ذلك خود را بر سر رسید استند و آن حضرت
 عالمی شدند و آن نیکو سیکه کلمه آن حضرت خلق شدند که این است
 فوق و اینها هم فوق فوق آن حضرت ذکر این نمودند بظن این که این است
 نمی آیند و لکن از آن انوار سرور و هوید است مصطفی است
 اللهم انزل من السماء ماء فاشربوا منه فانه من شربه شقوا ما بالکفر

کلام

برام شکر قیام نماز و بگذشتن بر خیز و رفتن ز کوشش و نهر
 بگفت و بیان در وضع در مکان اولیا بر آن ارض لا تکبیر بر آن
 و بعین مظلوم شاد ده یحیدر قدر علی علیک بر جا و همه الا
 جناب مرزا کو حکم از رفته مظلوم تکبیر بر آن رفته باز بگری
 هم فیه و اما در نظر الاعلی الذم لطفه الاشیا و ملک ملک السماء
 و ناظر السماء و ارض میطلبیم تا یک شکر فراید و مقدر فراید
 و بسبب که در بدو هم سریدت یحیدر علی سار اولیا
 از قدر مظلوم تکبیر بر آن انشاء الله همایا دو وقت کلمات
 بنما به کسی غیر از منظر متواتر نامه و لایق بر سر کل طایفه
 جواب که چه بفضله الله از اول یومیکه اما حق و وجه علم الله ملک
 قدر سلا و ظاهر نمود که کلمات بنما به مطار از نماز شکر تا زان
 استغفر الله بر آن ایجا لاه ندلای و شب و نظیر لا یجوی نه

از حق میطلبید که در بطور رضا در حسن طلاله غایت ترین فرزند خود
 مشغول نماید و تا یاد کند آنرا علی که شریفی قدیر غنیمت این جناب حق
 علی طلاله از قبر مطلق و ذکر آن مخصوص جناب غایت است لایزال
 در نظر بجهت دست و ذکر آن سر مکرر از قلم را علی نازل است در آن یون
 لک کرده و یون فقه کند و دیگره با یا نه مره بعد مره و لره بعد لره
 بهو بقدر این معنی فرستاد و الا رضین لا اله الا هو افق
 الغفور الرحیم از بلای بعضی از درستان از قبر و بعد از آن
 نمودند مکرر از راه شد حال هم از بلای اسامی مذکوره باز
 آنچه از اسامی فلور و بختیام کنوز است جناب غایت این بقای
 از قبر ذکر نمودیم و یک لوح بر بنام جناب سید علیه السلام از بلای
 در راه میجوئیم و در این لوح منوع است در هر صوفی
 بحر می استور در راه شد نه تا الله بالمان بدو عینه فرستاد

عمری زین کذب لافنده و اهلونج و لبره هم کذب بدیع است
 در آنست که مخصوص اما در لوم هم کذب نیز فرستایم هر که

لایق دانند بپسند

هو الله تعالی است نه آنکه در بیان

عالم منقلب و تنفیض است ابد هر شود صغیر ظهور از مدار مکتب طو زود ^{مخفف}
 سده غم در فرور ایسر رعی نزد عباده فرزند و استیاری ^{تعمیر}
 حیات تخت علیا با نفاق و ضوضا نزد اکثر فرزند مشهورند و ^{لکن}
 عنقریب الهی را صد سر خدیده و اهلان مطهره و لاعیه ظاهر ^{نوی}
 از قیامت ^{بسیکله} علیا اطلق نمودیم حق بعد ملائمه است مع عطا کند
 و القانید و قوه با صره بخشند و آن رقم را علی لایباید حال ^{ای}
 اقل است لا تقاسم القولون و یملون نامه چهار در حیت
 اقدس حاضر و جلالت نایل بیکه در باره اقول ضد و کونوی ^{حق}

در این فیہ عمر السرف بیان الایاقه تحت غلالین کما فی صریح
 فرس را عی کما مابین اربع نوبتانی اهر و خریف ظلمات فرقت است
 در ایامه و ایامه حفظ نفوس سخن شغول مصدر در کما هر یک نظیر
 الهم نحو بجه لاسلال خلف حجاب ستر از لاریکه لیسه کما لفظ
 چه شده و کما رفسه که بخط خود نوشته است تا اقامه سخن ای
 اتم بطوره توقعه دن لکن بعینیت قائم بایست قد این آیه صریح
 و چه سمر بیا بدیعیند اسلان نفوس است که ترتیب جالبقا و هم رند
 و ناحیه نقد ستم کبیر که رند و خلق کثیر لاریه و کما فرزند از
 بحی بنوع خود کویا مصدر از حق سترس با انصاف لکنه با بکلام
 بحقیقت ناظر باشم امرد و بحر عظم بکلام خود ظاهر و انساب
 باشرا تا انزل خود شرق و لاج مصدره مقرر با جمل که لای
 اسم را چه بسکنی و از لقب بی سطلین لویا ضد کفایم از ترتیب

سنه کدر الاسما و التقدر رنه هو التقدر التقدير کا شکر از زود
 این هزار چرت سنه روزید حاصله ضرب فیض صبر و صبر
 از حق بیشتر محمد و تجدید داد ما مشغول بیشتر نظر بطریق
 غیر که اسمع باونگ لا باون هر که قوطی است سما و الارض
 بیدار قدر که طویب طویل الذین کفروا بالیوم الموعود محمد علی
 روز اول انجا هزاران عالم بیان تیره نشان مادی است
 تصدیق حق صبر و لایست ضرب فیض عرف توحید است
 تموم رند و غیر توحید لایست کرده اند که از دن
 یافت شود اقامت شود بجز در کسب و عمل ظهور کنوز معارف در علم
 ضرب فیض نیست هر که تند هر ضرب عرف و کیر لا یفوق
 جمع اوصاف لایست وفات قرآن لایست هر که در کف نفس
 از بلا خاتم انبیا روح با حله فدای شهرت است و یا نظیر

نبرد از او تو حیدر حقیر هر که است توحید و تقدیس داشته و نیز
 کینز توحید داشته تعالی و تقدیس نفس من نسبت به او از آنکه
 در خلق شده اند و الله را ان منوط است تصدیق حق تعالی
 و در بر مقامات عتبت و محبت و در این فقره تفکر
 تا اوقات توحید را از رفی بیان مشاهده نکرده ایم
 بنده تعالی که انسان از او لیا و یا حدودات غافل شود و در
 عصیان الله را مذکور و محسوب اعرف و کنه غیب است که این کار
 بان غافل باشد که ذکر ضربات نمود و می گفتی این هر کس است
 شماست ذکر هر آنچه نقطه از خوف از رب عالمی خود را بنا
 نامید چه مقدار شریک نمود محض رفی و عدم عرفان علمای
 و ذکر منظر هر فرد بدیوتیان الا که می ترسند و نمی خورند
 آن با انعام عالم را چه باین ذکر تا اولین حرفها در بیان نماند

مرفیاد اینست که قول مرحوم شیخ غادره قریباً کسر از این
 سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت با مرفیاد پرسیدند
 نفرکه در آن روز تقیار نظورند متعجبانند و حضرت صادق
 ذکر کاف در حق ایشان میکند بعد از آن بسیار در غنودان
 شوی فرموده بودند که حضرت ظاهر شو و بگوید در دست
 امیرالمؤمنین برود و تو رسیدار در فرغود با و متناع نموده بود
 و کلاً و ظاهر است که در این تحقیق کلمه از آن حضرت یاد
 شنودند و چون تمجید کافرند و لطیفند و این
 از آنجا است که نظر عبید و او نمیکند بهتر یا حمید و قد بر علی علیه السلام
 و عنایت باید نظر عبید و او نمونی و همچنین در میان میفانند
 حروف در این نظور معاصر در لاجم حروف قبایل که عباد
 که در کلام با مرفیاد عملون امثال آن لغویست خسته بر بدعت و فاع

او مانند چنانچه نوشته اند در مقام میفاید آن روز
 روز احتیاط است باید بجزواصفه توجیه نمایند حال آنکه ممکن است
 مفاخره اولی که آن نفوس در چه مفاخره باید توجیه نمود در حق
 حضرت علامه که در نفس بعد از ما در چه مرتبه است آنرا بدین بیان
 تو که در مقامات از سجده عالم توجیه فرمود صاحب استیجاب الیه الذی
 خلقک و در ذکر این همه در هر از این دعا فرمود استیجاب الیه
 حرفی بدین کیفیت است که در این دعا عرض کردند و در این دعا
 بنمود باین کلمات میفرمودند ما در حال بگرد کرد و یا تسبیح
 شبیه آن را اصفهان نموده عملش کردند و انشاء فرمودند
 قد عیب مالک خطور ما ظنهم ویتهم حقیقتی که در نفس
 بر کیفیت خطور او بر همه راه که نه از نه بود کنی علامه ایست که
 علیهم السلام و بدینک لوی منع اند سر عین بخاتم باشد

انشاء الله بان فارشوند فرقیه بر صحت نامند و حق
 بدله را کاتب بیلاه قانما علی خدمت و اطقا بنامه نسدر است
 ید به بخود لیمان استخر فری اسکان هر کلمه الله لطاعه صحت
 متوجه الی الهستان فلما اولوا و استویا علی عرش لیمان
 در زمان المسمی شرف لوطا شرف هر کلمه تعینا الله عطا
 و ذکرنا فی هر زبانه عباد باد ما هر زبانه اما قدر هر حزب بقدر
 اے اکی بسططان بین عمر الله الله اسرار الاصلب الذین
 نقضوا عهد الله و علیاته و لغوا کتبه و برمانه و مالور اما لاله
 الاولون و اما ما ذکر فی سب کس در آن ذکرنا هر چیز بنظر
 الا که لیسوف و مکن هر اشاکین و ذکرنا هر چیز قدر سب کس
 بقصد الله در حتمه لیکن تا با فرامره و لاسی فرحیه و سقیم
 خدمت ان ربک بنطق با حق و بقوم که هر امر الفیقولون ربی

والديار ويؤيد بهم على نصرته لعمره بالكلية واليهان لزمه هو العزيز
 وذكر الله عن الدين ذكره سماه من كتابه لعمركه قرفا وكفر
 من غير مايات الله الميم القوي قد فرج باب أسماء وارتفع
 الجواهر والالطاف سلطان على الأسماء وسورلا
 من الأفاق يا علاهر ارفع بذكره رناك ثم ذكره ذكره تزي
 الوجه وسمعت نذرا لمطوح رد كان ناطقا لناصر وجوه العباد
 لا تفسر فذره عليه لذكره فاعيد لناصر وجهه ويؤيد
 لوصفه عبادته المقربان الدين ما هو فوج من كونه لمعرب
 الى الله مولد الا ناصر الهما حردنا عليك وعلى منك وعلى
 الدين ضد ذلك كما سسر الاستقامة بهم مولد البرهه وشهر نور
 منها بذكر الله منزل الآيات في ذكره من غير محمد الذي كان
 مذكور في كتابك ليعرفه بانه لا يضيع ربح المبلغين قد ذكر

منظر الاصلی مدبر کیون جملہ ذکر غنیمت اللہ رب الارباب صلوات
 علیہ نازنا بار بفر دلفن برالطوق لبسان لعلہ لملک لیس لک
 البدر دالمات وندر الذی نسبتہ لہ عمده اکاض لدر لوص
 ونبشہ جبر الی بسف الارضین وسموات یخبر لرا
 مالک لاسر لہ ولفک وایک ویدیک لاسولہ لظہر لک
 اکرم مالک الوجہ الہ العبد ونبشہ وجمالتہ منقبلہ لرق فہو
 ووقوف لک مالک متمک کبر حکمتک لدر رب لا تمنع لفاصد لفقہ
 عن رسولک فضلک لیدہ علی ہا قہر لہ ذکرہ بدلا لسلطنتک لک
 لزلنا الایات و لظہر الہیات طوبی لمن وصد عرف الہ لک
 الہیمتہ علی البلاء لاندکر فی ہذا المقام لولیا لہن قبلہ لک
 اقر وطار و لصور لہ وندول ہا لک طوبی لارض نارت
 بقدر و لہر لہر لک کفہر لہر لمدینہ لرفع فیما لہر لہر لک

نازت باطنهم ولا از حضرت با حرم و جوهری که بقصد نذر دنیا
 بنمونه و جوهر نازک شدند نیز در نظر با لفظ اعظم در آن باقی بود و طبع
 با سقا سحر علی امر الله لهم لقیهم ایشان از زلف می شدند
 هر روز در لایح این بد کرد و نشناختند و بر اتفاق فریبند
 تعالی مویذ امر روز را عمالت از افعال و اعمال ایشان
 کلاهیست صادق و شایسته این بر گشت و القاع و حد
 از زلف غالی که از طریق شده رند و با و سورت بنیال احمد و میر
 احمد و یک نفره که با لایق نوشته بودید که اگر کتاب از زلف
 الله فی کتاب میزدند در اعمالک عنده یک جعله الله کثیر الذکر
 عنده رنده بود اما لفظ الامین یا حمید قدری از خصوصیت این
 علی قدر علمیه بهانه و عیاشیه از این وضع و غیره با احوال مدینه
 نازل و از قدر دارا شد ان الله ما یخسر بیک شکره بوقایع

و چنانچه در سبقت الوجب در ایامه در باره اذن جناب علی علیه

نعمان السلام نوشته بود بعد از اصفاء این مطلب نیز اذن ادا

بیاید اللهم الله شران فرمود که هر چه بقیه است که در حکمت

از قضا نماید لوجه جناب و الا توقف لازم در اصل قضا نمودن بود

از شما و عنایت ظاهر عید ازل در صورتی که حضرت نشان

در آن محله در مرتبه عظیمه و در مرتبه بزرگ نشینند بیکدیگر

الکدر فی ذلک اقصا آنچه از اتفاق در آنجا در اول نوشته بود

از آنکه کلمه بر این سخن در حلاله در نظر عالم بان لطف فرموده

اتحاد و اتفاق بوجه از حق طلب بود و که ما را در هر مرتبه نیاید

- نمودن در نظر لای تقصیر ما گشته اند و در استیفا باشد کلمه

در اعلا آن مشغول گردند و علم ایشان را ضعیف نمودند و علم

که گفته بودند لایضیه من ضعیفه نسبت میکرد که در حق

در حق

و خورشید سبقت گیرند عند الله عزت و قوت و علی بن
 و سمو هفت از نه یا هر دو یا سه دریا در هر سه یا هر چهار
 مفاصل آنها را که بیشتر قریب در این عین قرار علی السلام
 بقوسیکه در جمع مذکور حاضر تهم از مذکور ذکر نماید و باقی
 فائز فریاد آنست که فیاض الکرم یا اسم حال علیک سوره در
 در حشر و نفعی است که ان یوید و لیا بی علی و صفای بی
 فی هذا الساء الا سمر و صراط الله المستقیم یا علی قبط علی
 بهاء الله رب العالمین قنوت یا کف صوره سمعت النداء و را
 الا ان ان ربک یوید و لیا سه و هو لیس فی الفصال یا ربک
 النداء و مره بعد مره از نه از رفع هم از اندر مشتقله هر سید
 طریقه طریقه یا ز با صفا نه و فاک لک الحمد یا مقصود العالم و لک الشاد
 یا محبوب العباد یا عبد الله ان لیس تو حبت الیک من غیر

و تقول بحسب ما ذكره في كتاب المطرف الملا لا اعي و سمعت نذرا بذكر
 مالك يوم الحساب يا غلامه قبحين لا اذكرناك في قبره في قبره
 براخت بنعمات الوجود الامكان اذا فرقت يا صغارا منزل
 لاك حبيب سما و لعطاء و في ذلك البر ما را يا مالك ملكوت الله
 و فاطر سما و اسما ان تقدر لي ما يقربني اليك ان كنت
 بقدر الغيرة لئلا ينال من عليك عنانية الله و رحمة في ذكر
 احسن و قاهر عن خاتمه و خضع لوجه عند اوليائه ذكرنا
 بذكر انجذبت به اهل الغر و سر الا على نبي و بذلك امر الكتاب
 في رعيه القاهر و نذكر فيه هذا المقام من حبيب الله و نذكر
 ان يحمله كبر افره و نذكره و غير افره ذكره و نسا به بين خلقه
 هو و تقدر على ان لا اله الا هو العزيز الوهاب يا عبقريه
 فرت بذكره في قبره بعد ما يتجملها الله سبحانه و يحسان الله

الاطحان

فاستمر ما كثر الامور سلا متحان به لادنيا فخر الاقطار و مدكرهم
 بيوسف الذي فاز بالانوار به كثر اكلون فهو كراه مرة بعد مرة
 ربك هو العزيز العلاء حسد الله ان يؤيده على ما يغفر لاهلها
 بين العباد قد راد ليا فذول ما امرنا كره به ان يقر بكم الى على
 ويقدر لكم الفضله ما تقر به الابرار طوبى لغير ما خوفته ضوضاء
 الجحلاء و لها محر ما تعودت به باجبر الاطال يا ايوب على كبرها
 قبر حضر له لملوح سمدك لزلنا نلديك فرح سما و اعطاء مطارة
 و البيان ان ربك هو القادر على اي شئ لا تمنعه كثرة العباد
 و لا نفاق الذين كفروا بالهدى و المال نسهم الله ان يؤيد
 و يقدر كبرهم كوز لسان تقوى كلك على اظهار الامر بين
 الرجال و يذكر لضاك الذي فاز باللقا في امر من عظم على امرنا
 و يذكر لضاك الا خبر بشرة حمر الترحا طلت اجحات نسدا

ان یوفقکم و یقدرکم خیر الاخرة و الاولیٰ لکنه هو المقدر علی
 لا اله الا هو منزل الآیات یا عبد الکریم یدکرک الکریم شیخ
 ان شکره و کون عزت کرب قدره کما کرم قدره بوجوه
 دنهار ایسان فر الامکان طویله طویله ناز و ید الفانیین قدره
 یدکره و لا یقل ان ربک هو الغفور الکریم ان الذکر کان قانما
 لدر الوصیه انکده ان شکر کون لا یفسد برک خیر من ان شکره الا انهم
 فر الخسیرین فر کتابه لیهین فر ان اسر فر قال لکنه یطلق
 بایات ان نقطه قدره بالکتاب یا لیه ان شکره لکنه خیر من
 الوصیه شیخ لا یسمعه لذن احد فر العالم و تر ما لا یرید یعمون
 المقربین لکنه ان نقطه الاولیٰ لیطوف حوله و یکره لکنه ان شکره
 فر سما و شکره الله رب الهمیز قدر یا نور بقوله الله ینور لکنه
 با کلید الالقطاع و هی کل کل مقدره الله عزیزه ان شکره لکنه نظر و علماء و الا

و قهاسه و مار کبوه فی بعض احوال و لکن یوید کفر علی عمران بنی
 العظیم قدر کمر در بر جان الله و حجتیه و قالوا مار اضطررت من فدیة
 العقبین و ذکر کفر جعلناه ربنا الخ شمس و فریبید و لفق الروح الخ
 العزیز لبدیع لا ذکر ما هجر قهر و وضعنا به بر لرفع به مقاصد الان
 فر الامکان و لا انصاح لعلیم لا نکر علی وجهه و نوصیه افلاق
 منوا عرف عثمانیه المفقود لعارفین یا فخر ما لک هلاک فخر
 الاحبان منحر کا نطقا ذکر لمره ارسلک قبله لا کا کتب علی التراب
 و اخر سلک فخرین بسین کفر لیسلمت فی الامم از فخر
 و صریحک و صریحک لفر کله ما دلوی کلمتک و لا اهدد لهدیر زین
 و قال لمرر علیک علی کل شیء تعلم و تعرف سمع و بری و
 انت العلیم کسیر و غرابت و جلالت شکو یکم فرغ الذین بد
 نعمتک و لکن و فضلتک و کف و در بایاتک و اعرضوا عن وجهک و نبذوا

عمده لا ذکر ما کوشش نماید بعبایه الله و فصلی در سجده و عطا فرمود
 در زلزله امر به عین بگردن نهادن دست از زمین خیزند و ذکر از کف
 الترفازت باللقا فرمود یعنی منفعه علمای و عرفان و عقلا و اللاد
 و احکام در زمان ترفازت برافزاید هر چه در سطر طوبی لها و عیالها
 الله تعالی ان یوفقها علی ما کتب و فیض الله به و یقود بقدر و ذکر در
 وقت غم نشود در زمان ترفازت بگفورد قید ان کشف فریب و آثار علمایا
 بالقبول در زلزله امر به عین لدر لفظ و ذکر کند و باین ترتیب
 لحاظ مکرر متوجه این ان کشف است نشود الله ان یوفقها
 و یوفقها علی ما یقرها فی صدر الاحکام الله و القیامات القیامات
 یا هر چه لا ذکر تا کشف قید و فریب اللوح المبین است لدر قوت
 بقا در آخر الامر کانت متطلبه فریض الطاء بر استسقاء فی الغضا
 فی رصده الطامات و الطامین ذکر است الله فاطمه و سیر الله

نه آنکه بدگویی تا ز بخت دستدار کس لغت آید
 و علاج کجایان بر آن کس باشد نمودند بکار که یاد تو را
 فاکتور شدند از آن بدها علی الاستقامه علی العزم
 در باره ریس نشینند مقصود آنکه بالفوس معروفه در کت
 ز قاضی خود چه کردی باید از آن چه در صحاب
 حفظ نمود این بظاہر گفته عرض شد بود کافظ اعلمیر به حیدر
 در این سلسله بسیار بود که اسیر شده و در زندان چنانچه این
 مدعیان دولت گذارند و کما مر خارج شده اند و از زندان
 نیز یقین کردند نقطه اولی روح با نلاه فداه بعد بهر زبان
 فکر عباده را بریت نمودند و در کتب خود میفرمایند در کتاب
 در بیان تفسیر کلام خود فرموده قوله تعالی لا یفسد سکره ظاهراً
 شود و لایق تر است که آنرا قوله تعالی حال بگرد در کت کت

سوره عجمان الکهار غنما سید و دیوشندند نغمه سوره عجمان که
 اسبیر از بر دار خالق و حافظ و سلطان عجز و ممنوعه از کفایت
 لوفان موجه و البصائر بوده لایق اصفا و تائید شده تکریم
 الیه این متوجهین سبب استیجاب حق تبارک و تعالی که نمودند و غیر
 یوحنا سید لایا فترند و تذکره الاسماء الدین ذکر تکریم کریم است
 بالعمیر علیک بیاه الله در حمت و فضله عطا شده ذکر که حق جبر و قاهر است
 خدمت ذکر ناک بنهد اللوح العظیم اشکر که از نیک علی الاقبال
 اعرض عنه لوعنه الارض و جبار برهان ربک بود الفضل الکبیر
 ای که ان کرمک حلال الدین از منکر شرمات الدین کفر و کفر
 الدین قدرت با لایان فراموش فیما رتعدت فلاه من کین
 نسد الله ان یؤدیک و یوفقک علی الاستقامه علی هذا الذکر ایما
 و تذکره سوره عجمان به التمسیر لعل الذکر مستقیما علی هذا انبیا و المرسلین

يعبدون الاضغان ولا يمشون ويعلمون على الايام ^{يقصرون} ولا
 قد كروا الحجة التي هي يدعون الايمان برسالته ^{بالعظيم} رب العرش
 قد نال القيد على احد الامم هذا الامر المبين ولا يصعد ^{السماء}
 القبول نداء نفسه ^{نفسه} بنسب ذلك من عنده لوج يكون طوبى لعبد
 ما عهد القوم ^{الذين} لاجل ما عهد الله لعلمه ^{العلم} كيم ^{بالحق} بالحق
 بقوه من له بحيث لا تنكح ^{تنتكح} العالم من هذا الكتاب المبين
 اجمع لهذا من الاق الا على الله لا اله الا هو ^{له} الفرد ^{فرد} كمن طوبى لعبد
 بصف في هذا الامر ^{الامر} العظيم ^{عظيم} وديار ^{ديار} اللغاب ^{اللغاب} قد ذلك ^{ذلك} الجبر ^{الجبر} باله
 التوجه ^{التوجه} وما لك ^{وما لك} الغيب ^{والغيب} والسر ^{والسر} وبل ^{وبل} لا يد ^{لا يد} على ^{على} الاقبال ^{والاقبال} وحسن ^{وحسن} من ^{من}
 اسماك ^{اسماك} ان ^{ان} لو يد ^{لو يد} في ^{في} على ^{على} الاستقامة ^{الاستقامة} في هذا ^{في هذا} الامر ^{الامر} البديع ^{البديع} يا حسن
 اجمع لهذا من الاق الا على الله لا اله الا هو ^{له} كمن ^{كمن} طوبى ^{طوبى} لعبد
 ذلك ^{ذلك} من ^{من} خضر ^{خضر} لاهر ^{لاهر} وحم ^{وحم} دانه ^{دانه} بالظوان ^{بالظوان} في ^{في} عبيد ^{عبيد} الاصح ^{والاصح} وقامر ^{وقامر} للرب

فتح علی خرم الارض و اسماء و الذی یسبح بحمد الله و منظر العرش
 الودود ذکرناک و حق قدر و فی هذا کما ینسب کبریا المهر القیوم
 نسد السراں لویک بحکم و یدک یا ایتة و یقرتک الیزیرة هو القدر
 علی پشای بقول کن فیکون یا یومر و حکم مقصود عیالین
 تلامیذ فرمود عرفان شرق و بحر مطلع الیها و منظر
 علمدار در بلبل یکنشین خورشید روشن در صراط العزیز و مقام خورشید
 کنت سبحان الله در هر لوح کلمه مبارکه محمد علیک السلام و اشک
 علیک مشهور در الفصح اکوئیه باقبال فائز شد در دیوان حق
 صدر جلالت هزین کشته حال یک امیر باقر نازده و آن استقامت بر
 الکرسی علی بسیار نایب بی شمار خان مرعوب ساری مشهور
 الله ان کفک و اولیاءه حرم شریفه و اولاد زهره که اولاد است
 و سلطانه و عظمت و اقتداره و کانا اولاد خرم الیها حسین فرکتار الیزیر

العلمية وذكره في سبب بعد الحسين عليه السلام في تاريخه فانما منسوخ عن

الاختلاف الاخر من تاريخه المقصود احوالنا في قراقرز من احوالها و
ما يتبعه ذكره بمقارن صفات به العليم كما يشهد بعناية الرواية

تحريرا في التاريخ فان هذا المحسن المتيقن انه ليقع على وجهه باب
الاعطاء والثناء على كل من قد يري ان ياتوا ذكره في تاريخه وسبق

وهو ترك ولفظ بذكره في كتابه بين الجهاد الذي يسمونه ما
جاور

في بعض الناطق كخبر لانه فانه الايام في خدمته الامم وغير
بالنطق به سان العظمة قد يظن اسموت في الارضين لا ذكره

بعده في تاريخه بالاضوع به عرف عن نية الله رب العالمين

كنا به ووجدنا من لسان الاستقامة والوفاء في عهد النبوة

البرهان على ذلك عليه وعلى الذين يسمونه وقالوا لا اله الا الله

يا حيد قد يظن على علمك بهاء الله والذكر في اليوم من المنزلة

ن

هوالمعالم العسکری

یا اشرف علیک بها الله عالم نقل البصار بر مدعوی و لوفان
 ارز صفا ممنوع چه که بقصص گذشته ایوم شده و سمع ایوم لاین
 اصفا و لاین انداز ارزاق را علی هر نفس تنهیم و است که از
 ما که سنده در بطنون عاکف تا در دست آید از بنا بقدر مژده
 قدر عیار سجاد را در همان ادا تا عرض قول ایوم هم الله نه البصار
 لاین مشاهده است و نه لوفان لاین اصفا در هم فرغ و خوض
 بلعبول بحر فیت که خسته اند طوبی از زبانه غم سیکه ایوم سلا
 تقلید در اصفا هر که با سحر حق صد عالم است و به حقیقتی فائز
 کشت طوبی که با اشرف و انت الذی منقذک و رلاق انار
 غم ذکر الله و لا یجبت الدین کفر و ایوم مر الدین غم که در نظر
 حاضر نامه شما را در کتب ایوم که فائز شد در با حیدر که در ایوم

در ایوم

و از حق میطلبید مولا باید فرماید نیز آنچه نسبت به نفع کلمه و افعال عباد
 یا نهر ف علیک بجان و عنایتی بود که با نظر به احوال تغیر یافته
 آنچه در این ظهور از خصلت ظاهر علی ظاهر شده بمناسبت اوقات زیادت
 در شتر ممتاز مع ذلک به بصیرت عالم گفته اند آنچه از شما و از
 نازل شده در حق او از کلمات نقطه آرد که سرفراز شده ملائکه
 چه ظاهر می نمود و لا کوشیده عمر الله عز و جل فرمودند آنچه را که هیچ ظاهر
 در صدور دنیا الحان علامت خود را نیز بقول حق دیدند سپید و پیروز
 اسجد السما و علیک و علی جمیع ملک نامه دیگر شمار لا خیر فی الاشیء الا
 علیه و ما اراد الله من شئ لا یستطیع ان یرفعه ان یقول
 و انک شیخ الدین ذکرت اسماء الله الحسنى و انما الله لا یغفل
 رزق میطلبید هر چه بیشتر استغفار کنید بیشتر استغفار کنید با مومنان و فادرا
 باشد و چونیکه عالم را در حق از این رزق موهب فضل الکرم

هو لها و بين الارض والسماء

يا طائر الارض اسمعوا نداء المظلم من شظية من شظية من نور في ايام
 المهيم القيوم ما تسفر في البيوم والقيوم لا يحزن قد نصبت
 الظهور على ارض مفاخر الظور والانس كثرهم لا يعفون ان
 تارة فقطب العزم من لطف عثمان بن عفان على ارض الاله
 والفرح لا يسعون بنذر القيد ولا يترحمون على من يظلم الا و
 ولهمون انقضوا عيان السوء وعنده الا انهم لا يعرفون قد ارضوا
 الوديع لا يحسبون من عرفان الله كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 من عنده لوجه كمنوط يا حيدر قد ارى عليك كنهان وعشائير
 التي سبق اليها قد رجعت حديث الجار والملك الاسماء من
 ياد و يقول قد فرج بالسماء و لتي ارجو كتابنا طبع
 الا الله المهيم القيوم ذكر اوليائه من قبايل و شجره خير و نور

بالحق

بانوار بیانی ان ربک هو المقدر لغیر لودھو قدر ما یستحق
 ان یرقد انما الحمار سلطان مشہود ان سبیع سبع حجرتی
 حج الاشیاء قدر ظہر المکنون ماہر لا تقویر معر کجھو و تصوف
 یاد ماہر وجوہ الاحکام براہر اندر کن علامہ لغیب
 امر در زندہ ارتفع انما حقیقت مشرق معلوم جو میان رحمن
 را ماہر لویان ظاہر و لکن عباد محجوب و ممنوع لاشکیو لہک
 حج الدین سبب الفہم الیاد و رکبوا ما ارتفع جنین لہر و تلح
 الی جان از جھات مختلفہ از بعضی جہات قدس شکران و لہو
 در ارض کا و میفرستند عمر فخرہم کجھو لہر ستر حرم شریف
 ہر تندر یک سحر عالمین سلو ذکر زائمر ان ربک ہوا
 و ہوا لہبار و ہوا لہر شوق لکھرا بار در اعمال الا لایقہ ہر شہد ہار
 محبت لہر سہر دہشت از کونسان ہر شہادت لہر در جھات

در لایه و لایه حضرت زهرا شریفه غول و با علاء کلمه ناطق بجا که بیرون
 انگار نماید امر مظلوم بر بنیاد افسان و فصیح در دوش بجهت
 خون بدیده اصاطه نغمه در احصای آن از عالم و اسباب رخسار
 قدر خرقی اعمال و اصفان در تعالیم و حیرت زانو لایم را حق بطلبیم
 عباد و کوی لاگاه فرماید تا که باقی ارض و مایه غنچه ناظر باشند
 نه بر جانیکه نفس منگند و با خود هر طایفه نامه شمار سید مفاخر و چه
 اصفا فار از این راه علیهم مه آید از امور استحقاق تصیبات
 در کس عرض نموده اند لایسج الامور ان یتوجه الی ارض لصاد
 که خود انکار بعد از توفیق چند در ارض شین بان ارض توفیق
 جبر از حق بطلب معونت فرماید عباد و لایم که لایم این شرافت
 کبر و عظمت مظهر باشند و کنگر و میان در این مکان سلطانی
 دعوت نمایند این لایم علی بن اسمعیل و جبار علی قدر لایم و همچنین

نام جناب علی محمد علی محمد بهار الله به سوره سوره سوره سوره
 استقامت فرزند و کبریا که از حق مطلق است و کبریا
 بین خلق و اشیاء که در این عبادت اند که شکر و ذکر و
 اذکار نمودن هر یک با مصلحت و حکمت است و عبادت تا تکلیف
 کشنده که از حق مطلق است بگیرد برسان بگویم در روز و در میان
 خدمت تو هر یک چند نوبت یاد در این یوم مبارک فائز
 شود یا کجی در بدو ملک و ملکوت به سر شمار کنان
 ناطق و معقل یا حیدر و مملوک قدر که مقبلین بر آنچه از
 هر یک از ایشان تقدیر شده آگاه شوند خود را فوق
 نایند و همت طمع بر خدمت تو قیام کنند آن را که
 اعلیٰ اهل انوار تو به ارض شین از قدر تو علم را علی نازل این
 مکر ذکر تو رحمت تو سپهر تو یوم قدر تو است

از انوار

در شمار شریفان نازل از وقت به دو صفت عرفیان
 ربک الرحمن قدر لاک حکم یا مخلوق المعامل من نور الافئدة
 والقلوب بالنور معرفتک و اظہرت لعمادک ما کان مکتوماً علیک
 اسماک ما سدره امرک و بانوار جہانک بان توید اولیاک
 علی احوال یغفل الاماک فاستغنی باللہ بقدرتک و سلطانک
 عباده الذکرک و شاکرک و تبلیغ امرک انک انت المقدر علی ما
 لا اله الا انت لفقیر تقدیر یا حمید رفیع علیک سباً و عنایة
 در نامه اسم جو ذکر نمود بر حق تقدیر را را نمودند
 فوراً این جان بجزای از فکر اعلیٰ نازل جنابین را بر علیهم السلام
 حسب الاذن با مولات لازم می شود مشغول و بعد از شماره
 تشبیه نمایند با آنچه در سبب ارتفاع کلمه اله است در هر صورت
 لازم است تفسیر در روض اصدا و لوصف اله بحال حکمت در روض

نفس و تنه ایشان مشغول گشود و لکن حال سیکه این امر از او
 بر آید نظر نماید نسیم السمان بیست فرسنگ دو بار از هر طرف ظهور
 نماید و نسیم السمان سیصد و پنجاه و سه دانه خنجر است مصطفی
 بنده است فایز نسیم السمان یونیده دیوقه علی یکتا در ضی
 درین صبح باره اندک علی کاشی در بر بسیماله بر قریه لوفان تو
 بارض شین تیر و پنج عجب علیه بر آید از راسته نظر نماید
 رحمت نسیم و فضله عمر است که در تک الفضال الکبری ذکر مسجون
 نمود در زنده کلمات در باره او در نظر علی نازل آن است
 او در دنیا و آخرت و هر چه از اله الهی است فی الجمله
 و مستجاب باو نایل رود از هر که در سقفا عمر هر که قدری مال
 الهی است و کفایت از راه که با کلمه الترتیب است که در کتاب است
 اقتدر بر تقدیر از حق طلب موقوف شوند با کلمه از حق بیان هر چه

دعا

ذکر جناب علامه شهید حسین علیهم السلام در مجمع و حضور مجمع و نماز
 نمودن نماز سجده در شان مذکور در هر حال بعفایت فائزند است
 آنچه از علمای علی نازل شده در فرزند و ذات تشابه در ذات
 زهرا بود که در آن ربک بود لعل و هو المقدر بقدر بل الام
 نیت او دید که کفایت و در آن در حق الاقدار و کفایت
 در این تغییر است و ذکر او را در هر حال تا کار نمودید طویله
 و بعماله در آن در هر وجه المعلوم در حق آنچه فو که هر چه
 الملک و الملکوت حضرت همیشه بعین نظر او در این نظر
 یک ساله یوحرا و اوقرت در هر کس فر فر بیان و نفس مع
 در هر حال تا کار است و الله بما قهر فائزند چه که او را چه
 و شجاعت شکر این در آن نفس از آن نمودن می کند در آن
 فارغ در آن و بنی الامم در هر ساله ذکر هر چه قیام و شکر معنی

در حشر ما در روز است با درستی انصاف که از زبان عثمان حضرت شعیبه
 مشاهده می شود بگوید شماره ناله شعیبه بود پس در وقت شش
 که حمد و مان می کرد تا آنکه در این آیه شریف همان حرف بلون
 معنی مشغول شود و بالاخره برین معنی استقصی و دیگر یاد نظر دارکی
 هر در اول ظهور چه در بیان تو ظاهر شد ظاهر را تا نبود محس
 و لکن انالانعم ترا انصاف نمودیم ما بر آن غافل و در وقت جفا
 و جابلیا و ناحیه گزیده شوقست قدر الله الهم طهر قلوب عباده
 عن ذکرهم ذکرت و نور ما بنو لا معونک غیر الله علیه السلام
 و شانه لارک در صفار صبر فلک از کتبت لمقصد علی
 مانش اردان المهرم القیوم ذکر جناب منیر علیه السلام نمودند
 تحت لاطعنا ربهم همست از سخن می طلبید روایا سخن را سوزید
 فریاد بر آنجسب از نفاق کلمه و علت از کار باقیه دانسته است

در اتم

در روضه بیان آنکه علی نازل نظر کورین مشرف علیهم بر ما لوجه
 در روضه شکر گنبد توقف غایب لدر مظلوم مقبول و کلمت ترا
 با بعضی که چند یوم ملاقات شویم نمونم که هر دو چه که ما سنت
 جنات را قبول نمودیم ان ربک هو الا لله اعلم انکم ما
 دیگر کتاب که تاریخ هر شعبان بود در این بین در صبر و قلم
 را علی مرتضی است بود دیدیم و شنیدیم ذکر اولیای ما را
 حمد و نود و طوبی لهم که در اسلام در است بدیدند نسکر
 السلام ان بودیم همه فقهد الاحیان علی کوا الودع هر در باب نازل
 هر نماز شبانه السلام رب العالمین با حمید قدر علی علیک بهاء
 بسیار عظیمی ذکر شد است معاصر نحو السلام ان در وقت
 در کتاب ذکر در هر آن ارضی مکرر از قلم را علی جباری
 نازند با کور در عالم خود ذکر شکر معدوم و مفقود است

بشهر حمزه در هر پنجانی بود که هم بزرگ از هر نماز مسکین
 جمیع اصحاب را بر او در اطفا نور قیام نمودند نفس بر او
 خلف چهارت سجات سوره چشم نور از اذن سما و اعجاز
 نمود در آنکه تا غرض و سطوت کس نمیشد و یارب زینکلیهای نفس
 در هر سر و پا او میدند و قصد نمودند آنچه را که فرمود سر اعجاز
 مضطرب از حق میطلبید عبادت و کمال از سجده و انفس عطا فرما
 که شاید با همت آیند و حق احدی را در آن شهر با عجزات و
 اعراض در عفاف ستر ستمند او است قادر و توانا ذکر خجرات علی قدر
 علیه بر آن و عنایت فرمود در آنکه چهارت از کلمات علی است
 که عرف و عجب و اتفاق در آنجا در آنلال که در شهر حمزه بود
 زلال متفرد و بینا که در میان که در میان که در میان که
 حمد و مالک که در آن شهر که در آن شهر که در آن شهر که

لبس محمد اهدا شهبها و شهبها ناله لک انشا بر ما مولی السماء و الارض
 یجمع فی قفسه کما فی الارض و السماء و لک الفضا بالانوار
 و لک الحق بسلطان الوحدی سنک یا سکنی اللذین فی ارضک انما
 کلوا القبا یل بان توید لولیاک و اصفیاک و سفیر لک و ارسا
 علی عهد کفر الظلمین بیده لفقیر فی تفسیر به الخلوب کما انک
 العزیز المحبوب یحید قدمه علی کل حجاب مطا لب شهبانار لب
 ان ربک هی المنعم العزیز العظیم و باره عطا یاید کدر مساب شهنه
 احباب صحیح غیر لفلن الله کلمه کویید حمد و در ستان از تمبر مطا
 ذکر ناله لال ندکو لب فیه و مستند از حق می طلبیم کدر لا توید فراید
 و بنور اتفاق منور و الو یا کجذرت مشغول شوند در از درون الله
 فارغ در لگو کوند لسه اکثر موفق شدند و برود در میان عباد
 معاشر بر سهامه کوره از قضا و بعد هر یک بلوغ منعم کبر

فان طوبی طغ فانه بلال العرفان صحیح بحران ربه لغیر لیمان
 نغمات اللوح بلا یابد این نغمات زبیر و سمیع و لسان و یار
 بیغلاید یار دلایه محمد زایدت ید عالمه لار غمار و غما
 حوص و بغضام قدس زایدت عمر الله که مقبلین بر این غما
 زایدت غمقرب جمیع بقاع لایک بقعه و قطعات از فی
 یک قطعه مشا به که کند نیز مد بد لک رحمت کتاب فیوید
 الریف السهال مشرق هم زرق سما و ملکو و علیک و علیک
 و کند که یسمع قولک فرید الا لاه لغیر لیدیع

هو الله المقدر اسمع الحیب

کتاب زبیر له الرحم فری سما و لبرمان لبطیر حقیقته بن عجا و فی
 فر حاکمه زبیر هو کنی لا الله الا هو الفرد الوحد العلیم کلیم سمیع
 من شرط بحر الاظهم زبیر از رفع با کنی و یدع العباد له صراط

المنعم

المستقیم بدار یوم ششم بمحمد رسد و در وقت قبله الیوم در قبله
 اقلیمه و لکن بقوه فرحمان غلیظ بدار یوم نهم رسد است
 الرحمن علی فرح الامکان و جبر کون و کیمون من اهل الی علی
 طوبی لیس از قدر و اخذ و شیب و بدلفا فلین قدره الوعد
 مکمل الطور علی عشر شمس لظهور ویدع لکدر الی السرور التمام
 فلما لا رفق العالم فرح الورد و صبا لک القدر عرض عشر العلماء
 و در یکبوا ما نام بکمان الفرح سن الا علی و صامح من فضیلت
 و لک عباد و خبر بهر الرحمن فر الفغان بدلو نعمه لک فراد
 فو حمر در اسعیر بالاضحی عرض العباد و کفول بالذکر منو
 فر القودن و الا عصار کذ لک نقص لک طیر الا بفرح و کون
 من شکرین قد میف شمس لظهور بالسه مالک القدر
 ان شکور و هذا القدر الا کبر با شکر نیت تا شکر علیه فالورد لا

اندر از کشتن بر حقیق الوحر خراسان عظیم در حدیث
 ندانے ملکوت بیانی قدر الوحر الکریم ذکر بر ما تکر الکریم
 الترحیم منرا کله ذمی شمر عرف النصار و ملک النصار و استسقیته
 صریح فلامک الاعی دار غیر لاکر دکلمات العلیا رشیدی الکریمی
 بو حدرا نیک و نه لایک و ما یک است الله الاله الامت لیل
 کت حرمینا علی الملک و الملکوت تا سما نصبت لیه تفسیر ما
 استلک یا ناطر سما و مالک ملکوت لاسما و با قدر لاکر
 و ظهور الکریم و با کسب الذر نقد و شریف انک سما و
 و با روح الذر رفقه لم لفق امرک و بالعصا تر غلبت الکریم
 و در انک انجبر اعد لک و عرق فرعون و ملا و ه لک و ک
 و ل قدرک بان جعلت ما بنا علی امرک و لاسما و حیدر کت
 الکریم و لقر البیک و لا یصلح الا و ک امر غیر لکریم لک

و کله صلح غیر مستر و حجاب با نقی از علی و ذروه علیا و عیالت
 و عورت فرمود و مگر نور آن که غیر فلاص عالم از نظر معین
 مرقوم و مضمون است که کتاب شنیده اند بجز یک از ملوک کوه
 مخصوص از ایشانند از جمله سلطان ایران و بر این نظر در
 شد آنچه از بدان عدل در انصاف گریست و چون در جمله
 انوار از افاق ظاهر و در طبعیان محمود نفوس مستوره حقیق
 حجاب با اسما و لقبها بیرون هر دیدند علم الهی را قبول ما ذریع
 به و موعظت بر این و قالوا لا قائل الا اولون یا ایها الناس اطعوا الله
 بصر از بکلیت شده و مسموع از بصر اصفا خلق شده و لکن
 محجوب و ممنوع الا هم نشاء الله تعالی این بیان که حضرت
 تکیست غنچه زنده و جهان قدس مشرف بر این یک کلمه ذکر نما بجا
 تا کتاب از کجا که هر یک است و از انوار افاق و آفتاب
 بر

صور امور نظر نازید که بنام خود کجاست
 سینه درازید علمای شیعه در اصحاب عمر در پیشان شکر از کون
 ظهور در اصلاح نگاه نه در از این عظمی است غایب که نفس
 از این علم کفایت فائز نه حال جگر در در است اما در بعضی
 نفس سر از سر در دید از در اطلاع نداشتند و نداشتند
 ناسر لایه در هر قدم شبانه نازید در اجابت در حق یعنی نفس
 فر کفایت از حق مختصر است میدهند و بعرفان مالک ظهور
 فائز نداشت ناسر لایه در کما تفسیر غافلیم معوضین
 حفظ نازید تا جگر در در هر میان نماید است شهادت نقطه
 در کد روح با حوله فداه فقریات قدر بجهت از حق مطلق بیرون
 فر کد است دید متوجهین همیما غفلت لایه با نول از یقین در
 نازید نداشتن ان نیکر و نیکر کد ندره لمره لمره لمره لمره
 یا ال

اینکه در باره نوع سوال نمودید که احمد دلبهر را قبایل و استیفا
 و نصرت اشخاص و اینکه حضرت فرموده اولی بحرف
 هزه اسماءه مقصود از جماعتی در دولت آباد در قزوین است
 که حول او جمع شده اند بجهت و لکن ذم آن بسوی حکمت
 و بیان بجهت است و البته کتاب منقطعاً عن العالم و منکرها
 بالاسم الاکبر بر نصرت او قیام نمایند و عباد و عیاره را در
 انقاد حفظ کنند و در آنچه ظاهر است تفکر نمایند و در خست
 حزب فیه و وفادت و آنچه از آن حزب است تفسیر لازم
 که اشخاص را که شوند خود را بر سر را طمینان و ایمان در
 اعظم استوار شده نمایند امر در روز حضرت و روز نصرت
 بنصاح و موعظه چه که نفع و سود و عدل در ظهور ^{منفع}
 شده حال باید اشخاص متوجه علی الله و موقوفه امره ایست

بدر و شام و باقی را علی بدایین بدایین بر علی علیه السلام
 لولا که نفسی نقطه غم از سر و قامته علی صدمه اعزها الا ^{عظم} است
 العظیم البتة عن طرطاله ^{المنهلی} و از دور حق ^{کتاب} مع اول
 البهائم ^{مشرق} حرق ^{سما} و عتیه ^{المراب} العجز علیک
 و علی الدین ^{منع} من ^{شجاعت} العلماء و لا ^{اشکات} تفحص
 و ما ^{تفحص} سطره الطائر

هو انما علی العظیم

یا ایها ^{انما} الطائر ^{انما} الطائر ^{انما} الطائر ^{انما} الطائر ^{انما} الطائر
 و یخطب ^{لا} امر ^{وجه} العالم ^{خطبه} زمانه ^و کلمه ^{تکلمه} قدر ^{بال} العالم ^{ان}
 انما ^{هو} ^{من} ^{خطبه} ^{البحر} ^{یذکر} ^{ان} ^{اسم} ^{البحر} ^{القیح} ^و ^{یا} ^{حکم} ^{بما} ^{کنفوا}
 لتسمعوا ^{ما} ^{نزل} ^{من} ^{سما} ^{من} ^{سینه} ^و ^{لا} ^{یلهو} ^{تم} ^{لم} ^{یمنه} ^ع ^{الغریب}
 یا ^{حیدر} ^{قدر} ^{علیک} ^ک ^و ^ع ^{ما} ^س ^{بعض} ^ض ^{ایان} ^{بیان} ^ک ^ک ^{نقد} ^{الاسم}

ولا یلهو

ولا تقبلوا به ولو لم يكن ثبوتها في صراطها لم يكن ثبوتها في صراطها
 اية الله هو الحق علاه الغيوب بعد ذلك بعضه من جهة انك تبت
 و حاضر شوند تا سماع و بعد از آن مولا علی در باب تفسیر
 بسند و اصفا زانید بگوید قوه از خدا برسد و بس که اینست
 شایسته است که انوار الهی در اصدقا در بر اخصاص آنست
 و حال کتب عبریه موهوب سبحان الله نقطه اولی با اولی تعابد
 ناطق پس از خلق و منزل آن ناطق شده اند و میدارند
 اسیر لاکه عطا فرموده که خلق نمیکند مگر با وقت تا بر خیزد
 در ما عند کمر و در ما کفر کندید و بر خیزد است نظر کنید نامه شما
 رسید و با صفا تا وقت آنچه در راه ما در دست آید از طرف
 از قهر و بعد از آن شده باید بیوسید و با طراف از باران
 تا که بیایند آنچه در دست مخطوبان کفر است

در آستانه زردید تا بر سر لایحه بقول او در وقتش رفتی
 حیات ظاهر و مطلق گزین و اقرارش بود از جمله گفته حضرت
 رفته ملاحظه نمود گفت آنجا که فارغ شد مرا گفت من بسیار
 اینکله معائنات را فراموش مذکور است بجا از همه و حضور سیر
 چهار ساعت از آنم بودند و سطر بر نیندند با بر میدان گزین
 وسیع شده البته تقصیر از شنیده دیدار حق بطلبید انصاف عطا
 فرماید و حضرت منکرین حاضر شوند و شما ضامن تریاید و معاد
 کتب سماوی قدر بدر زید ملاحظه نمایند همچنین در این منزل
 حاضر باشند کیو با هم در از انصاف بگذریم هر کات در مکتوب
 نامه میکنند در ظاهر منکرین میگردید بظهور انصاف و انصاف
 و از هر غایت مطلق ظاهر شده بهما را لا محاله و انصاف
 منع نموده ذکر حساب میدهد مصطفی علیه چهار بر سر آمدید و هر که

مظهره فارشده اند بحجاب علیهم السلام و غمایتی از روی
 متوق به همگامی خوشان خانه نیمی قسمت از برادران و بستند
 در اجابت مظهره اولی ذکر ناسید و کبیر ساید لعمریه و قد
 بلال الاقبال و الاستقامت سید السیران برفع به علامه سید
 بین عباده و ولایات ذکر و فریاده اند علی کل شیء قدیر بعضی
 حمد نام علیه و علی هر چه بخند می قدم اولی و مخصوص را هر که
 اجابت طلب نموده اند در راه است به خبر وصول آن یابد و آنکه
 ذکر نمودید جناب در با علیه بر غمایتی اجتهاد توجه فرماید و همچنین
 جناب اسم جمال هم ذکر استعدا اولی نموده اند که کعبه
 امر شو حاضر بعد از ارض م بصر طرف نهادند و توجه فرماید
 و اما جناب در فامدیکه در ارض تا بجهت بند بجز در حدت
 امر دستقامت فارنوم حال هم توجه اوطاف چون بجز

سبب اول مظلوم مقبول یا حمید قدر علی بعضی از اولیا است
 بگفت قائلند و جان دهان حاضر بنیاد کفر و مریدان کفر و بیچاره
 مقامات هم بین عباده از انضمام اجزای زمین از بلای کرمان
 ابو الفضا علی و عیاشی بسیار خوانند و لکن حال حضور در دور
 تاخیر و از اول کفر دیگر یافت نمود و طی دانند از قلم مظلوم
 نرسید در دله کنید و لکن باید که تمیز کنند و اعمال طیبه
 در خلاق مرضیه فرین یا ایها الناظر الی اوصیاء از طرف شما
 لا نصایر از بعضی رسیده است بحسن لاکر کردید لیس خوردن از عدالت
 بدو حضرت الدین نیسبو انفسهم انفسهم استیسه علی العباد یعنون
 در عیال کفر و بدعون است از غرض زاری و از لاری که از اینها
 بودند و با اهل کفر است که حجت استند حال جمع در بیان مظلوم
 ایمان مریز ابو از نوع مظلوم که از لاسوید فرید بر رجوع در تکرار

فانما غفرنا لهما ذكرا جناب سيد ع دل عليه عجا و عنا
 نمودند که اگر نبود معرفت نمودند و بنا بر محبت شتافتند از بار
 و تعالی آن یکدیگر که به لقبین در رفع بدنامی این این
 و اوصدین ذکر و عا نشود و در مسوع لفره هر قلیه در شیره از
 هر قلیه تا با صفر قدری در حضور سبک لدر مظهر لا ذکر آن کس
 و فیدر این ان رب که هو افضل الکبر چند در لوج مندر
 از نما و شیت مخصوص کجا نازل در ریاست شد است
 در که بر بیان مقصود عالمیایا شیت و بانو لدر تحقیق در کلین
 منور باشد یکسید قدر محمد علیک چهار هر رب العزیز انا در کنا
 الذین اقولوا له الوصیه باب کذبت بها از فده لفرین
 اسم ان یویدک علی الاستقامه علی امره کف لا تمسک الا
 علی ناکها و لا الا ما خرج موجد ان رب که لفرین لکبر یا حسین
 سمع

اندر آن خرد سدره المنته تر سادای اناجر و جوه فرست
 و الارضین مانع کفای غیر الاشیاء غیر ذکر این بود که
 نطق آن مظلوم فرزند این لیلیان اشک نه بر آید که در این
 فیض با در لیلیان هر گمان در و غایت شرق آمده و بدید
 اصرار طهر استقیم با ابا القاسم قلل علی در صبا و کسب
 در ستم سحر کطلی در بر لیلیان سیکه بدگر حق فارغ است اول الامر
 الایران با نهد و بعد از آن که در دیار لای و صبیغ نایم با عمل
 طیبه و اخلاق هر ضمیمه در ستم سحر کطلی که ناصر فرزند اخلاق خوب
 در عمل هر غور لیلیان و ستم محمد زاهدش بد حضرت فارغ گردید
 در هر دو الحسنین و العیالین یا محمد قدیم ششم در حضرت شیعه
 در اعمال آن لشکر زاد در حق صدق مولا الطاهر عیاشی و لا از سران لشکر
 حفظ نماید در لیلیان و لای هر طهر حق کسب است فرمودند و چشم ظاهر
 رفتند

بر قشقرق و غوغایند و در ضمیمه بیان همه با لسان اشکو سینه
 آن معلوم است از بلبله در از خورشید سیمه گذشته و نقطه از قبل
 نمودند کجاست و در هر است نام در و تعیین در هر یک در حق گذشتند
 بهمان اوقات قیامت خوانند قدر طهر و در طهر که عرایض و تقاضای قبول
 بالقبول الی الله العزیز المحبوب بدر بر حق حد صلاح است منظور
 به و لا کونوا من الغافلین یا حق نظر ذکر است در نظر که بر مذکور و غنا
 حق حد صلاحه فارغ نماید ملا و تهوریه و الا کما قدر فی منزل الایات
 سلطان میان امر در ظهور حول ظهور طالع سر در کسینا
 وصال فارغ و در است چهار تا فی منزل الایات ناطق و در حد
 عظیمه که از حد نهم است بر این میگوید طوبی که است و جملگی
 مقدر است لعظیمه است در تک بقائه در یک با ناره و نهما از آن
 بمعافیه و صافیه مشغول و از خصایص کمال فرج در سر در کار و در

قد رخصت فی الطهور علی الغیر وکثیر شکره وکن لفرع کثیر
 من الغافلین وجزایایان هم لیسین یا کجودا طوبی که طرا
 المیزج القوی هم قدر یا طلاء الهوریه تا سه قدر است که طما لغت غیر فکله
 واصله وینطق ایوه کل الامشیاء تبارک مولی الاسماء الذی نظر
 بین شعبه دیاره و شرف الکلم بلفظهم و کجور اما هر وجه طوبی
 لمینه فیها ارتفاع مدار الجور وکثیره فیها ذکر اسم غیر الجور
 صوبین ساد و شکر الامیاء طفاء الارز و تسلیم امرت مع
 و شربت البلاد باله ریها در رب اللیس الرفیع یا یوه لاصد للبتا
 بقوه هم غنده ازین یوید که و یوه قدر اهدیر یا اسحق شکر انا
 منور طحور منور ریحی اکاد و اتفاق فیده و تلویب البسطین
 متفق شوند و حضرت لری قیام مزید لعمیر لری شکر بیان او
 و اعمال طیبیه معقول و منوط لویطلق اصد غیره وکذا و علو از لری

منقره ناله و لا ایسه لاجنون لا ذکرناک علی الفیضه و لامر بکونت
 رب العلیین باعلام قدر علی لالذلال و کت مذکور و عنایت فایز
 سند است ان یکدن بخود لغیب دیوتفاک علی نشت رناره کما
 حرم قدرانه هو المقدر المعین یا حمید قدر علی نفوس مذکوره از
 شاه آباد و غیره هر یک عنایت فایزند این کلامه شرح خارج
 در تحمید کاتر تعظیم نازل و بیار سخن غیر یا خیر نشود و بعد
 ذکر اسرار کثیره در عرصه تعویق اولیا است و آبادان از طرف
 مکرر از قدر مظلوم ذکر کرد و بکسیر برسان بگو یا اولیا و این فریاده
 و اصفیایه فریاده رنانه ذکر کرد و قدر کلمه فریاد خسته العلیا و الفیضه
 الا علی ما تقر به العیون و الا بصار اشک و در کبر الرحمن رنانه
 نفسیه در اسمعین رنانه و در کبر رناره و در نزل کبر یا شجره یا کلمه
 مملوئه العزیز البدیع کلام باعمال طیبیه و صیغه طریقه باصلاح حضرت
 صلی الله علیه و آله

ابدررض بلا باقى العبد دعوت يمايد مانمسته طوره ورا ضد

خوف نطق اراحر لوجوه و نطق الله لا اله الا الله الصالح العلم اديا

الهدى الكبرى ربنا طوبى لعبد مانمسته من الاستياعه العبد

الى الله رب العالمين اللهم عليك و على امرنا و على امرنا يا محمد

بسم المظلم الغريب

محمد غلامه

يا محمد اسمع اندر امر هذا انظر لعبد الله يدعوك الى الله عز وجل

لا يعوز عن علمه من وجهه و هو كاشف عن علمه الممنوعه من الظلم ولا اعلا

المعرضين لهدى الله ان يؤيدك على صفة امره بحسب الاستعانة

الذين كفروا يسوع الذين قد يا قهر ضا قوا الله ولا تقبلوا له

ايهم لضعفهم فيما ظهر باقى ولا يكونوا من المنكرين يا قهر قديرا

بحر ايمان اراحر و جويكم و انتم نبيتم العلم فوق رؤسكم و انتم

خفيف سدره انتم منكم ضعول عند القوم فريد الوعر الذى

سز نشسته است در رب العرش العظیم با محمد کا ذکر تا که در فرمود
علی ذکر و نماز بین عباد و اولی الامر ائمه کبیر السیما جز ندانند که در
الذین شکر بود حق سبحان عزید است از حق نشود زخم

الاسمین

بجانب
محمد و قدر علی علیه

بسم الذی بر سطح لنور قد خلق الارض و السماء
جبدا اسلایا تروى علی المظلمه فی سید المرسلین
بلاد و سید محمود کتیا محمود بوجه دست کلمه یعقوب بعد از

دسان مظلوم بان ناطق سبحان است صریح و طبع بمقام سید
که از ذکر شکر قلب و دسان عاجز و قاصر است از آنچه در آن
شده که کلمات بر کذب فایده که نوشته شده است در حق زنده که
آنچه در هر حال از فتنه آینه از قرار و وجود میگردانند
حال باطل و لغو است قول تا به حج و برمان عند سبحان عمر

باطل

باطل بر وجهی است قریب عوارض است المهر المهریم القیوم بدله بهر وجهی
 مع ضراط است هر یک کان و یا یکون ناچار شماره است ^{علیه}
 برهان از آن نوعی ملاحظه کنند اول مع خصوص بعضی نازل در آن است
 از حق طلب سیم غلط را منتقل بر بد جهان است حکمت ایجاد او
 نسبت محمد علی معلوم در واضح است و اگر مطلع در کامند مع
 و لکن نفس منزه نمی شده و نظریات برین وجه لکن لا صلا
 عباد و حال فریاد بر آورده مانع از سرفتن نمی لکن در تنصیح امر
 پر در آنجا لکن قدر الزم الزم بدل ضرر دلیا که الذر و لکن علیهم
 اعدا که معلوک و سموک و عرک و لکن در آن سر و حکم با امر ^{معمول}
 و ما قالو لکن یزیدو لکن لکن در آنجا که در آنجا و لکن ما نهو عرک
 حیا لکن عارف و لکن و اطراف لکن بر وجهی لکن در آنجا
 نیست هر دو و بر وجهی لکن لکن از آن لکن لکن او یا بر لکن

از قدر مظلوم کبیر برسان قدر در آن یوم هر دو یوم انصر و یوم
 الاستقامت اما که ان شکر کما عقال است ان کن اول فو کار این
 شکر در راه کاف در لاله هر سه که به بر شوخ طبعه نماید که نشسته
 و همچنین سایر نفوس عاقله در هر شکر که ان شکر و صحیفه طریقه
 و هویدا و لکن ان شکر بصر این امور است انرا هر که بصر
 هر شکر معمرات القوم لا انفسیر و ما شکر و نحوه انصر لا نور
 الذی به ان شکر الارض و السماء امید که نمائند شکر موعود و نمائند
 شکر نور باشند در راه مبارکه قدر فکر نمایند و ان شکر
 قدر ان شکر در هر شکر بصر یک نوع از شکر است که گفته
 میرد ان شکر بصر که شکر است ان شکر در راه شکر ان شکر
 روز و خنای علی علیه السلام و خنای برانند که انما در حقه
 و علما با فکر عمل در میان بر ان شکر و طبعان ان شکر و نمائند

ساطع ولائح لوجه مستبصر لکر جمع عالم خزان لحدود غیر
 قیام براید بعد و حرص بر لجه دست انا ما کاف من اصدقی با
 انداز قرانی لهفت اولی مالک الاسماء لصفارین سما
 الامیر لبات الایات لمرور باید لرز حق بیان متصوود عالمین
 بکمال العنان در طینت سیار مستند درین حق متعده سراسر لجه
 و هست در لایزال طرید بر و سب لاسیر است فذوه سیم خیر
 لا عدلے الذین اکر و حجه است و بر ما نه بعد اولی و غیر
 از خارف علی نشان منقش علی تو صبر ل اولی اوصی و استک انبیا
 الا عظم و الا قبال لاصراط استقیم الجمال منقش لایزال
 خزان حق لوح لعلیک و علی کتبک استمع فو کف فرید الا
 اعظم احمد لسه العظیم

اعظم احمد لسه العظیم

کلیس

هو المين العليم

يا علامه قد علمت اسمع مني في حق منظر منظره لغيره اني لم يكن اليه على
 ولا صفة كغيره عيني ويريك في عطائه وشعرك باجتهاب ان
 هو اظاهر بالفضل والكمال بالعدل وهو اهدى لغير الوهاب
 يشهد على الاعلى كذا منكر فتوكل وقياك على هذا الامر الذي لا يعد
 فلا يصح الاضمار من غير ان يوضح في موضع من غير ان لا يوجد
 ومن عباد رب لا يخلق الطيبه والاعمال ارضيه وبارتفع به مقام
 بين الاخلاص ان الدين نبتة في السقوم وارتكبه في الفحشاء والكره
 ليس في نصيب من هذا البحر الذي يابح اما هو وجوه الاوليات يا
 الاوليات انصرفوا فيكم باعمال ترضع منها عرف القبول من الله
 رب الارباب ان الذين يدعون حريتهم وهم لان ينزلوا فيهم
 بالكلية الا لقطع وها هي كلمة لعل الله السقوم هذا لفظ ان لفظه

جلال
 علامه الله
 وناز

١٥٩

فی کثر الأولاد لیس من زعماء باطن الدین بدعون الا بیان
 ویرکون ما نقره العباد کذاک ازل الایات وارسلمنا
 نفع وندرکها سر بلزل من غیر الله الاعلی فرای افعالها
 من ندنا علیک وعلی ربک وعلی الدین یستعون فوالله انزل

الآیات

هو

بعلامه قدر علی رزق مطبوعه ایران ارض الایات فرزندانشند
 در شما آنچه را در اوصیه الله افعالها برسد طوبی بعدی سمع
 نطق ربک فربنا الله المبین القیوم ادبیا ان ارض
 مذکورند وبعایت فائز افعالها علیک وعلیهم من قدر الله

الحقیر

هو ناظر من نقد الاعلى

بجانب سوره
نقد شرح تكميله
اسه

كتاب جليل نام ز قدر الى افق الامم و اعرض عنه كل صاحب عقيد
 مالك القدوس سبح اعظم الله هو اسر المقدر العالم كسكين يذو الوتر
 نفع في العلم الاعلى و الصق من الارض و السماء الاخرى و
 رب العالمين لا يعز عن علمه من شيء كذا الا يحيان نذرا و
 ويرى عمر الدين منور بالرفاه في من سماء البركان بيان
 انك لولا شرب بحق بيان قدر الله الحكيم لا يكون
 و زيدت على عرفان لايتك و مطلع بليناك استمك
 بليناك اعظم و كلمته و حروفه و باهر كذا لدر من باخر
 رما هو و جوه الا و ان بان
 تجعلني با ما على امر
 و لا تخاف على حركه
 و لا تخاف على حركه

الانست العسرتنا

المقدر على شأركه

هو با مع الحبيب

حجاب
میرزا علی اکبر خاں
علیه السلام

بار خیا المتوجه الی الوصیه لارواحنا ان نرید لیک ذکر اضرحة الکتب
 یجدیک الی اسم القدر العزیز الوکاب اسمع لهذا روح سید
 الشکر انه بذکر فی سجن العظم برایتی به ذکرک بین الامم ان یز
 العزیز الغفیل زکات بک فی اللیل والیا حمر و الفجر وال
 زنه زقدر الیک و انزل لک ما یخیرت به اهلوب و عزت بحسب
 لفلان و تنجات الوحدیة سبک اللوح بالکیر سبک بالقدرة ا
 علیک الایسیا و دهاک الذی سخرت الایسیا و بان توید علی
 امرک بین عبادک ثم جعلنی من الذین یترجمون لاریک فضلک علی
 خلقک لمررت به المسکین فاما علی باب جبرک و الی سبک الی
 به مقامه بین خلقک انک انت المقدر علی ما یقولکن

فیکون

بِسْمِ رَبِّنا اَللّٰهُمَّ اَعْظِمْ لِعَمَلِنا

هَذِهِ خَيْرٌ مَّقْصُودٍ لِوَالِدَيْنِ وَوَسِيْلَتِ كِبْرُوغَا مَعْرِضَيْنِ وَتَوْصِيَا
 مَعْتَدِيْنَ وَطَوْلِ ظَلَمْتُو شَرْبِنَا بِطَبِيْنِ ذِيَابِ نِيْمِ سِرْكَو
 عَالِمِ مَنَعِ نَعُو وَنَدْرَسِرْ لَكُو كَتِ لِمِ بَارِ نَدْرَسِتِ رَا مَرِ فَوْجِ عَسَا
 نَدْرَسُو وَكَلِ لِهَبْرَا سَتَقِيْمِ وَبِاَعْظِيْمِ دَعْوَتِ فَرَسُو سِرْ لَو
 اَللّٰهُمَّ اَسْرِلْ رَزْزِ رِيْحِ قَا صِفَاتِ فَرَسُو وَجَا مَشِيْمِ سِرْ لَو
 رَا مَرِ اَلْعَلَا بِ نَسْرِ نَعُو قَدْرَتِ ظَلَمْتُو عِيَا مَطَاهِرِ مَهْمَا عَا مَرِ لِمِ
 وَكَلِمَةِ اَسْرِ نَا قَدْرَتِ سُلْطَانِ نَعُو اَسْمَا وَوَيْكِرِ بَا رِيْدِ لَا اَل
 هُو اَلْمَرْبِ اَجْمِيْدِ رُو كَتِ كِيْمِكُو رَا مَرِ كَرِ شَرْبِ رَزْزِ مَرِ طَرِ لَا حِ
 حَمْدِ شَرْبِ كَرْتَمِ وَنَعُو شَرْبِ رَا لِحَا طَهْ نَعُو عِيَا مَرِ لَو
 وَجِدَالِ وَتَلَاْعِ وَتَمَالِ مَنَعِ فَرَسُو نَا عَالِمِ مَبُوْرِ طَبِيْنِ مَنُوْرِ
 وَفَلَقِ وَبَسْرِ لَمِ زَمَانِ بِيَا رِ لَمَسْمَدِ وَرَزْزِ لَانِ سِرْ بَا سِيْمِ

بِسْمِ رَبِّنا

در کتاب است المقدمه لعلیم الکبیر یا مجموع فقهی یا مجموعه کتب
 نبوی یا در کتابی است که در عرفان و معنی و در بیان از یاد
 خون و طهارت و در دود و هم در این فقه ازین برضای دنیا
 در وقت فکرت و ما مجموع امکان شده و چون مدتهاست
 با آثار فقهی و مجموع فقهی فاکر شده بلکه زیاد و از یاد از یاد
 و عقول بر وجهی میفرود و از یاد و کفایت که لفظیکه معانی
 در طلب از نظار و از یاد و از عوده بر یاد نیز میساید که فقهی است
 توفیق عطا فرماید و عیناً میسود و با در بعد از فقه که قصد
 مودک او در در باب الفقه و الفقه بعد از حضور و لغت
 عرض شد و نیز از ضغای فاکر شد و از با نقل کسان
 المقام قول الله تعالی و لعلیم الکبیر هو اسم و از تأیید
 قدیمی علیک عطا و عنایتی که اگر کفایت میساید که علیاً بعین رضای

و بعد فارش در و با شرافات انوار زین عنایت حق منور شد
 ناطق و در درگاه ذکر و مقصود در تفاع کلمه است در اظهار از سر به
 عظم چنین فرزند این شهادت است اقله عالم و اسرار عمر
 ذکر مقامش بر نیاید اشکر ربک البیاض لکیم یا ایها المکرم
 لدر المظلوم در هر عین لسان کلمه و عرفان و معنی و میان از رخسار
 قلم علی ظاهر و شهود و لکن طالب مفقود همیشه نشانی سیر و غیر
 موجود در کلمات مکتوبه ایچره از قلم لایع نازل مخاطبان بعلمای
 عصر است از بظایر است و بساطن گامیسته شد تو شد است
 تلخ ضایقت کمال لطافت و صفای از در ظاهر همیشه اهد شود
 بدست صراف و انصار صدیه از قد نظره از زلف قبول نفع کند بکتاب
 در تلامذ و استریم موجود و لکن از فرق دران تا از فی فرق دران
 بلکه فرق به شهر در میان به حیدر بصیر کیاست و همیشه مفقود در حق

لفلان در الصفا و عباد و لا قوت عطا فری بدین شایسته
 و قادر صفا کردند این سینه مکرر ذکر شما از زبان بیکور جاری
 و تقوی سیر مکرره هر یک بحسب بیان رحمن فائز و ذریه سیر
 نمانده آنچه در شنبه و شنبه گذشته لعمرا لفظ لارند در ذکر
 سر مدبر فائز گشته اند از ریحی لطلب آنچه عطا فرمهم محفوظ مانده دار
 دنیا و مافیها تغییر نیابد حزب الله در هر راض چه بدن در قری
 و چه در سدا فایده از قید مظلوم ذکر نزد آیات الهی
 در تقوی مستقیمه لاضمیه مرضیه تم احکام عبادت که در وقت
 فائزند مقتضیات حکمت سحر ذکر گشته در خولان عهده تم هر چه
 طوبی از بزرگوار که شهادت و شایسته لهد عالم و طنون داد
 رحمداد و سار از اولایقان محمد و حزب خست بگو یا حزب
 بدانید آنچه از قلم رایع در الواع نازل که در طایفه هر چه در
 ظهور

دشمنی که در این قدر و مقام خود را عند الله بدانید و از ذکر و نماز
 امر غافل شوید از دست ناصح در اوست عالم در دست تو ای کافر عالم
 از قدر و منزلت سر بر بطور آگاهی نماند ما سوگند سوگند سوگند
 و بگویم هر که شما بنده فخری فخر عنایت لاکم انصاف که هرگز
 و نیز بگویم لاج طوبی بطن شهید در راه عرف غم غلام الدنیا مقصدا
 متوجه حال مولی الورد و رب العرش و التبر و طوبی بطن شهید
 عنایت رب الاکرم و دیدار عرف غم الله رب الاخرة والاولی
 المشرق الاکرم انفق ملکوت عنایتی علیک و عیال من مملکت
 تو که فراموشی لعل العظیم نغمه عرفیان و نغمه عالم غیر و نغمه
 اخذ نغمه و جذب که هر چه در شمع و در لعل و سمع بفرغ که نماند در کار
 در لعل کار عاقل مستغنی و عیال شریک از ما عند الاحمر فارع و اولی
 این عهد بر عرض از بد وجه ذکر کند انجور از فخری فخر عنایت

بچشم خود اقیانوس را می بیند هر چه می بیند و بگویند صفا
 صریح نظر هر چه را که می بیند جدا بدارد اما هر آنچه در دیده است
 اعلیای در پست و حقارت عباد و لشکر فراموش کند از صریح نظر اعیان محروم
 و بطین در باطن خود و سر در نهان متحرک می بیند و بگوید
 در شب در هر حال چشمش شریف گرفته و شمعش شریف
 فرموده باید بنعبد و حضرت بسیار اولی است که در دنیا
 که هر بطلیم که که کارش را می بیند فرماید و باقی ظهور است در حق
 بنعبد متانت چه در ملاحظه نماید را اینک که در معین
 و مخلصین بجهت ظاهر و عباد در داد و خاندان بر سرش شوند و شاعر
 دید ما لله عبادک ولا تحمدهم عن ظهورک فضلک و لغات لایک
 ولا یخبرهم عما قدرته لا ولیک و الاضغیاک لایک است اگر در این
 و در صمد الرحمن و قدره لا قدرین و لایک است الغضال لایک

در باب

مطلوبه ذکر در وقت است و در اولیا رفتن بار و ذکر خود هر یک
 با ناز و نظر فایز قرین همگام است و عطا و ما بجز خود کرده در طاعت
 اول است و استحقاق مذکور در در وقت است و هر یک با نازند با یک
 که شسته و نموده شده است و همچنین اولیا در عرض من فرقی نیست باقی
 ناظرند در برضمت قائم و کمال است و بندگرا تلقی و همچنین اولیا
 اولیا در خدمت کمال فایزند و لکن فضل بعضی علی بعضی امر هم خداوند اولیا
 اهدی می باشد اما در باره محمد و سید مکرر جناب می رود و باقی است
 و عبادت از نظر اولیا است که هر چه احتیاج بد کرد و وصف اینها و
 نه در انصاری که هر یک از آن در قول معوضین عبادت شده است که میگوید
 چون از حضرتان هنوز نزد حکومت و رویا است و بیشتر غنیست
 نیست از آنست که ضعیف است که بعد قول بجهت از آنست که اولیا است
 بعد از اسباب بحسنات و منفقره از اول هم در حضور را بیست

حیوان از قول نبی بعد هم میگیرد سلام برسانید و ذکر کنید
 امید است عنایات الهی در حق تو فریق و یابید و نعمت
 و عزت طلب نمودم و هرگز از آن غافل نیستم و آنچه حضرت زکریا
 ملاقات نمود که با هر دو همچنان حکمتها را مذکور هر دو حاضر شدند
 جمیع درنگها حضور مقبول لایزال بایستخ با اندازه گفته شود
 منزله منظور که امید است که آنحضرت با سرانید در این عین
 رسان عظمی تعداد حضور با حکمت علیا مطلق فرمودند بنویسند کتاب
 حاضر با اینکه ذکر نمود با سران اندازه و مقدار حرکت خود را باید
 بقوه با حرکت میزد و غیر در است که در زبان و یک ناید که حکمت
 و خوبت علی از نفوسیکه حکمت با عنایت است که در وجه از اول
 نمودند که تدریس در اندک آن بر اکثر اقالیم ظفر فایر ذکر نمود
 حفظ نمودم که در هر دو هم خود و هم از لایع خود تا در است بقوله

مقبول طوبی للعالمین انهم اذ باره نفوس موقنه در وقت
 علیهم صلاه الله و موقنه ایشان مرقوم است و استید له استید
 بطول قبول فارسیه که در هر زبان بدین معنی و بودیم و غیر
 ایسه و کتبه که مقرریم و مقرریم و مقرریم ان ربنا انما نسئلكم
 فکرم جناب میرزا روح خا و جناب حاج خا و جناب کلامی و علی
 علیه صلاه الله و بعد از عرض در سوره تسبیح علیها
 در زبان مطلق که با ظاهر قول الرب تعالی و تقدیر یحیی قلب
 علی اسرار دل از قدر و بعد از مظهر مذکور و بعد از فارسی
 عین این ایات در سوره است و صفات نایل به فرج و کون
 این

هو الظاهر من قوله الاعی

روح اسم الله عز وجل هذا المعنى الاعی من الله عز وجل
 الا هو له احوه و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

الایات

الآيات ونصبت ليرتفع بها روى عن الأعلام في طهر
 ما هو ونطق الأما وجوه الورى المكنى رب البشر والشرى كركب
 نطق بان العظمه قضاخ عنده وهو غير الفضال قد ذكرنا
 قبله في هذا الكتاب آيات لا تعاد لها كنوز الأرض فيسود كك
 من عنده روى الكتاب فيقترنا له يومه ويقرنازل ما خرج فلان
 يحرك ارتعدت فلهن الاستعمار ولا ولا تضع ضرره فضربت
 اقداه العلماء واهوت وجوه الذين كفروا بالمبدء والمايك كانوا
 ان ينظروا يا صرا لظهور فلان في مصلح الطور ارضوا بل سجدوا
 ولا واما حطو به لكر لا قبل ان اطلوا من نطقه بنانه كذا وعرض
 العجاير الذين انصوا عهدهم وبنانهم وكفروا بالذم ينظروا رايهم
 القرون والاعصار انك لا اذك جذر بذل في الاصله صير
 ان على قدر الكبر الكبر بل بدني الى صرا الكبر استيقدهم قضي

نیاک العظیم الی الذکر کان مطورا و کثیرا و در بزرگ و اولاد کثرت مع طهر
 امرک اسماک مالک الوتجیح و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 به جودت العالم و مایلان عان غلک و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 کیفه الاحمال فالق اندر کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 نیز ظهورک و قاما مع خدمت کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 در اول کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 در اول کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 و لا تجعله صرح غنایا کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 بالذین قاموا علی اعلام کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 و سطوة کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 در اول کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 اسما و بانوار و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا
 کثیرا

انک انت رب البرسور و الشریک لاله الاله القدر لغالب الهی
 وبالاجابه صدر پنجم که در بعضی کتب فایز که مستند این مقام
 فایز از حق در جلالت و در اولی است که تا سید فرید
 از نور او علیه السلام است و معنی است و بعد از
 اسم جناب که محمد خ علیهما السلام در پیشگاه حضور مکه طوره
 فرمود آنچه در سبب جناب است در اصلاح عالم است که است
 نوشته از او است که در جناب است که در کتب است
 و تقریب که ملکوت العرفان و در دفتر حقوق مکارم
 ارتقا و ذکر جناب که در بعد که در علیه عها و هم عرض
 و یک لوح بدیع منیع که در شرق جناب است که در
 کتب پیوسته و تقریب که مطلع بیان ربنا الرحمن و انکه در بار
 حذر و در در جناب که در علیه ضا علیهما السلام هم در حذر

بعد از عرض در ساحت ارفع که لوح تقدیر بر سینه
 مشیت مخصوص ایشان در حرزها و بقعهها و الاشیاء
 در حق اجداد است و در مدینه ایشان سلامید فرمودند که در آنجا
 انوار بر زبان دراز است که میان مضموع و عالمیان قسمت
 رفتند و چند عرف عیانت عالم را احاطه نمودند
 متعجبند که سوره که در آنجا در چند و چه عرض کند ذکرها
 و صدقه ها را مانند در قرآن است پس در با و در آن حرکت مید
 و صدقه از او ظاهر می شود حال انور که پس مکتوبه قادر
 بر ذکر شجره در هزار و در ساق و عصا و ما قدر فیها ما رزق
 عجز خوب است و هم خوب جبار با و طیران از سیم و باد
 جویم چه در عجز عباد است و در آنجا در آنجا در آنجا
 از قدر است بر به طاعت عجز در ساحت است با نیز عباد

فلا یمنون

نخواهند و نظمنند نشود بندگان خنده کتاب مبین ^{سوره}
 متواتر اظهار عنایت از سما و فضا نازل بهر آن ^{سوره}
 و بهر این مآله بهبود که دادست ^{سوره}
 لایقست که عنایتش از خدا نگیرد ^{سوره}
 جناب مطبق ازخ اعلیه ^{سوره}
 محمد علیه ^{سوره}
 اندر ^{سوره}
 یک لوح منع ^{سوره}
 میطلب ^{سوره}
 ایضا ^{سوره}
 و عا ^{سوره}
 فصیح ^{سوره}

مشغول جابر اهلان که گدایا و دیدید خبر نرسد استغفر
 استغفر الله یا یوسیف یمین چه در وقت روز قیامت از شما علیا
 در زبان مولا اوردید ما بعد حاضر ما یوسیف نباشد زبان
 گوشه عطا فرماید و الله اعلم بربکم ما در وقت تقدیر و در
 نولانا اتمم ذکر جناب چه ستم حضرت مقصود و لا نمودند و
 طلب عفو و غفران و یامید و برکت و استغاثت ایشان را فرمود
 و شنید بعد از عرض این امر در ساعت رابع روز سیرک لریج
 مبارک که هوس ایشان از نماز است نازل است و الله اعلم
 اللهم ششند و بیوشاند یا کجور فو لک هر چه فرزندان کلمت
 نذر نماید و الله اعلم بربکم ما در وقت تقدیر و در
 عطا نماید که ششند و بیوشاند و الله اعلم بربکم ما در وقت تقدیر و در
 نذر شوند و از غبار خود خان عالم تر لای فارغ و الله اعلم

عیال که ستر در میهنان لیس قرب و بقار و اگر معروف ایشان
 در این ارض موهب و از همین نقره امید خاست هر موفقی شوند
 بر آنکه حقیق لغیر خود لا وقف حضرت امیرانید تا ظاهر شود از این
 آنچه هر دو عالم الهی ذکر شود و ضیاء شمس طبع و نور شمس لایح کوه
 ربا از حرم هوای قدرت و قدرت با لاجانه جدیر کعبه و سلام بر کعبت
 ایشان بر سانه کوه که این تاید و توین متطلبم و اینک هر
 داشته ضلع محمد بن ابوالقاسم علیهما السلام سنودت عدیره است
 مرخص است و از شغل و کسب بخواهیم آن جمع کعبه لیسر جاب
 حضور مبارک و همچنین رجاء لیسر اسم یک کعبه غفران که اینک در
 اقدس در باره او است غایب که لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر
 الاسماء فاسر و لیسر الاسماء باح کعبه لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر
 قول الرب تعالی و تقدس

کذاک ماج بحر لیمان لوی شتر حال الرحمن فر مقامه الرضع قزاز
ما در شرح از شتر نظر لاز لقبول ان ربک یوفی بانیاتک و یکنم

باید آیت حقیر بنحیض کفوی است که علیها بجا است طلب مغفرت
مغفرت و استغفار با حاجت مقرون و کفوی این از حق صراط

ساده و در صورت باریشان فراید در لغت معنی این بیان
حفظ نماید دست طایفه و معنی دهو لغت کبری در یکدیگر فرود

جناب حمزه میرزا فضل الله شمس در حدیث جمعی در حدیث ایشان که عبد
الکریم ایشان حاج عبد الله علیهم بجا است هر جا ذکر کعبه کند

و فقیران را هر چه شرف عرض فائزند ان ربک یوفی بانیاتک
سیر المشرق الکریم

یا جدر ما کفر ذکر است و میباید و میباید حال مغفرت تو
چنین و حضرت تو چه زنت کوشم کجا بگو بگو مقصود این

و اهل سلین عمر هر در سلاه تو صرف نشد این مضمون حضرت

قیام بر خدمت معرفت فوکر و ثنات بین عبادت این بهم
خدمت در هر نشه حکمت فوکر و دیات و بیعت در نشه
اینهمه از هر راه اما بشیر مد که سر له ان لوکر و الیق فرید المقام
که عنایت اخذ فرماید از این سدر و عبودیت لایف کنه
ظاهر فرماید در سبب بجا که از لود در هر عالم خود الامر امر
و احکام فرمایند و در قضیه قدر که نفسدیش ای چه میتوان گفت
اسمه ملک امرت مطاع و ملک چون جان مقبول بهر جا
شایسته و در دوزخ و در مقام مقدر در سبب عظمی و عتبت
قدرت که لا حاکم الا انت و لا امر الا انت و لا مقصود الا انت
و لا محبوب الا انت یا حیدر و کریم جناب نصیر الامم و خیر
باز فرماید علی فار و در این عین در بحر عظمی را هر چه سبب عظیم

انور

و چون بدمان از بصره رسید و کاهرا نیت بجهت کلمه مبارکه ^{مقصود}
 بنیسا لکن ناظر شوند آن اکادمی بر نفس ربه در بکسر علی بن ا ^{القطع}
 عنده الذکر و ایسان تعالی الرحم خالقنا و لادقا و غایزه الی الی
 و مقصود نا و محبوبنا و معبود جمیع السموات و الارضین عزیز خ ^ب
 محمد و شمسرخ از علیه بجا آید در ساحت تقدیر شرف مقصود
 فامر هذا انزل له الرحم فرج الجلاب قول الرب تعالی و تقدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

با حیدر قدس علیه علیه کما و عنایه عزیزه جناب خیر قدس
 طهار و وجه با صفا فار طوبی له بلطلق انما و مولاه و فایز بلوجه
 البلیغ الذی لا یخرج از قدس نه لقصود امر ارح عندنا و انا الامر الیک
 انا و جدنا و حذر که عرف کلوس انه عرف بلطلق برسان العظمت
 الملك لله رب العالمین ان الین فانه الیوم باثر طر الا علی و

شرح بهترین کتابی که این شماره از آن در هر شماره
 اینست که در هر شماره آن آمده و بویده علی ذکره و نامه و دست
 نامه بود و بعد از علمای اخصار علیه و علی این از کس و عوار اجاب بود
 لکن آنچه مقصود از فتنه آنست که بعد از عرض غرضیه آن
 در ساحت حضور بکرمات مصلح از فتنه و بعد بهر نازل شده
 آنچه در ساحت مکتب رحمت و غایت و تقصیر حق خدا جل جلاله
 طریقه آنست که به آن انکاد و پسند که توفیق فرموده از احوال آنکه
 ذکر نمودید در چهار و لاصد از باب حقوق بجانب صاحب علیه^{۱۵۹}
 حلال شد در زمان و از آن گویا تعیین شده و فایده آنست
 این فقره بعد از عرض در ساحت ائمه است که سیر مکملات عالیات
 نازل تو را که نعم با عقلت چه در حق منوط با قبایل حق و لغو
 هر مقید که کمال روح در میان بصیرت طبع خود را که هر که حق

الرسل انما نزلوا بالحق و لا فلا ان ربك عن غيب الخفايا
 ما نزل به الروح الامر ان يارها اناس منكم ليقفوا على آياته
 هو لغيب محجود و جميع رحلال بايد عزائم ناظر لوجيهم بلكه مرقوم
 داشتند الهه توهم بارض صا و لوجي نظر حركت جناب مشرود
 سر اصر عليهما كما و الهه الا كهم توقف نشد بنفوره لدر شعر
 مقبول عنيات حق صبر طلاله در باره ايشان خارج از حد صفت
 فاد مرآت ايشاء الهه موبد عجمه دستند فر كصيفه سرج ان در
 يسر انكاد هر ربه بان كجمله اعلا صر يد ربه و بجمير فرغ امره بمناس
 و ضو احيها و اطل افها السراج بان عظمت نيكو در بجمه دستند
 و عنيات مخصوصه فارس و ايكه در باره جناب جبر اعلا صر
 مرقوم داشتند يسر انكاد هر ربه بان يويده على لذكر و انشاء
 و كجمله منتقطه عنهم نه در سجا به و يقرب اليه و يرد فيه خير ما نزل به

این سوره را که در ساحت تقدیر سر بزرگ فرمودند جهاد و ستم
 الهی با نفع محبوب بشنوند و قدر از وقایع بگردد علیار
 مولی او در ظاهر قوله صلوات الله علیه حاضر باشد در ستمان
 و مولی عطا جناب حیدر را بسجده قبول انصاف نمایند همه را بجا
 آتش ظاهر شده و در شوق طوبی از بر سر عباد یکدلت از سر
 میانند و شکر عذر را بشنوند نفی بر آن فرمودند همه با هم
 الهی ترسک جوید و عمارت با هر نژاد عزت محبوب همه را مقبول
 که لوجه همه بجهت است شهادت صادقانه و کان
 علی ما قول شکر خدا چند نقره ناچار از محبوب همه مقبول
 حضرت سید محمد علی علیه السلام را که در ساحت تقدیر
 و طلب جلال همه بنمایند گویا هر دو را میفرمودند و بنمایند و گفت
 نایب و آنچه هم از راه شکر کفایت سبعین و در میان بنمایند که

بیک لوح یا دو لوح یا یک صفحه در صفحه مکتوبه فرقی نماند
 اگر چه بجز ظاهر شده و در نسخه اول اینجور که از
 این امر خطیر بر آید الا بفضل و مسرت و عجز از کار سینه بنیامین
 و توفیق از بزرگواران طلب نمایند بلکه در باره بیوت نیز مرقوم
 داشتند که نه امیر و نه احمد و نه القصد و نه آنچه در لفظاء این ضاهر
 در زینقره بسیار سرد و غول ملک شده بود چه که از این نور با انکار
 لامع و طعمه فاکر گشتند قصد سینه امرا نمودند و در شکل
 طور در لاریه سینه ظهور شنیدند طوبی لا از خمر و تقوی امر بر سعادت
 و در قبلت بسیار خریف بود از این سره که در سوره مبارکه حمد
 مانند این ضاهر تحریر بنیامین و بنیامین را میگوید و دیگر در باره
 مرقوم داشتند بعد از عرض در ساعت منبر از سر این بیان
 از لافق ملکوت هم اشراق نمود قول ارب تعالی و نقد

کلمه

كان تاما اما حوجه العالم و باي الهند و عا الا حلا و العلماء

و انهار و لعماد فر اول الايا ح و يد عو هم لم ا فني اشترق منته

ظهور لمر رب العاير احمد له مالك نوبه الدين تهم بعد ميره

سلاح و بکير مير سپند از حق منظمه پيشان زلنا ستره مشتعل

فرمايد و بر ذکر و ثنا مايد نزايد غمقرت مقاهر نفس که باقی عا جابا

نمود و ضغينه و بعضا ربه عالم اول اوله مالک و ح منوع منوع

وقاب ظاهرو و هويد که لمر احمد قدرت ظاهر و راحه مشهود

مخ فقدران يفرخ حکومت و سلطان سو ف يرون اظالمون حلا

و عا لمر و الوحدون اجرا عا لمر و بسيد لمر و رب العاير

ذکر جناب محمد يوسف خ ر عليه عجا لمر نمهم بود چند

لوح وضع زمر مضمون ایشان نازل در راسد شد است

و ذکر کلمه است با شمسند و زرا نولار شمسند گویند بعد فانه

با قهر حلاله مستطیبه ایشان را تا یابد فریاد بر سر دوح و صدمت
 در رعد و کله در ظاهر و طرز اصلاح شوخ و معاصرت مستقیم بنشانه
 ظاهر و هویدا که لا شکر فذلک ولا یرغبنازل خردن غلظت
 در لوح مبارک همه مخصوص غلظتین هر دو نامه جناب کاتبه تعریف
 است ذکر نعمت بچونند نازل در بارش شد و اینکه ذکر نمایان حضرت
 ان علیهم بچهار اسم الاظهر لاهر و صرا داشتند را ماحر و صبر
 و نیز بی شکات عالیات از شرق الهم شرق از همه قول در حلاله
 یا ایها العالم علی صدمه بر سر سده مبارک افسان خود گذر
 بگذر که لو کار عالم زحمت فاضع و ضاع انالید نامهم و نعمت
 و قربانهم و از ترنا هم مال قرینه بفرمان تعالی از حق مقدر هذا
 العظیم و رائق رایع و منظر که بر مذکور بچشم دستند از حق مستطیبه
 موفق فریاد بر آنچه سسرادار در یوم را وقت و بد و لاهر کار و ملکوت

باقربانیده مانند آمدن سید قرون و عصاره همین
 علیکه در اوله واقع شود سید اعمال اما کبر خیز از افتخار علی
 و شش بر هر با جرح نقل الایع و نوید هم علی با کتب و نضیران
 در کتب هر دو الاخر اسکیم و هو اشق لکیرم اشقر نغزات کلمات اهل کمال

میان و معاینه معطر فرحهم طوبی بطن و جد وید الیغالبین یغنی
 ضد من هر یک از اذایان سلاحه و نا و کثیر و بجا میسازد و در
 هر یک باید و توفیق بیطلبه ان ربنا هو اسامع الحجب ذکر
 جناب جواد خ لعلیه بجا آید و سید خیم بود یک لوح سید
 مخصوص ایشان از شماره اوله مولد او در نازل بیجذبه الی علی
 اقماع و همین بعد از ذکر جناب میرزا احمد علیه بجا آید و بجا
 یک لوح مقدس مبارک از خزانه قلعه علی ظاهر و نازل بیغض
 ربه و یکون حزن کون اشقر احمد نفسین علیها بجا آید

با انداز

باشند از آن اول در میان مطلع اصدیه ناکر کشند بمعصوم
 سزاوار که آنچه از نظر اعی در باره کین نازل شده قول
 نمایند قولی که از لایات الهی در ایشان معصومین هر که باشد
 و هر جا که باشد ظاهر شود کلمات حق صلوات علیهم اجمعین
 فرماید نعمت باقی بخشد طوبی لهم و لهم حسن ما ابجد لربنا لغزیر
 الوهاب حضرت هر یک که بر سر نام و سلاصت منضم در حق
 صلوات علیهم اجمعین است لکن معطر فرماید معطر که در
 این منتهی شود در عالم متضوع که بین اعمرو و یکدیگر حساب
 صاحب حسین علیه چهارم نمودند نیز عنایت حق صلوات علیهم اجمعین
 سماء فضا بر مینماید لوح ظاهر در آن است از حق صلوات علیهم اجمعین
 نماید فرماید بر ارض لوح ارض که عالم قادر بر منع نباشد سزاوار
 علی العزیز ذکر جناب امیر محمد علی علیه چهارم است و فرمودند که

و اینست ذکرشان لایزال که در اول سجده در اول سجده
 بعد از عرض ذکر ایشان در ساحت اسمعز که شکر محمد در
 بیکلمه علیا بمشابه آفتاب از زلفی سماء عجا ششون و کما
 قول الرب تعالی و تقدیر یا محمد قریب علی امر در ساحت اولاد
 و مطلع زمار بیکلمه ناطق طویله طویله فارز کلمه ای که در کلامه و تو کلامه
 اللهم فارز شد در ذکر تداکورد و همی در قلمه ای که طویله ای
 بیکلمه اسم الطاعه و تداکورد اللهم اشهد ان اریاد عسانیک الفدا
 حر المنون و الادما حر و فضلك سفاک کوزع فانت و حق
 الا یقان فر امرک بجه که قریب و بر جنتک عفتنی و بقدر
 زقتنی سبک با امرک الا عظمی و بناک العظیم بان تجعلنی فی کل
 الاحوال ستمی که کبریا که مستقیما علی حکم کین لا یمنفنی
 شجعات العالم و اشد لای الامم لای رب لای نعو
 بک

یک و ناظر الی بقدر قرین بفتح لجر عظامک و سماه
 لکن ان مالک لوجه و لم یمنع عن الغیب و هو دلال الاله
 اقتدر بقدر تقهر اجماع فان در لوانت تحریر را از
 ایشان تا یاید و تو حق طلبیده و مطلبید از حق تا اندر
 در ایشان را مویذ فراید بشرایات و اعلا کلمه بین
 با کلمه و ایمان از نه هو اعز لیمان و از یک ذکر محبوب
 حضرت عی قدر اکبر و جناب ابن عطار و جناب لایع حید
 علیهم صهار اهر و عنایات در حتمه و فضل نمودند لانیال
 بعضی دستند و ما هم با ایشان که اگر متواتر با اولیا
 این ارض میرسد و حجاب بهم را از حق مضمود
 لانیال مذکور بعضی دستند و مویذند بر حضرت امر و ذکر
 و تا حق صد حلاله بلکه ذکر جناب لایع استعد و جناب لایع
 مصطفی

علیها جهاد پس فرمودند بعد از عرض ایا هر دو بسان عظمت
 با یکدیگر باطنی قول ارب تعالی و تقدیر با حیدر و قدر ^{تفصیل}
 مذکورین در مظهر مظهر مذکور هر دو باقیال فائز ذی القدر ^{نفس}
 سه اسمحاط غایت ایشان متوجه نشود بدک تا نزل اهما
 خیزند و بعد از قدر مظهر کبیر بر سبب سبب تعالی
 بقدر اهما کجبه و فضلها یا کون باقی بقا اسما و صفاته
 و مویده علی ذکره این خلقه و کتب اهما مکتبه لاصفیاء از
 اشرف الفضال لاله الایهوا لغیر تعالی ^{تتمه} منتان مشهور
 و بوجهشان معلوم لایعز عن علم ربنا ^{تتمه} سبب اهما
 بان نزل علیها رحمة خنده و بقدر اهما خیر الاخرة و الابد
 ویرزقها مکتبه المقربین ^{تتمه} عباده و المخلصین ^{تتمه} خیر برینه اهما
 الفضال ذی القدر العظیم اولی الامر از ارض تا و یادک و ط

و ابا و شش و حق و خدا که با حضرت نامر نوشته اند و ^{طیب}
 ذکر نموده اند در ساحت منع اقدس در این عین اسرار
 عرض و بشرف اصفا فائز و هر یک بشه اوقات انوار
 مقصود و عالمیان مشرف به تقدر ان کعبه سما فضله رو سماء
 رحمة انا کلمه عاجزون در ساعات لیل و نهار کما طاعت
 متوجه اولیا عتبات اعظمه و فخر کلام ^{سیطه} از حد کعبه زانو
 در شکر و حمد نایب فرمایید شکر که لایق این بارگاه ^{بسیار}
 و حمد که فایز این عجب و عظام از حد کعبه ^{بسیار} تقدیر بصهار و ذکر
 علی حضرت کبر و علی خرم کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 در رب الملک و الملکوت رب الغر و الجبروت

هو الله و عبد الله و عمر نوره

سبب مقیاس کتا سببها را در هر شایسته
 مقدره با نوله شمس توحید منور فرمود و حقانیت سقده
 بمقتضای کلمه امریه جذب نمود اوست مقتدر و هیچ امری قیاس
 منع ننماید و هیچ شمس را لعمریه شمس را از نفوذ باز نماند
 فخر و حمت شمس حقیقیه در عالم ظاهر فرمود و گمانتگان
 فداوات محمد و حیرت بل منقذ و عنایت رسوله نمود
 از بر لایحه سبب که در این یوسف عظیم عرفان این امر قوی
 و بصیرت مستقیم رسوله یافت یا در آنها شارب زلال عرفان
 فی ایا هر یک از حجت و استنصیر بنیر رسوله معرفت مالک
 و ساکن فرطال سدره فخر است عرفان استحقاق کتب
 آنجا که حاد و حرات معلوم و که از لطائف است و شهادت

عزیز

علت بساط و سرور کشتی که احمد دهنده تر کدومت او فایزید
 و بر نصرت قائم این نصیب است هر دو علم را در هر شبهه و مشر
 ندانسته و ندانند لانه افتتاح کنوز الحی و الغنیة و علمیه و
 لطائف اللطیف و الرحمة نیز تک ان شکره فیقدر الانحیان
 بیان رسان در باره حرف ۶۰ مرقوم در این
 ندر اسم ان یعرفه یا یفعله و یقع غیره فی تحقیق ان
 نحو آگاهانه الا ان تدركه فایدات ربه انفسه یکدیگر در این
 موهو مذکره شد و بنوع اظهار فرست به تفکر بصیرت لاکفایت
 مینموند امید دلایر حق جد جلاله جمیع لایحه علت کماح و صبر
 صلاح و نجات هدایت فرماید نه هموا للطف الکرم لاله
 الا هو العظیم و اما ما ذکرست فرود هم معتجب بقدر از ان
 اس الفقه و بقرون انکالیته قرقا حمر علی اطفاله نور هم خیر کان

اعظم منتهی ما در عرض شما و در تقدیر خیران عظیم این عزیزان
 و ملائکه و معجزاتی که در این الوجوه در جلاله و تقدیر عظیم
 در سر و عقلا نه لوی قیوم رخ علی الارض علی رطفا زهد انوار اللطیف
 حرز اقی الطور بسته در بصره بعضیا و شبستون بقدر الاستیجاب
 بدون تقدیر خیران برین و بقدر الامر له رب العالیین
 و لا تحت در لک و جمع عالم جمع شوند و تسامح جد و جحد بر رخداد
 این ناز قیام نمایند البته خودی لا عاخرت باشد که کند باریکه
 بقوت الهیه در عالم ملک روشن شد البته باریک اودمان
 نفوس غافلانه خاموش نشود و بمیاه ظنون و اشتیاقات
 همی که موهوم منظر نگردد و با ظهور همراهم بر لاد عالم ملک
 میفکند سوسین روز جاریه الوقت بر ترفع دیات الامر و بقدر
 امر مومنون ملک له المبرمج القیوم و اما ما ذکر کردیم فی تفسیر

ابن کثیر

المجهين بغيرهم وصدفهم في الأعراب و ما حرموا من نذرهم
 و بشان الذين يقعدون بهم و يذمهم لهم و الذين
 تبعوهم و بشان الهدى الأيقان الثبوت على صراط الحق
 و الاستقامة على امر ربهم ما لك الأديان لم تكن ان استقام
 من غير ظهور رولى الأوامر و منقطع حبال ارباب عبدة الأصنام
 از حق جلاله سب و در نشوید در رستان خود لا بطرز
 استقامت عزیز فرماید در جاده معرفت تا به
 دلو استقامت سپرد در سب و ظلمت عتاف و سخا
 او با هر بان از ترساید طوبی طمیزین بر دلها و سخا
 رنه بجا و بگر دمال انجیر الاخرة و الاولة در باره سواد
 مجتهدین بیان و جلابان مر قوح در شسته بوجد انبیا
 از اینگونه مطالب ذکر شود و جلابان فرکانه فر قوح که بسیار

نافع و مفید است باید و در همیشه در جمیع ممالک و سواحل و سواحل و سواحل
 باشید و بر ذکر و ثنا و خدمت امر مالک است تا امر بعد
 در ملا حظه مکتوب آنجا است است از منظره شرف و کوه
 آنجیب معروض است آن غایت با عظمت لاکمات ناطق قوله
 جدیانه و عظم حسانه هون ناطق و عظمت بسیار جمید قدر
 علی علیک بهانه و جنت لاف اول بدگر و ثنا و غایت فیض حق صرا
 جلالت و شرف در این نعمت عظیم است قدرش را بدان فیض
 نیز بیان در لرزه علی اقی عالم شرفت کلبار عالم دوست
 عنصره که در دنیا لایق اصغار این بیان آنچه هستند بهر زود است
 سینه عبده که در ماحر بودند در بهر بیان مع لکنه اعمال در انحال
 آن نشو و نما و عملات آنلا در یوم جمعه که چشمه شرف است بهر کوه
 عجمه و بهمان راه که شرف است که شهادت میدهند ترا
 بکر

یک نفر از علما از صدر اسلام که این کیفیت ظهور را گاه
 ابصار ظاهر و باطنی با بقا موهوم متوجه و ناظر و طلعت مقصود
 در بطرح امر و در ظاهر ظاهر قدرت سخن خردان که در لفظ
 نموده حال تا در حیات با در با هم داد تا هر چند که آن سخن
 مستقیم سخن نموده و در فایده و عرفانه و دلالت فخر
 با آن نظر فیما نزل با حق دلائل سخن نظایر بعد از لایعادل
 نزل فرموده از ظهور تا نزل سخن نرسیده بدلائل که نصف بعینه
 خیر البهائم شرق هم از حق سماویان علیک و علی حجرت و
 قولک فی هذا الامر لعظیم الحکر له العظیم الکبیر انتم سماوات الارض
 و سید در جاهت با زبان افکار که لیکن لا تعاقب
 عز تقدیک و با زبان اشکر که بلا جدوه فاما لفتا و با
 توجیه و عزت که در مقل عاجز از اعلا شکر که در نعمت که در

قاضی اعظم تقریر حدک فرموده و فضیلتک و اگر تک از تک بصرف لغتنامه
 و لفظاً عرفتاً ما بجز عنی العلماء و عرفان و انکره و انکرا و انکرا
 الا بحدک و قوت تک و فضیلتک و در حدک و در انکرا بقدر عرفان امر
 کما هو علیہ و هیچ مستطیع علی او را که ظهورک بر اوست علیست
 ان تویدنا علی اعدائک و انشاء بین الایمان و انشاء
 کونرا الاستقامه علی امرک و سید شریف علی صراط مستقیم و انشاء
 علی سنیع امرک با کلمه و ایمان فرا الامتحان و در زنده باد ایمان
 اعلم و عرفان انک انت المقدر الغالب بعزیز المستعان و در حفظ
 بالامر و احکام و ناصر علی ذکرک و انک و اخلص نفسی لخدمتک
 فریدن انک و شرف کلمه ان کلمه حق و عطا کلمه و دیده
 علی ما لک انک انت المقدر بعزیز الکبیر لا اله الا انت الفردوس
 و علی العظیم لمررت بر الدین غفلوا عن ذکرک و بجز انک کلمه

انک

انوار منظر ظهورک ایمین فرطوات الاث در لبت و مجیز
 فریبه اجمبات اسماک بصرف قدر تک ان نظر فر ملک
 یا مجذب لهدر اس سحره سو فتک و یقر بهر ال مدین علمایک
 و حکمتک انهم عبادک و فر قضاة قدر تک لایعوفون یا مفعول ^{هم}
 اسماک ان تعرفوا باه و غیر لجر الاخرة والاولی انک
 المقدر علی ماشاء و لا اله الا انت لم تعالی العلی الا عسر و کبر
 و ستان کبر لدر بطر لدر استغاث فر نند و بذر کزانی
 حق ناطق باذکار لطیفه و کبریات بلغیه ذاکر و کبر شوید لرد

و انصاه علیک و علی عبادکم

الراکبان و انکم

له

رب العالمین

هو کتب تقدیر تعالیٰ علیه السلام

سیمین سیرت درت بنیاد کسب از آنست که در
 از انچه تجرید ظاهر فرمود و ظلمات کند در لایحه و لایحه
 محو نموده که تقدیر و الاقذار و العظیمه و الاحیاء را در نظر نماند
 جابر و نورش ساطع و ظهورش واضح تعالیٰ علیه السلام
 بالوهمه انشیا و تعالیٰ امر و حج ان ایضاً بالمقال با آنست که
 مشهور در در وصف کند و آنرا بنویسند و در وقت دریا
 کتب عالم و در آثار و در علم از علمش عاجز در ظاهر جهان در کتاب
 فاصح مع این آیات با هرات و بیانات و اضمات ملاحظه فرمود
 معدود سیرت است که بسته زنده و خود را در حق میداند
 و بنوعی غلبه که تمامه از بدایع نعمات عنان اول بقادر بر
 جنبت علیا مشربت محرومانده زنده ستمکار و با الهی در ارض

السلام

اهل الجاهل والاهل من اهل البيت
منذ

لا يوجد لهم ناصر ولا معين يا اهل البيت
لا تمنقوا اليهم قلوبكم

التي هي في انفسهم لا تظروا ان الاقوال
التي هي في انفسهم لا تظروا ان الاقوال

ربكم مالك الودع قوموا بقوة القلب
وطاقتة لسانكم ونبوتكم

على اعداءكم ربكم الرحمن ان
لهذا تحجب اليهم من هذا الامر الا

ان لا يدرك عند اهل الحقيقة ولو تملك
العالم كله وملك الامر بها

الاعظم اذ اعزها وادعها لعمري
ضعفوا ولا يمانون بسيف الظالمين

وقرأوا لا يفتنون الاغتراب
هذه قدرة كاملة ووجهة

لوتفكر لعاقبة هذا الامر
لمين ليعرف بان الاستقامة التي

ظهرت في اهل البيت
ابساوا والضرر في حقهم على اهل

ولو كفوا عما لا يثبت الحق
لصابوا به في الدنيا والآخرة

استقاموا ان يفتح لهم
عبادته ويعرفوا ما جئوا به من

تقدیر و هو اللطیف البصیر محمدی روحانی نامه انجمن بقیع الاولیاد
 حب و کما و مرین ابودا صد و صرت و بحارین در نظر طاعت
 لدکانت صاحب رزق قیامت نه و عظمی نه سید و علمیه در اول
 انجمن در بطلان فخر کن باشند و بالا قرین و صبر و رزق در
 در مقام و مهد در تفسیر غافل مشغول پس از ملاحظه کتب و انجمن
 بسحت از رفع این معاصر فخر انجمن معروض حکمت لاکانت
 رزاق بیان یک اسماء صفات شرق قوله صاحبانه و عزیزان

هو اله

یا حیدر قبری علی علیه السلام و فضل و عنایت غرض که در این حین حاضر
 ذکر شما لغو و نامه شمار لاهر و در قولت کوه است که جمع
 مشور و اقبال و محبت و استقامت و خدایت و همچنین ذکر تو صبر
 با طواف لوصه له رب الارباب لزنی مطیبه تر لایمید فراید و ظاهر

باید

آنچه در سبب نکات عبادت است اینست که هر چه تقدیر ایند غافل ذکر نمود
 از آن چو بلا باطل شد بگو یا غافل را بدلا با صبر رجوع بخدا می مابان
 چنانکه جمیع دنیا در حسین بان از نجات حق نمودند تا طعم آید
 مقامیکه لایشر عالم را اصطلاح نمود و ظهورش بر تمامه اوقات از رطل
 اما در وجوده عالم مشرق و ملاح اوله انکار نمود در لیکه از انزال ^{فلفل}
 حجاب متولد بود اوله ذکر عزای و نمیدانے این اسرار که یاد ^{لو}
 حضرت میان اوله ابوشنبره در گفته و صلید بر اوله ابوالد ^{نونا}
 در یقین دار خرد میگوئے حال با سببیکه نمیدانے که بجه و چه ^{بی}
 بی معزز ده و نیز نه و بسبب رضای شده و شاعر نیز ^{نونا}
 متذکر من شمر بگو فر دید بر حیات حاد شده و تر ملاح ^{کرت}
 از ذکر حق در آنچه دید بگوئے ایچانه مبارکه اوله لوجه هر فر سببیده
 میگوئیم هر آنچه در عبادت است بکن اسبغ قول از بیضا که لوجه ^{بی}

ثم حضرتین بدید المظلم تر تر مالا را بیت فر عرک تسبیح سال
 لغن لعالم که در آنک نظر جمال بقدر فرسخه آن عظمی حاصل بود
 رب العرش العظیم یا فاند کونشیر بعضی قولان مذکور است
 باشد و کبوتر خود شنود و سایر از صراط مستقیم منع نماید
 عظیم هر در مساز از قدر بجز یکستان گذار به قاع هر چه در کما
 رفت و از همه رو که هر میان آمد و همان رو که هر در نظر ما
 بشکستیم ظاهر و بر نقطه اول و اول کونست در روح که یکست
 ایستاده هو تو اب الرحیم شنید ایم غایب گفته آنچه از آن
 نازل از آیات نقطه اولی از حد مشی قدر حضرتین بدید المظلم
 تسبیح نازل از سما به شیه است در اب العظیم غیر سید فیما تیرد
 بان که کمان مولود فرغ نفس و شمس تر در نور ما بود
 رتبه لایحتاج فر زینات زمره بغیره دیگر از منوط تصدیقه العزم

ان ایمان بقوله تعالى ورتبه خفته بیانی و ما نزل هم خفته
 تفسیر لو کیون المقطع الاول فی هذا الزمان لیس نازل هم خفته
 المقصود در آنست یا ایها الغافلون لعلکم سوف تتقون
 در عجا و تمکک فی القرون و الا حصار نشود بلکه قلنا لا علی
 لدر لیس عالم اسیر و الا حصار یا حیدر علی ذکر جناب زین
 علی عصار لیس و فضل و جناب علی حیدر علی عصار لیس و عصار لیس
 درستان لیس و حیدر حاضر لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس
 و انار قلنا علی فاگر شتند از قدر مظلوم که لیس لیس لیس لیس
 شاره و لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس
 و علی عصار لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس
 محمد درین لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس
 نازل قوله صد حسنه یا حیدر علی در باره توصیف طریف لیس

نوشته توحید و همچنین ملاقات با چون سر احمد نجف تبریزی
 بطراز اخلاق و لغت و شفقت نسبت به آن بحدی که عباد
 و سقیم که نوزع فاسد و ید بهر بخود اوج و الا که ما به کینت بمنوعه
 شخصات الدنیا و خلق آنها در خار فضا و لیا و در هر بلد از مظهر
 کتیر برسان و با علاج بحر رحمت الهی شایسته ده این لایحه
 از نشیبه از جناب حکیم الذکر سید میرزا عبدالحسین
 و جناب میرزا محمد باقر صاحب نام از راه دستند جواب نازل
 در راه تعویق افتاد نسبت به آن ید بهر بخود و گفته در بیان
 و یوید بهر علی الصرة امره چه در امر و در ذر سوال و جواب است
 ان یطلقوا بل تطلق به الاستخار لعلک تسهلت قدر الحجاز است
 شوند قلوب و انفسه و لا یاریسده شفق و منور امر منور دارند
 امر و در این سینه از در تعبد حاضر منعم لعمری از لایحه

عزیز

حکمت مذکور در اینها کذب رفتۀ اهل تقربین و اهل ایمان و
 العالم و در باره توجیه هر دو حکم آن از مشورت ظاهر شود
 اکتی مجرب بود ملاقات سجون با نسبت بعد از آنکه
 لکن فاضل خود با آنچه از بزرگان ذکر شد بکثیر دنیا و اخوت فاضل
 و الا ان استغرضی بعلمی و اما لکن نفس جاہل غافل و ملاقات
 در حجاب بیفکره بموجب قدر ان اکتی یوتی دلایله ^{طریق} ^{بسیار}
 در ان مولی امور در لایمیکه اجماع مشرت شیخ عبد
 جار و نازل چند بر یک اصلاح عنده و هو الامر انما ^{بسیار}
 رویا و طراف از دور خویشما بذروه علیا توجیه نماید و مقام
 فاضل گوید و ان مقام استقامت که بر نسبت طویب لغایزین
 سه احد نخست در اکثر اوقات میان مالک است و صفات
 و بغایت فاضل و بفضالت مخصوص طویب لکن و لکن است

ان یؤدیک علی ما یرتفع به همک فی الهادی و یعلو بک ما ین العباد

و یکن الیک شرف فاد و خور عند مولیک و مقامها و رتبه فی الملک

و رتبه یکن و یسود علاه کلمه ربک الرحمن بکلمه و لسان ین الی

یا طوبی طبع فاز به در الهامه الی علی و الرتبه علی العکس فی الملک

نعمه الذمته و لا حرمه لغز منه نعمی للفائزین و منینا للور صلین

سجائک اللهم یسید العجب و الما ک فی شرف و شرف سلسلک

بکلمتک التبرها شرف شرف و سلام ک فی الاخصار و اعطاه قدره

فرا لا کولر و الا حرمه ان تؤید الدین قاموا علی ریش العباد

الی ملکوت عرفانک یا مالک الایمان ان تؤید کلمتک فی القلوب

والالباب و یسود کل العباد فی شرفک فی نوحه لها اب اسر

کما امرهم بانذاری الی الارض و السماء ایدیب مسین علی خلق

العجبات فی التقرب الیک یا مالک الارضین و السموات تک

در نام

لوترا که هر چه بخواهد بکند و لولا لوتید هم هر چه بدو بخواهد بکند است
 الذی سبقته حکمتک و در حالت غایت که لا تنظر لضعفک و لا تتعجب
 بهیچ حکمتک الواسعه و قدرتک الکامله قدر که استند نماید
 مملکت عرفانک و تقیه کون بر میانک از آنست که مقتدر علی
 و کما که علی ما رید لا اله الا انت لجزیر لغرید درستان از سر
 در بطور استقامت فرزند بشر نظر از متوجه از جانب یغیب
 باو کار بد بوعه مینماید و ذکر و مکر شویید الروح و افعال علیک و علیک
 لوجه لهر رب العرش و از هر و مالک الاخرة و الاولی

حبیب روحانی

یک رساله کتاب مبارک ایقان صحیح موجود لوجهای مجتنب

ملا علی اکبر علییه و عیالیه

ارباب

و المخلصین عزیز پر یک عمر انصاف می بخشد و آنکه در بیان آنکه از بقدر
 القدر یا چیزی که آنقدر نافرمانشید یا آنچه در شبهه می نماند است از کار
 رضایتها و ناکسها نوشید و در حضرت امر قیام و غیر
 لک در میان لک چون حال جناب آن حضرت خادع علیه
 السلام حاضر می نمود یعنی تحریرات دیگر می نمودند که از حسب الامر
 چند کلمه لا اینغید نوشته در حجت و لعمرو الله که اینها را تصور و عیان
 میطلبیم حیات تا نور لا خرق فرماید و در دایره لوله نماید تا که در ظاهر
 حمد و ثناء عظمت جمع شوند و بدو و ثنا و قد شتمش قول گوید بسبب
 این شتمها و تفریقها و قصد و فراق اعمال راه علمت و بسپار
 رحمت و لکن در هر حال دست بدعا هر تفریق و سان ساند و طلب راه
 الامر شده آنچه ظاهر شود محبوب بودیم و هست نامه آنجناب در خانه
 در جناب اسمعجع علیه السلام امر را بر ما نمودند در حق آنقدر

بشرف اصفا فائز است لایمان رحمت رحیم از معدن فضل
 ظاہر بسته قوله تبارک و تعالیٰ یحیدر فیض علیہ با از تو ولا فضل الا
 بکلمه علیہ در دنیا و ما فیها با و سعاده عمر مزید تو فائز شد از حمد
 مظلوم عالمی قدر الکریم ما و غیر لوفکت ناما و لوفکت لوفکت
 و لوفکت لوفکت فاعدا و لوفکت لوفکت صامتاد امر
 لوفکت کن و لوفکت لوفکت جا بلا از خیا یا تک لوفکت مقصود
 و محبوبه و یا غایب ای و غیر در جائے همگ با لوار عمر و غیر
 و کلیات نیز ظهور رک بان تقدیر من ماعلمه فرسیک و لوانه غیر
 اما هر دو همگ با ظریف با یغی لایمک و یغی لایمک سلسله
 بحر و همگ با سحاب چون که در یک بان ترین ما ظریف بطراز
 فبواک و ظرافت و رحمت و بر لول العنایت و الطمانه لاکر الا
 انت الغفور الکریم یحیدر فیض علیہ علیک بها و امه الا بدین ذکر

لوفکت

بنور انوار خود را با پر سیا بگفت ناظر بنظر صبر که آنجا مخصوص است
 بلا حظه و بگفت لا تعاش مع من لا یرید لقاءک حکمتی خرم خنده
 از جناب اب جبرئیل هر مدت هفت خیمه بر سر کشیده تا گنا معص
 فیقدر الاحلال فرخنده و سر دره و لایم کشیده و لایم کشیده
 فلا موش نشده اند از قبر مظلوم ذکر شریف و ذکر بارش بالوص
 نمود در کتب برسان نسیه آن یویده و عیده و بقدر لیم تا
 عیون مدائن العدل و الانصاف از نه هو المقدر لغیر لسان
 لال لال لال غایت متوجه در استان بجهت بنسبت بد
 که عارف بصیر و کل عالم خیر از قدر خود لوح ارمانش در
 ارمانش خود بنفوس مستقیمه ثابته بر لایم کشیده در
 نیز بیان مقصود و عیالمان نمود شوند و از کد و سلات و احزان
 عالم را بے فارغ و دلگوشا بده گویند جمیع مقصود و مظلوم

و اعمال با سحر کاباره حضرت سید محمد بن زین العابدین
 خدا را در ظاهر همان اسماء فرمودند از جمله اعمال سحر
 شد و دیدن مفاخر را در عرفان و تقدیر است از فکر و بیان
 و عرفان را به ملک و ملکوت از اولی که درجه اند و با او مفسر
 گشت بر یک کلمه از زبان علم نمودند و در فریاد که کتب جوهره فرموده
 از لایزال باشد و لا بازل فرمودند از این مفاخر که گشته
 بدگر و صر و ول و نقبا و نجما شغول گشته اند با بر مضمون
 ناز بقضای قدر عالم را بنور کتب تدبیر نماید این از فوق اودمان
 حرکت نماید این طریقه گشایند و کسرت و این سان ایستاد
 در حق تطلبنا بالعلماء عالم را بمفاخر بلوغ فائز نماید تا اولی که گشتند
 گویند که کسرت و عطا کننده که جناب حسین را از قدر مظلوم بنام
 و همچنین میسر لاله کلمات در وقت الافلاک سید بن زین العابدین

سنگ

مستغرق چه در عباد و جهاد از ظهور عاقلان نمیدانند چه شده و دیگر از
 بشرد و یک فرسخه لوعر نورالمنطقه را بسن ظاهر بهر دو باطن هم نامند
 ایزد لاجعون در سنین قدس خا ^{۱۱۱۱} علیه و عا ^{۱۱۱۱} نامند
 دوران نامه ذکر هر دو فرج جناب سید جلال که بر آن علیه
 بوجه در شکر کین گفته اند در در ضرب متوهمین است لکن کتاب
 علا یض او در کفرت فاد صراحتا در عریفه در یک از آن
 تعصید توهمات متطالع را در ماحر سلا ذکر نموده است
 نماید و بر فقریات توهم را گاه گویند و بعد از آن نام خود محفوظ
 از حق مطلق ایشان سلام می نماید بر صورت تو تکلمت و میان
 بنوعی تعه و ایمان کشند بعد هم در ایشان بگری عرض نمایند
 میرساند اولیای حق در این آرزوی درون که در جناب عابدان گفته اند

بهترین تعلیم

با هر چه بود علیک نگاه آید آنچه خجسته در روی علیک نگاه در مقام
 و حشر را در آن غرض شرف اصفافا تر شود به این که آن غرض
 را هر دو را در آن سلبت در ضد غم در ورید ظلمت سیر از حق میسند
 و سخن از آن میگویند تا چه رسد به سوره و آن سوره را هر چه قوسه در
 اقصا آرد که آن یقین است با ایمان علی خیر از آن گمان که
 از صحیح عرف اقبال و حجت است بر هر چه دید کلمه مبارکه بر لایحه
 که درید و الا حق جمیع این تفکر بر غم نیست لایفه کفر هم
 که لایفه ای از هر چه در عالم با یاد سخن بالات ظنون و در آن
 اقصا هر چه شنیده اند و علما ناصر سخاوه اند و این مظاهر
 ضعیفه و بنفعا و مطالع بنم خجسته در قرون و اقصا بر شرف
 و معادن علم و لایحه در دند آنچه را که در هر مد این هماد ملا

رعد از عرش عزت بر دشت زلفت مکان رعد نمودند بگو
 میکویم خلق قادر این کایم بنوم دستند مگر قلب یا حیدر یا
 انظار له المنظر الاکبر و جوه تنفیر و قلوب حجب و البصار
 و لفلان صدق در راه عیار روز در شجاعت قیام
 هر چه کتر بهتر ز غم اللذین کفروا و اعرضوا نبوشیدیم بآن
 بحق بیان رساله بظلم محبوب امکان همزدیم از مرد دیگر
 جوی در کرم حیوة ابد در از بلای عمر بخوایسته و گن پذیرفتند
 بلکه بر اطفال نور الکرم قیام بنوم رند مقام شکر شکایت آغاز
 که رند و مکان رضا جفا لعمر انصار از نام خیر الاخیسین
 فرکتاب بین یا حیدر علیک عها و اسر و بها و سما و حمر و در
 الطاف عقلت تا سیر تمام رسیده در ملکوت تظن نعمت امر
 فرمودم چند رسیده قدر از نیا اعظم این امر سر هر نازل فرستاد

۲۲۵
 گاشیریان فرخنده الامکان و حال بسکون در مرقماید
 دیزل هم غنچه هوسق لاریضیه از لهر و لقیضال کجیز از مریز و کج
 نازل شده و منع از توبه بارض طار و کتت از قضا نعم نماند
 از در لایحه ششم که کتت توبه نماید و عمر کنید که بسلام از در کتت
 در کتاب از لهر نازل شده است که لفظه مقبول و محض است
 لفظه از نزل فر کتاب رب الامم لعلمه و لکن توبه بان ارض باید
 وقوع شود چه که خبر مطلق شوند تا بدست ضوضا کتت است
 بان کتت کتت حفظ و هو اکانظ لهدر لهور الامین کتت
 ذکر کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت
 بهر یک متوجه حق جد جلاله ایشان است یا میفرماید کتت کتت کتت کتت کتت
 بند کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت
 کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت کتت

دبیر

و ما جرحه فقله و ما لفظ رب ان صلتم و لغوه به غیر علم و ما در حدیث
 لا علاء لکم فی الظهار صراط مستقیم از قدر لغو و داده شده در حدیث
 مذکور از نبوت و سخنان هر چه بخواهند بنمایند و همچنین کبار
 و لکن گفتند در این امر حال جایز نیست نصیحت کرد که هر چه فرمایند
 آید آنچه از مظلومیت ذکر نمایند که در حق مقبول است و الا لیسوا
 الی ان یفزع الیه باب الذکر و لیسان الله لیسوا مقصد را معجز
 و اینکه همه توطئه نظر مقصود نمودند که حکمت از تقصیر نماید
 الا مریده لغوه باشد و بهیچ وجه مقصد را معجز الیه الیه
 حدیثی بود علیکم و علی الذین فامور و قالوا لیسوا ربنا
 و رب السموات و الارض
 بسم ربنا الله عزوجل
 حدیثی است از حضرت مقصود در بیان و سیرت

سر از آفتاب مقبلین و اعلاض معوضین نفع و ضرر باد و هیچ
 لامل مطلوبیت محبوب بنعم و بهجت سبحان قدر از ظاهر
 توقف نموده عدل در کثرت از لایحه از تعویبات ظلم دستور بهایر
 سبب جرات و پاکبسته بجا کتار به و لایحه و سبب
 بایانگ لکرم و طوطی قدر تک فر ناموت انشاء بان
 تحفظ اولیا تک و اصفا تک منظر عبادک و سر از تانگ
 در عین فخر بلا تک لررت تله برین انیاب لذیاب و ما
 آخذ و انفسهم ناصر در تک و لامعینا سوگت قرره لایحه تا کله
 عز الدین لا خوف علیهم و لا هم یخزنون و بعد یا محبوب فو
 دستخطها مستعد و آنحضرت را باد لایحه عرض سحر زار نشینند
 رسید و نور ماه در جمعه اول اعلم عرض شد لایحه
 آنحضرت مقبول و ما عهد ما هر یک بشرف و صفات نور و خط ما

در
نور

در جمیع جهات شرقی که امروز نماندند بمقامیکه رضای صریح
 حنین است مطلب از آنکه حضرت امام باجماعت صریح و قریح
 از مدالاند که در هر دو حالت یکدیگر محبت الهی شکر بنمایند
 و چون اسکن غایت آنکه در باره اشرف ظاهر و بعد از پیدا
 یقلبه کیفیت و در حرف سزیده همه بسیار بیفان و بیخبر
 مکان بیفان آنکه ایشان در جمیع اجزای ناصر مظلومین و کاس
 شوکت معتقدینند حال نظر بعد از قبول ادیان و لا کفر
 شده اند شاید بعد از آنکه تا میسر نماند از حد تقاضا نماید و غنیه شما
 فرمودند یحیی و قمر علی هر دو سیف بر مظلومین و لا یخونوا
 و چنینست از آنکه علی قدر ستم برده ضرر درستان نفیر و لا یخونوا
 نماند آنکه ان یوید ادیان که علی با یکدیگر بر ضرر است و بیگانه است
 ستر نماند که گمشا بدو نماند با لمره با یکدیگر خرد و این خارج

در حکمتی که نفس مزاج غریب و پسر از اسباب جناب
 در اختیار کند بسیار محبوب بود حق است بدو در آسمان و ما بر ما
 در از اندامی که این نسبت ایشان نسبت به خود و از اندازه
 حال همه مهید و در هر حق ایشان را گاه نزدیک تا بر نصرت قیامت
 بعز و دلدار شسته معاندین و مکرین حفظ کنند که جناب
 حرف س اینها متفق باشد کون شما در حرم سعیدین معاندان
 در باب جنابین نوع اگر موهوم داشته و وضع این ارض غیر
 در سابق است تغییر نیز هر برکت سماویه توفیق که جناب لا سمحله
 این مقدارند داشته و در او و لکن حسب الامر با جناب محبوبی این
 علیه بهاء که گفتگو نماید و در بتواند با کجی لا کت عزیز عزیز
 دیگر عدد و جملو اولوح معده بنوعی صدها در مزاج غریب است
 به نفس و صحت دارند سخن را بنویسد و بدیدد لکن لا کت

اسما نازه نوشته شده است بسبب رضا و خون که لذت بخش
 جایز نه و عدم ذکر اسمر در این ارض بد جهت توهم از بعد
 مرثویه یعنی لک و صد و پنجاه و فلاغتر حاصل شود از کثرت تحریر
 بیشتر از این عرض پنجم و سبب کبر عفو حضرت سکر او ایامی
 آن ارض سلاز قنبر فانی تفسیر و سلا هر بسا اند از خون بیطرفان
 مستقیم فراید استقامتیکه ما سمر ابرام معد و حرشاده غنید
 بغایت لک و دستها بیشتر دستگاه خوب قنبر بر پاشو استم غنیر
 همه مندر غیر یوسف جلاظا میزاید شد در کل بسبب و عن حسن مشغول
 گشتند الا لغنه اسم علی قنبر از کثیر اسلام و الذکر و ابصار علی حضرت
 و علی حریس و کلمه و کلمه لوجه ربنا المقدر المهر غیر القیوم و کلمه
 سر اغریز محبوب

بہو ناطق با حق و ظاہر با حق

یحیدر قمر علی علیک بہائم و عنایت کتاب بقیان حسب الامر
 نبطابقہ و تصحیح آن شغونہ نے اشکو ایک صحیح الدین سبون
 انفسہم لہ نفس و عیون یا یرفع بہ جنین و صریر و صیغہ راجحی قلم
 بطلب سعوت فریاد نفوس را در لایق خدمت امر عظمی و سب
 عظیمی مشاہدہ شوند عالم شیعہ کذب و اقرار اولاد شد و حا
 بعد از کشف سجات جلال و عجبات تضلال مقرباے تمہیان لیدہ
 در خون عالم شیعہ آن را اصفانندہ افغان کبیر علیہ صفا
 و عنایتی بعینضات خیال و عرراق و حضور سؤالاتی مخوف و
 نازل و آنچه نازل شد بر سالہ حوال سعروف و بعد بقیان
 مکرر ذکر سفر و مجرب تظلوحر و در آن مذکور مع ذکر در
 صادر ز قلم مذکور بعضی از غیبہ ظالمہ است با دست تالیف

دیگر

دیگر دادند آن لیس و لذتین بگویم هر چه درون بینه خمر ریشتم
 چند قید بسیار برقیه تنویط افغان کهنور فارغضات علی علیه
 بهائے ذات شجاعت با رضی شمسندت و از صد غنات
 با جاب مقرون گشت و لکن در آن ارض بعد از توصیف باید
 حکمت حرکت نرسید تا یک روز به نفس جمال حرفی نذر دویا
 لکه ملاقات نمودم از قید مظلوم کبیر برسان این با هر حساب
 شیخ سلمان از زبلا بعضی الراج سلسله تخی و همچنین علی نقی
 در راه و پشت جلوب نازل در راه شد جلال نیز از کهنور حاضر
 و بعنایت فخر از زنجی مطلق کبیر لا مویده فرماید بر آنچه قادر و لایق
 عزیزه جناب فیع بدیع و جناب عبید انکید و اسیر دیگر علی هاء
 از سبب حق آفرین فخر نشت از راه جلوب در راه خمر نرسید
 ان یوید هم علی خدمه الامر در اظهار این غزل با کلمه و این

آنکه بود عزیز همان بحساب غیر با وقاف علیه برانے ^{مطلوب} کلا در کمال

تکبیر برسان یا حمید رقمی از بلای نفوس مستقیمه ^{مشده} عقلمند

آنچه اسن کائنات از دصفش عاجز د قاصد است سوف بر دن

مانطق برسان لفظه لوف کان استویا علی عرش سبحان ^{می} برکتی

الظالمین علامه قدیر حدسین علیه برانے در ساحت ^{مستور} تقدیر دلور

قدیر جبر و کسوع لای ان در و د فایز بنده شهادت لے ^{مستور} تقدیر است

الذین قاموا علی نصره لمره در علامه کلمته ویویدیم علی ^{مطلوب} ما فیهم

عالم خ غولامه آنه علی کاشمیر ^{مطلوب} قدیر لہ نون و لای علیہم برانے

لک ملاقات نمود در تکبیر برسان باید مقبلین ^{مطلوب} بقاصد خود لای بند

و با سمر ^{مطلوب} حفظ کنند چه لک ایوسر امر ^{مطلوب} بقصد خود در کمال

مشکل است ^{مطلوب} آنکه ان ^{مطلوب} بحکم ^{مطلوب} مستعین ^{مطلوب} بنا بر ^{مطلوب} مستعین ^{مطلوب} عم ^{مطلوب} و کلامه

بجمله کلمه التیان در کمال رب العالی

۲۳۴
هو لیه علی الاستار

یا حیدر قد بر علی علیک بهائے شانه مذکور در در هر دو مرتبه
مشغول ذکر را از تو در آن موهج و طلب عنایت لفظ طاع مشهور گشته
که ذکر حاجت فصد است بهینا لک و مر یا لک از کاستر مشغول
در باطن مشغول قسمت بر هم ان مؤمنان و حمد و معاد و معنی
هو لیه فضائل اگر چه جناب اسرار علی بهائے در نظر قیام عظیم
و از کوشش ظاهر زوق و بطور انبیت موبد و با صفا و ندامت
نامه شمارا نخواستی مظلوم فرستید اینک مذکور شود که در شمار
همه امش هده نازید و در ذکر فعاله بی در اعمال مخطایه بوکالت
شماره نازید و بنابر کس و صاحب کس که مظلوم بوکالت
اسرار ذکر میناید و شهادت تمید هد جناب فایز شده با
در در کتب و زبر و صحف الهی در ذکر این لایح رسید لایح مظلوم

از نظر اعلیٰ نازل گشته که منصف بود و عالم را با این فضل عظمیٰ نافرمانی
 و بیلاعته است در باره است شهادت در ده و نظر اعلیٰ کوی است حق
 میطلبیم در لطف کائنات از کوی حیوان فویعه گذاروی نفیست
 از نرسایم فرخ ظهور تا نمانیم با گاه هر سبند و هر دوکان بند
 شوند و بعیدان و محرومان بکوی قرب کبر زنده لعل لعل
 کلمت عذار ضریضه منما فوجا فوجا و حرا حرا با شید و دن ابر
 استوار ماهر و جوه ماسوره گذار کس نطق علم الایضه فرزند ایل الله
 استفسار با نولار و صبر یک اشفق الکریم ذکر جناب ع
 نورانی و گناه فرالواغ شتر و قدر نامه نایضه بحق کبر علیه و
 حرم بنده اشعار و توصییه بالغرض و الا استباح باسم البهائم و نامر به
 بحمد و استر اکبیر ان ربهم هو الهیبار العلیم الکریم استوار
 حروف سمار محمد علیکم و علیٰ لیدین ما خوضتم سلطه تجاره لار
 در لایمها

وفروغتها قبلها و قالوا لك كبريا مولد العالم ذلك الجهاد

يا مهاجر فرانسوا والارمين

بنسب اسم الابدع الامنع الاقصر الاربع الاعظم الاكبر

الاحزن الاكبر

ملكيات اسم قمر قلت باحث ولا نزل الروح الحيوان لا يار ملا على
 ومادة ابقار لا يار مدائن الاسماء وبمضار الامر للذين يحرقون
 خلف سوادق اعمار وجه الاعظم لحيات العلم و ايمان و ناراً
 للذي يحرق ضلعوا العليين المحور و وروا على كتيب الجحيم مفاهيم ليدرك
 هذه اسدرة ابقار و تطلق بانها لا اله الا هو القدر العزيز سبحان
 و انحاء النور للذي يحرق لقطوعه عن كل حيز في الارض و استحدود اهدية
 و ان يحرق و نار للذي يحرق منقدهم و سادس شيطان عن التوضيح لصل
 المنان في طلب الرضوان الذي خلقه اسم فرانسوا على ايمان و كذا

نزلنا الأمر لعبادنا الذي نختصهم به مستعجلا من مقر العرش فرجع وقد كان
 قد ناله العار حرف من كتاب الله لا تفرق الملك بيني وبين علي بن أبي
 طالب حتى تحقه ويرفع قدر كل واحد من صوتهما بالله لا اله الا هو بقدر العزيز
 ان ياربعها العبد ابو الوهب بن يدير العرش فاعلم بان من ذلك
 الذر نزلت فيه خمس ابعار عن الحق البعارة قدرت كينونات
 اكمل لم ان يقول سبحات لته اضطرت لخدمة الاصفيا جلا
 وان هو لا لعباد بعضهم الله بقدرته ومارت عين الابداع
 شفه من تسميت مع فعلهم لهدى الله الاله فكيف من هذا الك
 فاشهد قدرة ربك وقدرتبارك لهم عز بذر لمبعث الذر لويريد
 لمبعث كل شئ بقدره وسلطان قدر ما الله ما ظهرت في الابداع
 قدرة اعظم مما ظهرت باحق ولكن انما سر من حجب وعرضه كما نزل
 فرغفله وخسران قدر ما لا الارض تفكر وكيف شقت يد القدر

بجاء

عجبات الملكات وارضحت عن خلفها عذبة مودعوات
 وارضعد بهر له سدره المستبر وترک الذين هم كفروا وادبروا
 على مقهورهم في صدر اسرار يا ايها العبد الناظر في احوالهم
 طار ايمان الذين ايجتوا اليهم عن جمال ربك الرحمن قل
 انيستم ما نزلنا من قبل سجانك اللهم يا الله ربك انت الله
 ورب الارباب لتوتين الالوهية عزت وكرامته عن غشا
 وتبين الربوبية عزت وكرامته عن غشا
 على غشا وكرامته العزيز المقدر ايمان فلما اظهرنا عزته
 القدره لتبر لفراننا كما لكرامته عن سمة الامة ورضاعه في كرامته
 عز الارقا في سمة الاسما وكرمته عن كرامته بالذرة منتما
 فوديك يا ملا الغفلة والطفيان قد فوديك ان لذي شخصه
 فرحقه بان يكون مقدره بان ينزع الربوبية عزت وكرامته

قیص رحمت اعباد و امر بر ختم علیهم و کتب ختم الذی یحکم کفر و ایمان
 فرزاد الانزال و بذکر منقوش بر اسرار عاشره اسرار که فرزند انزال
 قدر نامه دانا لوسم بر اسرارچ اندر کان بین زیدیا بعد از اسماء
 حرم اسماء آنکس فرمایند و ماخذ نه فرمایند از نقد و پس از نقد
 بعرض علیها و حرم عرض نقد کفر باسه و یکفره که داخل فرزانگی
 قدر یا قوس خافو اعلم الله نعمه فتحول البصار کثر ثم یقنول بان کثر
 لهو المقدر علیها یمنع کما یعطر و یاخذ کما یهب و لانه لهو ان
 علی الاعطار و الاخذ و المرسله ضررته هم کما ان شیا فرمین حرم الاله
 قدر در منتم باعطائه و کفر عمر باضده و ذلک کفر کما ان شیا و غیر
 ذلک اولو لهما فی و ایمان قدر نه لایست و لیسدل امکانات
 باسه هم عنده و کذلک کان قدرته جمیع علی امکانات و لایکون
 الا کفر و غفله و یسببان قدر القولا الله و لا یفرد بعظمه و جلاله

دلائلها

ولانها سور نفيسه باسكنم ولا قدرته بقدرتك بقول الله يا قهر
 استجود عن الله بقدر العزيز الرحمن فوعمر لم يتفكرن لبعادنا
 باحق من سلطته اسم عظمه ليخون بالادقان ويضعن جبا
 على اهراب ينطقن باسمه لاله الامود ان هذا امر لذي
 كبر في السموات والارض لا يكون ولا ما قد كان ولكن لما
 احتجوا ان يسبح بحمات الله وما هو لذي ما عرفوا امرهم غفلوا
 ما ظهر باحق وكذلك يقولون ان بالبحار لبعيد
 المهاجر الى الله ان تتسافر الى الدير وري الذي غرق
 فظلمت بنفسه وشفاق تد بالبحار كما شترنا الله حتى ليس
 يواكب وقد جاهدت من هو ملك ان نتمس قدر شرفه حتى ان
 باعرا لا تقدر استضافت منه صحابيق الالبياء والاصفياء
 بهذا الاسم الملائكة والى يستشفون من فريوس لذي
 في شخصه

قد یا ایها المشرک باله تنفک بان کفر رضا و کفر انجیم
 دستر و شک عی انسر لهما لان الله قدر قدره شره ما بقی رد
 و موت تو لکه و نسا نفیک و کذا که قدر لک یا رعا لیدی
 یفر منک لیدر کجی و حسابان قد یا ایها لیهو ضمه نفیس کجی
 لیهو کجی نفیک لیهو صبح مستقر و لایح قولو لان لایح لایح قدر
 عی شرط القضا و صر صر لقمه قد جاع عی طرخ الامضار و لیهو نفیک
 انجیت عی طار و لایح عاصم و لایح معین و لایح ناصر و لیکفر کفر
 کافر باله و با لاضک قد اعرض عی اوج و میا کفر شیطان
 یا ایها المشرک لیهو دوران الله قدر قدره نفیک طبقات النار
 و صحت نفیک شیخه از قهر لیهو ترقیب عی با لیهو صید و لیهو
 فنک لایح شمرا المشرک و الکفران و لایح ما لیهو شکر
 و کنت عی الدین یستلذون عی غدار لیهو و یاشعرون نفیس کجی

فصل

فصلنا نفيك لتعرفها وتكون عز زهر العرفان ان يا جويهر
 اما تكلمت فنفك ردف من حين فرحتم انتم بجا تبت قد بانك
 باله عين الذر شقت سماء القضا ر لم يهكده على عا عر سقا
 وقض الا حزم لدر اسم المقدر اعزير لمنان ان يا جويهر
 اما لظفر بالقصبا بقا الايات اما لعب بيتا نه بعد فظهور
 رو باياته بعد از الها فو يد كبر والذين كذبوا كذبهم
 ولا تستعرب في تفسيره تاله تغيرت ضم هو لا رفيدة ولا ستر
 ان يا قلا اعد وعمر فو هو لا والذين عر قول فظلم ان
 ثم افكر الذي طاف حول حصر كبر ما هو فبقعة الفرو
 الذي استهد به الاصفيا ليتذكر ان بذكر زهر اعزير المقدر
 المنان ان يا عبد اول صدر له اسم اسع نذر اسجون
 بالوهر ولا تصبر فيما عرت به ردف من ان زين را كبعصبك

وبيدك شرب القديس في الصلاة بايات الله وبقائه ولا
 حرج اصدان ربك كخطك في الذي يحرمها مولد على القرآن الذين يمشون
 بلا يشعرون ويا مردن ان يسر بالبر يتسبون انفسهم كذلك
 هذا الطير المعروف على الاقنان حدث العباد بباريت بصره سمعت
 ما ذك وعرفت قلبك لعمري تخزن في الله سبيلا قد تارة تستمر
 البسبان خرج سانه وخرج جاله قد تورود صدقه البيان قد بدله حمر الذي
 قصد الكليله خرج قد نزل الروح خرج نعه ثم على تارة تارة ما شرب ماء
 الا بدكر ولا تفسر الالهي ولا حرك الا شوفا للعاي ولا تكلم الا بشاؤ
 فما لك يا ملاء اسمران الكفون بالذبح بالله خرج فخلقك ربك
 وما فيها من عظمة الله لك الحمد الغفران قد ان الذر فتخرج تبارك
 اذا منضض كما حية الرطفا عنج ولاة بعد الذر كان قانما نفا
 وجه ورتت عليه الايات في كتبها ويرسلها الى البلاد وروز ظهر

ما تفضل

ما شهدت مثلها عين الا يمكن ان لا يذرعها ما يورثه ^{حفظناه}
 تحت رداء الكثرة قد خرج على بسيف القضاء ولو تفك هذا الله
 الميراث من انما ضاب عما هو استظهار القوم في نفسه ان الله
 بذلك الا بان يضر ان يسر في منعه عن بسير زعمي كذلك في تلك
 على العباد ما يقيناك وما عرفت بعد وروك في مقصد المسجون الذي
 رصاطة الاخران وانما انت في كل على امر في هذا الامور في
 في سيرة رضاه ثم لغيره بسبب المعونة وبيان قد ياتوه تقوا
 ولا يابا دلورا باياته ولا تسعوا فيكم عما امرتم به في الاولاد ان يزيد
 ان تصرفه فالنصرة بالذکر ثم تركوا الجادله والسيف وزها حرم
 عليكم ما الاء الايقان لا يمكن ان تجادلوا مع نفسهم او كما يورث مع
 تقوا امر حق الحق كذلك عليكم ظن الا على ويحكم باني سلايكم
 حرمه وتكون على روح دريكان ذكروا انما يسر بعلكم الردح

الى مقر القدر مقاصد التي تبيح في حكم الابصار والاذان
 ان تطلع بانقر الامور واصولها وفرعها صحت لها من
 ان لا تقطع عن غرض الذي تمسك به رولى الايمان قد ياقول
 يصدق له وجه على رضى الله الابان يكون خاضعا له
 احد بقية التي تحت يده بها على وجه من السموات والارض
 وحين ذكرا هو لا رضى له ما رضى ليس له ذكر عند
 العزيز المقدر البيان ان يا عبد لناظر له الوجه فاسمع يا
 من انقوله اشكر لكن من وجه يذكر الوصاية والولاية والامانة
 ويرجوها الى نفسه ما اطلعوا به ولا باصدا له ما له رضى ما
 فيهما الفضائل ويشعرن ما يخرج من لسان قدرة طويست
 تلك الاسماء ورتبه انفسه على ظله انكره وفضل الامر عند
 ولا يعرف ذلك الا اولو العرفان قد علموا الاسماء من سماواتهم قد

۲۴۷

هر گاه که از ارض برود همه در کانه و لهن حج لدره دان و صده
 ذالهن فالتی علیه بالقره و علیک لعلی کسیر بر بذاک قلبه
 و یکم عزت ربین حج کونر لدره حور با حق و ما اذنه لنفاد
 و لسنه اذنه بدلاص ربک العلیما کسیر دان راب کسیر لیسر
 لاکون ما ناسر ربک لکن عرفان بذالغلا حور حور
 لعباده لهرتین عمر رشحه هم معد و ما لارض و لکون
 علی مساکمها کذاک نذکرک بالفضل لکلا حج حج قلبک ما قره کسیر
 قد سیر ان اجد مع حجاب لهرتین حور زعفر الدین ما منور لاسه
 فرزل الال لال و کانوا حج لکسیر کین تالیه لوجوه هو لاد
 که بود و عند الطیف و کخرج حج لکسیر ما لیسر لکسیر لال لاسه
 یفرن لهرتین حج دان و صده حج معروض لادعیه لکسیر حج ذکر
 اکلمتین از زب سیاط لهیان قد یاریمها المعروض لاسه لکسیر حج

وانا ان لا تشرف في نفسك لو تمجد وادخل اقدس من كل ما
 اسما لمقدر العزيز حميد نوره اللو من عند الله القدير المتصف
 اسما و برظلمته على كل نفس لا تكمل الا تصفون ولو يا سيدي
 الاولين والآخرين قد يا قوه بقوله اسما قد جاكم غلامه و
 عليك من لآت بكلمه وصدق ما نزلت في حق من جردت اسما
 المهيمن العزيز الحكيم و يدعوكم في كل حين اسما و نطق رده في سبيل
 بحيث يا حفظ النفس من ارتداد عن ان و يشهد بذلك كل منصف بصير
 و يا قوه بقوله اسما ان تكفوا به هذه الايات لتثبت بها
 كل شي من قبو و تدع الايمان باحد من مدار اسما فو اليه تكسب ما
 ملاء الاعلى من حقايق كل شئ ان تتم من الجارفين و تحضر
 بنا نحو العتبات الشهاده خبير بقوله اسما يا قوه و لا تفعلوا
 بعد الدين كانوا قبلكم و كانوا من المعصين و لا تزلوا عليهم

نور

بسم الله الرحمن الرحيم

عليك يا حامد الملا والمنتفخ في سبيلهم مالك الاسمار والسيجان
 اعوضت عن الاشقياء مقبلا اليه فاطر اسما بجوارك
 وبجوار خفي الملا الاعلى وبجوار الذين ما اطلع بهم رعد الاسماء
 الاخرة والاولى عليك يا مطلع الوفا وبجوارهم وناكسهم وذكركم
 في ملكوت رعه فتحد لكم حلما في انتم ما احمله رعد الاسماء في ملككم
 ما تحرك به قلته الاعلى في ذكركم وناكسكم تستقطع الاسماء الازرار
 ذكركم وتقطع الاسماء اشجارا وجمركم وتغرب النجوم الا
 وجوبكم وتطفئ الابصار الا ابصار عرفانكم وتحدد مسابغ
 كلها وتقر بانبيها لعلكم تطوبون وتقر بليكنكم حسابا
 لله المقدر للعلمين اية

الاعتساف الاذيع اعظم الاكرم

ان استمعنا ذلك ملك السماء الذليل في تفتيح بين الارض والسماء
 لانه لا اله الا هو العزيز الوهاب يذكر بكما استفرج ذكر الاعظم ملكنا
 اسبته حال القدر الذليل في سماء الايقان بالجهد والبرهان
 شهيد كتماننا شربان في الجهد حتى يقرب وفر الفرق كونه الوهاب
 ونجد بكما عرف الوفاء هذا مقاهر ما فاز به الامم من صفة
 بقدره وسلطان لا تحزننا من الفرق لانه لا اله الا هو
 ربكما العزيز المتعال هذا مقاهر قدرناه لكما فضلا عن ذلك
 اننا نذكر في اكثر الايام هجانا لانه كتماننا من العرش وهذه الايام
 حالت بيننا حجاب الفضائل مرة نذكر في يوم الوصال وعلاء
 وطولنا في يوم الفرق وحق قولنا ذلك يذكر الله الذين شربوا
 ما سوره لانه لا اله الا هو العزيز المتقدر المختار ان يا علي قد توجه اليك

حرم هذا السجح العظيم ويذكرك بلا ليعاونه ما خلق في الامكان
 قد رددت الوجوه بالرسالة اسمنا الممدود استفتح بمطلع الا
 لا تذكر الرحمن على ان لا تمنعنا سطوة حرم على الارض ولا ي
 ايد ابدال قد استلينا بين اهلنا من الذين استجروا فاجم
 بغض الله ربك مالك الا ناسم حرم خصما تها الهالك لمنزل الا
 ولكن اهلها فوهم عباب قبه وعد الهلاك العلاء فلما انة با
 له ضوء حرم وجه اجمال قبه برت اشرامه بر الله فلما انة اعرضوا
 وقاموا بفاق ما رات شجرة عين الا بدلع يستعملون ايات
 ويكرهونها الا انهم حرم اهل النيران با على ان استنشق عرق
 حرم نفحات لآية الترس لنا كما يكح في هذا الشطر الذي جعله
 ملك الا شطار كبر حرم قبلة على وجوه الذين امنوا بالله ونظفوا
 كل شمره مراتب ان الذين دفنوا بفاق اهل الدنيا حرم

اکتف علیهم بحارهم و حتمه و نورهم و سانه نشند از هم جز اولی
 الاباب و الذین نقصوا عهدهم اولی و کما فی سوره نصیب
 من هذا العقد الذی احاطه الافاق قد خرج استقامه
 من عرض عم السه ما کما الرقاب سوف یاتیه یوم فیضه یرفع الله
 الذین تمسکوا کعبه الاحمر و فانه لم یطلع الا نورا غیر مذکر کما فی
 السین من هذا المنظر المبین الذی یتم بقره بعد الذی سب
 کونوا الوصال طوبی لک استقامه علی الامر و قدرت مذکر الله
 فلا حرج و ضمیمه التی ساند الله بان یوفقه علی ما یشاء علیه و
 فکما الاحیان لو لفر کما بدعلا من الملک و الملکوت لیزیع
 حب فکله من اجد ما سکر کما یخرب کما یغیر المختار
 ان شاء الله و جمیع حملان مشارک ما کما سماه و صفات شسته
 باشید لاندل تم لحاظ لطاف ما کما سماه و جمیع و خلاصه

در باره نظر فانی شده لید نفیر سیکه لیدوس سهاقت کبر فانی
 شد در زبان لدر الر حرج خوب و عجز در آن هم از حق و حق
 لانال ظم را عید بکر در تن مشغول است در این فصل
 در شبهه و منزه نداشتند و نذر انشاء الله بکر حق متروک نماند
 در مشرق مستقیم در آنجا بیکدیگر حرج لدی الله المهدی القیوم
 بذا نازل حرج سما عنایت ربنا العلیم الحکیم

بذا کتابت محمد بر اسماء علیه و بر اولی علیها فمبید الله العزیز
 لا تذکره و تقریر و تفکیک حرج عطا الله المهدی القیوم ان الله
 مید الله و صدقه تقدیر لکن ما الهو لکن تعظیم ذکر الاحوال لایاله
 حیو العزیز المنیع تو جهور اللمنظر و ان الله اولی الاکبر بذا مقام تری
 بکره لکن کما لکن جبر الام حرج ظم الله المهدی القیوم
 لکما بذا فاما بالفضل الی عظم و بقره سن الله العزیز المحبوب

قه قنما احوتم فرسید لر و از لرنا فرود کایت بلیت
 نشهد بذاک سانی و العبد اکا ضلر عشر لغزیر الیوم
 کذاک قضر الامر لفر ذکر هم احو و حضرت ایشاه البید علیها
 در حشر و عنایتی و فضل المبین و اسم لر فر کذاک الاصول

لر لره الیوم البصیر
 بسما لر العبد الاعلی

ملک کایت لر قدرت باحق طوبی لنفسر استیزت قنم لغا
 و لر خا حرة نظمر علی بمینه اشمیر و تشرق عن افق البقاء فیما
 حیدر لر عن استضاء بالقرآن و حرة نظمر علی بمینه اشمیر
 منخار شکات المعانی و البیان فطوبی لر نیز علی حزم مطار
 و حرة نظمر علی بمینه الانسان و لر الکلمه الا عطر حدر لر
 علی ربه الامکان و لر خا شیخی علی رفان سیده البقاء

بانه لا اله الا هو لعلى الاصح طوبى لمن اخذ حرج نعماتها قد
 رتقت سدرة هتينا فرية القدر والتمت لغوا
 الا نسر فوسيا النفس والتمت حرجا شماركا متعلقا درقاها بانه
 الامه ودان يده النسر انترت حرجا رفق القدر تو حرجا يا قوس
 الى سر اجها قد تم حرجا بجر لعلمه وفتت كتاب القضا
 وركه اليه بخود الغيب ورتقت على الاعلى على الالواح الامضا
 الامر تفكر ديا تو سر فرشت راتما طوبى لك يا عبد الله
 محقق الاظھر اذا فالنظر بالمنظر الاكبر تاسه ان الاعر قد علا
 طوبى للنفس وقت يخنا حقا وع ما عندك خذ ما عندك بديا
 لك عما خلق بين السموات والارض ما قدر فظفها حقا
 استقر على حب البر داحره وخبثت حرجا لذيخه كغردا در شر كور
 فخلص وجهك له ربك في تلك الايامه تروى في تفسير كبا حقا

والبحار عليك وعلى طائرهم هو القرب والتعدي والوصال
عن الدنيا وزخرفها

هو الأرفع الأسمى

قد شرفتمهم بها عن رفق بها بطرازهم مقتدر لبعيد الأسمى
قد سوتوا يا ملاء الأتقياء كأنما لهم دور المشركون في الأعملاق
قد ظهرت بضيائها راضع غنم عن الأولى فجان قرة ربه الأسمى
أدوموتوا يا ملاء البغضار ان يا جند قرفوت ابواب الرضوان
صريح الصبح الرخيم حيث تروكح البغضان صرخ شطرهم سبحانك
فربيع جنودك لها ما تاله يا خفاش قرحا ويومر موتك لان
شمس السجال قد شرفتم قرفوط رب الزوال سلطان العظمة والادب
فويكاد وطع كقر وتولي ان يا بعوضه اشرك قرحا بك الفناء
و قطع عنك لبقا وان خسر لفرار على بقر لار ان شمتة

قد جارت عن جهته الأبر والصلوات الأرض تسماها قد موتوليا
 الأشقياء قد رآه رب الأبر على حساب اسمه لو تاب وكن
 عن وجهه لثقات قد موتوليا ملاء لشك والأوتيار قبحها سلطان
 الكمال وظهور يوم الوصال وفت ميا كمل الأضلال من هذا
 المشرق عن رفق الأقبال قد موتوليا ملاء الكمال فطوبى
 يا لهدها لجهنم برا شجرة كاسس لبقا من يدركها لعل الأعداء
 على سفينة الكبرياء لقطع عن الدنيا قد فو يدركها ملاء
 وفرحوا يا لهدها لفرح من نفحات الأنس ثم طير وزفر هو القدر
 يا حنقه لثقت قد موتوليا ملاء الأشقياء ان أشكر وليا صفيا
 بل خنقكم لهنفسه وعرفك بالاضطرب منه اقداه كل ذر عا
 قد موتوليا ملاء الكفر والفساد

بناهر يكتفد دندانا برينا

در حیدر ز نذات حره بعد حره ذکره بعد ذکره و طولی بعد طولی
 اصغافند که طمرا علی لایح صامت شده یعنی حیدر از طمرا
 نذات بهترین نذات آن را بکلیف نذات و یکبار بایرید این
 علم بسیار که بسرا کفر بر علی امیر مومنان صلوات الله علیه
 که ولایتین نذات را بر کفر در خدو را با ترفع بر دین هر دامه
 بین عباده یا علی بلایا را کفر قبول نمود کفر بسیار از هر صحت
 آنچه در تقیله کفر کرد و در بدله کفر نشود و شاید نفوس از ان
 رو تا هر پاک شوند و با شایسته را بدین فارغ گویند حق تمام گویند
 و دلوار در رصیح مالک ایام چهار رسالت کفر در پیدا می
 حیرت در اختلاف سایر علی از حق جد و عز نطق است
 نسیم از رضوان تقدیس بفرستند در شایده و دلخ گشته اند
 از نابین گونزاید که کفر لیسو هر که ممکن نشد نذات را از نذات

چیزی نگاهد لا تقصر الحق بلکه بنده شو و حق بخشید از سلامت نفس
 نژاد یا علی حق سمیع است و بصیرت لایعرب غ غ علامه شیخ
 نفس لیسوس سبب تکاد شود در صنایع مختلفه و بهمین شیوه کند
 در جمیع سان مذکور و در جمیع الیواح سطور آید بگوایر
 بشنودید نذر مظلوم را و آنکه بعد از گفتن تمسک شوید و نذر تمام
 منسبت که هر دو در پیغمبر مبدول دارند در شایسته نوار
 وفاق و اتفاق آفاق و کوروش نژاد هر دو در حق صنادیر
 مسید الله از خانه خود یا خود در مانده اند جمیع لیسوس لیسوس
 علم هر قدر نزل او هر مانع به املا الاعلی و البین طافوا عن عرش العظیم
 ان شاء الله چه نمرد و طیران نژاد چه که آنچه بر ایشان
 شد آنچه هر سو فی نظر فراموش ما کتب الله لیسوس لیسوس
 جمیع لیسوس برسان و بنیایات لیسوس در دار عظیم ظاهر

مقصود میر یک چیز از این شد بنظر نگفتی نه قصد
الذلت مذکور با هم در قبایله ای هم دعوتی بهم کردی لکن
فکر دسانی و عبد الذکر کان فاما لدر الوضو دیگر تا از آن
علم و خبرت بیانی ابدیع و لکن سیر از سبب یا وطن خود
نماید با سیرت از حق خبر و غیر بتفصیل در آن از سیرت
در روزگار سیرت و در سیرت مالک استمید و در سیرت
سیرت در روز از حق استقامت نیز در سیرت باشد که
حزب سیرت از سیرت و ناصر علی صراط سیرت با سیرت
رب این سیرت و بعد در سیرت الی و سیرت و سیرت
و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت
علی الله فایز با سیرت و سیرت و سیرت و سیرت
و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت و سیرت

في هلاكتها تسليع لعمري لا يعادل في لوجه ما نزل في نزل
 من قلم الاعلى الذي ينطق بين الارض والسماء لانه لا اله الا الله
 قد كان معلوما في خبره وتوجه هلاكتها في خبره من ذلك ما لا يمكن
 يا سيدي قد علم ان ان شرب كونه حيوانا مرة بعد مرة وهذه المرة التي
 جعلها الله قدس عز وجل ذكره في الاشارة الى تفكيك نفسه من هذا العقد
 الذي ظهر عليه هيراز من ان تبارك الرحمن مقصود بان كان وما يكون يا سيدي
 لا تصدق كذا تارة ولا تسمع كذا تارة ولا تعلم ان من الذين يدعون
 في الامم بكونهم كذا كذا ليعطوك من عند ربهم محفوظات لهم فمن يثبت
 الله وعنده تنزيل كذا لا ياخذة لفضا بدو الملائكة والملائكة ان حفظوا
 الاعلى وتسرع الذين يكون لهم يتبعون ما امروا به من لدن ملك الوحي
 ان رطمان انفسهم كبر في اعوام مرت به ولو كان عليه في هذا الجوال
 مع من قصد لعمري وما عرفت من هذا المقام

